
چهل مثل از قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

چهل مثل از قرآن

نویسنده:

حسین حقیقت جو

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

چهل مثل از قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : جناتی ، حسین

عنوان و نام پدیدآور : چهل مثل از قرآن کریم / مولف حسین حقیقت جو (جناتی).

مشخصات نشر : قم: [بی نا]، ۱۳۷۹.؛ دفتر انتشارات اسلامی)

مشخصات ظاهری : ۲۳۱ ص.

شابک : ۷۰۰۰ ریال ۳۱۲-۴۷۰-۹۶۴-X:

یادداشت : کتابنامه : ص . [۲۲۷] - ۲۳۱؛ همچنین به صورت زیرنویس .

موضوع : قرآن -- امثال

رده بندی کنگره : BP۸۴/۴ /ج ۹چ ۹ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۱۵۳۰۲

پیشگفتار

کتاب حاضر شامل چهل ((مثل)) از مَثل های تعلیمی و تربیتی قرآن مجید ، در موضوعهای مختلف ، عقیدتی ، اخلاقی ، تاریخی ، سیاسی و اجتماعی است که به ترتیب از سوره ((بقره)) تا سوره ((تحریم)) به شیوه نوینی استخراج شده است ؛ نخست پس از ذکر عنوان هر مثل در آغاز صفحه ، متن آیه (یا آیات) مورد مثل ، همراه ترجمه آورده شده ، آنگاه وجه شباهت بین مثل و ممثَّل ذکر و در پایان تحت عنوان نکته (یا نکته ها) با استفاده از سخنان پیشوایان دین و نظرات مفسّران بزرگ قرآن کریم ، درسها ، پند آموزیها و عبرت گیریهایی که هدف اصلی از آوردن مثلهای قرآنی می باشد ، بیان گردیده است . هدف از گردآوری این مثلها ، تنبّه و بیداری و عبرت آموزی است ، زیرا استفاده از مثل ، یکی از بهترین شیوه ها و مؤ ثّرترین روشها و ساده ترین و عمومی ترین راههای تربیتی است .

نقش مثالهای قرآنی در اثبات معارف الهی

در مثالهای قرآن ، نوعاً مسائل معنوی ، عقلی و عقیدتی که غیر قابل دیدن با چشم سر است ، به محسوسات و چیزهای قابل رؤ یت تشبیه

شـده تـا آن مطـالب معنوی ، در ذهن جـایگزین و اطمینـان بخش گردد . زیرا اُنس و اُلفت انسان بیشتر با محسوسات و اشـیای دیـدنی است و حقایق پیچیـده عقلی از دسترس افکار تا انـدازه ای دورتر می باشد ، مثالها و تشبیهای معقول به محسوس ، آنها را از فاصله دوردست نزدیک می آورد و در آستانه حسّ قرار می دهد .

گـاه می شود یـک مثال به جا و مناسب و هماهنگ با مقصود ، مطلب را برای همه قابل فهم می سازد بسـیاری از مسائل علمی که در شـکل اصلی خودش تنهابرای خواصّ قابل فهم است ، و توده مردم استفاده چندانی از آن نمی برند ، ولی هنگامی که با مثال آمیخته شـد ، برای همگان قابل درک می گردد و هرکس در هر حـد و پایه ای از معلومات باشـد ، می توانـد از آن بهره گیرد . علاوه بر این ، مثال هماهنگ و منطبق با مقصود ، نقش به سـزایی در مجاب کردن و خاموش ساختن افراد لجوج دارد . بنا بر این مثل در توضیح و تفهیم و اثبات حقایق و مغلوب کردن لجوجان نقش انکار ناپذیری دارد .

سفره گسترده و غذای آماده الهی

رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم طی گفتاری ، قرآن کریم را به طعام گسترده الهی تشبیه نموده و فرمودند :

((اِنَّ هـذَا الْقُرانَ مَـاْءدُبَهُ اللّهِ فَتَعَلَّموا مِنْ مَاءدُبَتِهِ مَا اسْـتَطَعْتُمْ ؛ (۱) این قرآن غـذای آماده الهی است ، لـذا آنچه توان داریـد ، از خوان نعمت خداوند بهره جویید)) .

آری ، قرآن مجید طعام گسترده و

سفره پر نعمت الهی است که هر کس به اندازه ظرفیت وجودی خودش ، از این خوان پر برکت برخوردار می گردد ؛ دانشمندان ، فیلسوفان ، عارفان و افراد عامّی هر کدام به اندازه توان و پیمانه تفکّر و معرفت خویش از آن بهره مند می گردند .

نکته ظریفی که از این حدیث شریف نبوی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم استفاده می شود ، این است که می فرماید : قرآن غذای آماده الهی است ، نه سفره گسترده بدون غذا که هرکس غذای خود را در آن نهد و بخورد . بنا بر این کسی که خواسته ها ، برداشتها و تفسیرهای شخصی خود رابر قرآن تحمیل نماید و به عنوان تفسیر و نظر قرآن عرضه کند ، هیچ گاه از این خوان گسترده الهی بهره مند نخواهد شد .

شرط برخورداری از این غذای آماده معنوی این است که انسان ذهنش را از پیش داوریها و القائات جوّی محیط خالی کند و بسان گرسنه ای که خود را محتاج به غذا می داند ، بر خوان الهی مؤ دّب زانو زند و معارف قرآن را از اهلش و کسانی که این کتاب آسمانی بر آنها نازل شده است ، فرا گیرد .

ارکان مثل و تشبیه

در این قسمت بی تناسب نیست که جهت آگاهی و یادآوری خوانندگان گرامی ، اختصاراً به ارکان مَثَل و تشبیه اشاره شود .

تمثیل و تشبیه دارای چهار رکن است :

۱ ((مُشَبَّه)) : چیزی که آن را تشبیه می کنند .

۲ ((مُشَبَّهٌ بِهِ)) : چیزی که به آن تشبیه می

گردد .

۳ ((وجه شَبَه)) : صفت و حالت مشترکی که میان ((مشبّه)) و ((مشبّه به)) وجود دارد و سبب تشبیه می شود .

۴ ((ادات تشبیه)) : کلماتی که در تشبیه به کار برده می شود .

ادات تشبیه در عربی عبارتند از : کاف (ک) ، کَاءَنَّ ، مثل ، شبه و غیره و در فارسی عبارتند از : مثل ، مانند ، چون ، همچون ، همچو ، بسان ، بگونه ، همانند ، همسان و . . . .

مثال عربی

((مَثَلُ نوُرِالْمُؤ مِنِ کَمِشْکوهٍ ؛ مثل نور مؤ من ، همانند مشکات (چراغدان و نورافکن) است)) .

دراین تشبیه ((مشبّه)) نور مؤ من ، ((مشبّه به)) مشکات کاف (ک) ، ((ادات تشبیه)) و ((وجه شباهت)) نور و روشنایی است . در این عبارت ((نور ایمان)) که غیر محسوس و غیر قابل دیدن است ، به نور و روشنایی چراغ که محسوس و قابل رؤ یت می باشد ، تشبیه گردیده است . این گونه تمثیل ها را ، تشبیه معقول به محسوس می نامند .

مثال فارسی

سر از البرز بر زد قرص خورشید چو خون آلوده دزدی سر ز مَکْمَن در این بیت ، خورشید ، ((مشبّه)) ، دزد خون آلود ، ((مشبّه به)) ، کلمه چو ، ((ادات تشبیه)) و ((وجه شباهت)) قرمزی است که صفت مشترکی است میان خورشید به هنگام طلوع و رنگ دزد آنگاه که از کمینگاه بیرون آید .

تمثیل و تشبیه دارای اقسام زیادی است که

در کتابهـای معـانی و بیـان به طور مبسوط پیرامون آن بحث شـده است . علاـقه منـدان می تواننـد جهت اطّلاـع بیشـتر به کتب مربوطه مراجعه نمایند .

در پایان امیـد وارم خداونـد متعال تمثیلهای این کتاب را مایه تـدبّر ، تفکّر و بیـداری خوانندگان قرار دهد (. . . وَتِلْکَ الاَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَفَکَّرُونَ)(۲) ؛ ((این مثلهایی است که برای مردم می آوریم ، تا در آن تفکّر و اندیشه کنند)) .

قم

۱۳۷۶ /۲۹/۱۱

حسین حقیقت جو

۱- مَثَل آتش

(اءُوْلَّبِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُاْ الضَّلَلَهَ بِالْهُدَی فَمَا رَبِحَت تِّجَرَتُهُمْ وَمَا کَانُواْ مُهْتَدِینَ مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّآ اءَضَآءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَتٍ لا یُبْصِرُونَ صُمٌّ(۳) بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَیَرْجِعُونَ) . (۴)

(((منافقان) کسانی هسـتند که هـدایت را به گمراهی فروخته انـد ؛ و این (داد و سـتد و) تجارت (برای) آنها سودی نـداده و خود هـدایت نیافته اند . مثل آنان ، مثل کسـی است که آتشـی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطرافش را روشن ساخت ، خداونـد (طوفانی می فرسـتد و) آن را خاموش می کنـد و آنها را در تاریکی وحشـتناکی که چشم کار نمی کند ، رها می سازد . آنها کر و گنگ و کور ، بنا بر این (از راه خطا) باز نمی گردند !)) .

همچو آن کز بهر نور افروخت نار

روشنایی برد زان پروردگار

ترک ایشان کرد و در تاریکی اند

زان نمی بینند و دور از نیکی اند

صُمّ و بکم و عمی گشتند این حرون (۵)

گفت از این معنی فهم لا یرجعون (۶)

وجه

تشبیه

خداوند متعال طی هشت آیه قبل ، ویژگیهای منافقان را بر شمرده ، آنان را به عنوان آدمهای دوچهره ، بی ایمان ، خدعه گر ، بی شعور ، دارای مرض قلبی و روحی ، دروغگو ، مفسد ، مغرور ، خود برتر بین ، سفیه ، نادان ، همکار شیاطین ، استهزا گر ، طغیانگر ، و بالا خره مشتری و خریدار ضلالت و گمراهی معرفی می کند ، ولی در این آیه آنان را به مسافری تشبیه کرده که در شب ظلمانی ، در بیابانی گرفتار شده است و آتشی می افروزد تا در پرتو آن راه را از بیراهه تشخیص دهد و در گودالهای بیابان سرنگون نگردد . ولی همین که آتش را بر افروخت و اطرافش را روشن ساخت ، ناگهان طوفانی سخت بر می خیزد و آن آتش را خاموش می سازد ، و او دوباره در تاریکی وحشت انگیز ، سرگشته و حیران می ماند و نمی داند چه کند . بنا بر این ، وجه شباهت در این تشبیه ((حیرت زدگی و سرگردانی)) است .

آری ، کسی که با خدا و مؤ منان ، حیله گری و نیرنگ بازی کند ، ثمره کارش و نتیجه معامله و تجارتش جز تحیّر و سرگردانی نخواهد بود .

منافقان همواره خود را زرنگ و باهوش و فهیم می دانند و مؤ منان راستین و یکدل را سفیه و نادان می شمرند و روی همین پندار غلط ، راه نفاق و دورویی را پیشه خود می سازند تا از منافعی که به دو طرف می رسد ، برخوردار شوند

! و هر دسته که غالب گردند ، آنها را از خود بدانند ؛ اگر مؤ منان پیروز شوند ، در صف مؤ منان و اگر غلبه با کافران باشد ، با آنها باشند و به اصطلاح هم از ((توبره)) بخورند ، و هم از ((آخور)) !

آنان نمی دانند که نفاق و دورویی برای مدّت طولانی نمی تواند مؤ ثّر واقع شود . ممکن است چند صباحی از مصونیّتها و مزایای اسلام برخوردار شوند و از رفاقت با کفار و شیاطین نیز بهره جویند ، ولی این کار کوتاه مدّت است ، همانند آتشی است که در بیابان تاریک در معرض وزش طوفان و گردباد قرار گرفته باشد ، لذا دیری نمی پاید که چهره واقعی نفاق آشکار و منافقان رسوا می شوند و آنها به جای کسب موفّقیت و محبوبیّت ، منفور و مطرود جامعه خواهند شد و همچون کسی که در بیابان ظلمانی ، راه گم کرده و چراغ را از دست داده ، سرگردان می مانند .

منافقان نه تنها با مؤ منان خدعه می کنند ، که با کافران و همکیشان خود نیز نیرنگ روا می دارند !

اینان افراد سر درگم و بی هدف و فاقد برنامه و مسیر مشخّصند و در حقیقت برده منافع خویش هستند ؛ نه به راه مؤ منان اعتقاد دارند و نه به کیش کافران اعتماد !

قرآن مجید در آیه ای دیگر حالت تحیّر و دغدغه و آشفتگی فکری و تزلزل درونی منافقان را چنین ترسیم می کند :

(مُّذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذَا لِکَ لاَّ إِلَی هَّؤُلاَّءِ وَلاَّ إِلَی هَّؤُلاَّءِ . .

.)(۷) ؛ ((آنها افراد (بی هدف و) سرگردانی هستند که نه سوی اینها و نه سوی آنهایند ! (نه در صف مؤ منانند و نه در صف کافران !))) .

بعضی از مفسران از جمله (اِسْتَوْقَدَ ناراً) این نکته را استفاده کرده اند که :

منافقان برای رسیدن به ((نور)) از ((نار)) استفاده می کنند ؛ آتشی که هم دود و سوزش دارد و هم خاکستر ، در حالی که مؤ منان از نور خالص و چراغ روشن و پرفروغ ایمان بهره می گیرند .

منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند ، امّا باطنشان ، نار است و اگر نوری هم باشد ضعیف و کوتاه مدّت است .

این نور مختصر یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آنهاست که به تدریج بر اثر تقلیدهای کور کورانه و تعصّبهای غلط و لجاجتها و عداوتها ، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن ((ظلمات)) . (۸)

بعضی دیگر گفته اند : اگر جمله (اِسْتَوْقَدَ ناراً) (روشن کردن آتش) را به معنای ظریف ادبی آن که ((فتنه انگیزی)) است ، در نظر بگیریم ، در این صورت باز می توان گفت که منافق تشبیه شده است به ((فتنه انگیز)) و ((مفسد)) . بنابراین وجه شباهتشان ایجاد فتنه و فساد است . (۹)

جمله (صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ) ، در حقیقت تشبیه دیگری از طرز تفکر و بینش منافقان است ؛ یعنی دنیاپرستی و زرق و برق مادّیات و دلبستگی آنان به عالم محسوسات ، منافقان

را چنان مجذوب کرده که نیروی تفکّر و تعقّل را از آنها ربوده و آنان را نسبت به درک معارف و بیان حقایق الهی کور و کر و لالشان کرده است ، به گونه ای که همه چیز را از دیدگاه مادّیات و به قول ((مولوی)) با چشم ((آخور بین)) ارزیابی و تجزیه و تحلیل می کنند :

چشم آخِر بین تواند دید راست

چشم آخُر بین غرور است و خطاست (۱۰)

۲- مَثَلِ باران و رگبار

(اءَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ اءَصَبِعَهُمْ فِيَّ ءَاذَانِهِم مِّنَ الصَّوَا عِقِ حَذَرَ ا لْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَفِرِينَ يَكَادُ ا لْبَرْقُ يَخْطَفُ اءَبْصَرَهُمْ كُلَّمَآ اءَضَآءَ لَهُم مَّشَوْا فِيهِ وَإِذَ آ اءَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُواْ وَلَوْ شَآءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَاءَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) . (۱۱)

((یا همچون بارانی از آسمان ، که در شب تاریک توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) ببارد ، آنها از ترس مرگ ، انگشتانشان را در گوشهای خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند و خداوند بر کافران احاطه دارد (و آنان در قبضه قدرت الهی هستند) (روشنایی خیره کننده) برق ، نزدیک است چشم آنان را برباید ، هر لحظه ای که (برق جستن می کند و صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد ، (چند قدمی) در پرتو آن راه می روند و هنگامی که خاموش می شود ، توقف می کنند و اگر خدا بخواهد ، گوش و چشم آنها را از بین می برد ، چرا که خداوند بر هر چیز تواناست)) .

او کصیّب من سما ظلمات فیه

رعد

وبرق افزون در آن تاریک تیه (۱۲)

می کنند انگشت در آذان که صوت

نشنوند از رعدها از بیم موت

بی خبر کز قدرت و علم بسیط

حق به جان کافران باشد محیط

بین یکادُ البَرقُ یَخطَف تا چه سان

می رساند آن بصرها را زیان

ره چو روشن شد بر ایشان می روند

بر ضلالت تا که دور از ره شوند

چون شود تاریک گردند از فتن (۱۳)

ثابت اندر گمرهی خویشتن

ور خدا خواهد برد سمع و بصر

زین گروه کج نهاد کور و کر

کو بود قادر به کلّ ممکنات

ما سوی را کرده محوِ برد و مات (۱۴)

وجه تشبیه

به دنبال آیات گذشته که درباره منافقان بود ، خداوند متعال در اینجا نیز بار دیگر صحنه زندگی آنان را با مثلی دیگر مجسّم می سازد و آنان را به مسافری تشبیه می کند که در بیابان دچار رگبار تواءم با ظلمت شده ؛ ظلمتی که قوّه بینایی و تشخیص را از او ربوده است . در این هنگام از یک سو رگبار شدید او را وادار به فرار می کندو از سوی دیگر تاریکی ظلمانی مانع فرارش می شود و غرّش رعد و برق صاعقه وحشتناک نیز ، مضطرب و هراسانش می کند ، به گونه ای که هیچ پناهگاهی نمی یابد و نمی داند چه کند !

مسـافر گرفتـار در تـاریکی دهشت انگیز و هراسان از غرش رعـد و برق و صاعقه ، چاره ای جز این نـدارد که از نور برق بهره بگیرد . برق هم لحظه ای می آید و زود خاموش می شود . همین که برق می آید ، چند قدمی در پرتو آن راه می رود و چون خاموش

می شود ، می ایستد و در تاریکی ، وحشت زده و سر گردان می ماند .

((وجه شباهت)) در این تشبیه ، ممکن است ((ترس و دلهره درونی)) آنان باشد ، همچنانکه در آیات دیگر بر این مطلب تصریح شده است ؛ از جمله می فرماید :

(. . . فَإِذ آ اءُنْزِلَتْ سُورَهٌ مُّحْکَمَهٌ وَذُکِرَ فِیهَا ا لْقِتَالُ رَاءَیْتَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ یَنظُرُونَ إِلَیْکَ نَظَرَ ا لْمَغْشِیِّ عَلَیْهِ مِنَ ا لْمَوْتِ . . .) . (۱۵)

((هنگامی که سوره واضح و روشنی نازل می شود که در آن نامی از جنگ و جهاد به میان آمده است ، منافقان بیمار دل را می بینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته ، با نگاهی (مات و مبهوت و چشمانی که حدقه آنها از کار ایستاده) به تو می نگرند !)) ؛ یعنی منافقان از شنیدن نام جنگ ، چنان وحشت و اضطراب آنان را فرا می گیرد که نزدیک است غالب تهی کنند ! فکرشان از کار می افتد ، سیاهی چشم شان از حرکت باز می ایستد و همچون کسانی که نزدیک است قبض روح شوند ، نگاهی بی حرکت و خیره دارند ، بی آن که پلکهای چشم شان به هم بخورد . این گویا ترین تعبیری است که قرآن از حال منافقان ترسو و بزدل می کند . (۱۶)

آری ، منافقان درست به چنین مسافری می مانند ، آنها در میان مؤ منان روز افزون که همچون سیل خروشان و باران پر برکتی به هر سو پیش می روند ، قرارگرفته اند .

افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان ، پناه نبرده اند تا ازشرّ صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند .

جهاد مسلّحانه مسلمانان در برابر دشمنان ، همانند خروش رعد و صاعقه ، بر سر منافقین فرود می آمد ، آنها گاه گاه فرصتهایی برای پیدا کردن راه حقّ پیدا می کردند و اندیشه هایشان بیدار می گشت ، ولی افسوس که این بیداری همچون برق آسمان دوام نمی یافت و آنان تا می خواستند چند گامی بردارند ، خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقّف و سرگردانی جای آن را می گرفت .

پیشرفت سریع اسلام همچون برق آسمانی چشم منافقان را خیره کرده بود وآیات قرآن که پرده از رازهای نهانشان برمی داشت ، همچون صاعقه ها آنها را هدف قرار می داد ، لذا هر دَم احتمال می دادندآیه ای نازل گردد وپرده ازرازهای دیگری بردارد ورسواترشوند . . . .

امروز ما با چشم خود تمام این نشانه ها را یک به یک در وجود منافقان عصر خویش می بینیم ، سرگردانی آنها ، وحشت و اضطرابشان و خلاصه بی پناهی و بدبختی و سیه روزی و رسوایی آنها را همانگونه که قرآن کریم ترسیم نموده ، مشاهده می کنیم . (۱۷)

در روایت است که چون منافقان نزد رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم می آمدند ، از ترس این که مبادا حکم الهی بر کشتن ایشان صادر شود ، انگشت در گوش خود می نهادند . از این رو خداوند متعال آنان را به جماعتی تشبیه نموده است که به هنگام شنیدن صدای صاعقه ، از

ترس جان خود ، انگشت به گوش می نهند .

هرگاه آیات و بیّنات نورانی قرآن به دیده بصیرت منافقان می رسید نزدیک بود دلهای ایشان از توجّه به کیش خود برکنده شود و به ایمان گرایش یابد . خداوند این حالت را به برق تشبیه کرد که به خاطر روشنایی و درخشندگی زیاد ، نزدیک است دیده های اصحاب باران را برباید .

همچنین هرگاه مسلمانان به غنایم فراوان و پیروزی دست می یافتند ، منافقان با شتاب به سوی آنان می آمدند و دین اسلام را می پسندیدند ، ولی هنگامی که با مشکل و کمبودی روبه رو می شدند ، متحیر شده ، درکفر توقّف می کردند (و می گفتند : این بدبختیها و مشکلات و کمبودها همه از نکبت و نحوست دین محمّد است !) خداوند حالت ایشان را به حال اهل باران تشبیه کرد که چون برق جستن می کند ، چند قدمی در پرتو آن راه می روند و هنگامی که خاموش می گردد ، می ایستند . (۱۸)

بعضی از مفسّران برای تاءیید این وجه تشبیه ، به آیه ذیل استنادکرده اند که می فرماید :

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ اءَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَاءَنَّ بِهِى وَإِنْ اءَصَابَتْهُ فِتْنَهٌ انقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ . . .) ؛ (۱۹) ((بعضی از مردم خدا را تنها بازبان می پرستند ، همین که (دنیا به آنها رو کند و نفع و) خیری به آنان رسد ، حالت اطمینان پیدا می کنند (و آن را دلیل بر حقّانیت اسلام می گیرند) امّا اگر مصیبتی برای امتحان به آنها برسد

دگرگون می شوند (و به کفر رو می آورند))) .

از آیه فوق ، این طور استنباط می شود که منافقین دین و ایمان را به عنوان وسیله ای برای نیل به مادیّات پـذیرفته انـد که اگر این هـدف تـاءمین شـد ، دین را حق می داننـد و گرنه بی اساس می شـمرند ! البته این ویژگی منحصـر به منافقان نیست ، بلکه بسیاری از افراد سست عنصر و ضعیف الا یمان که با کوچکترین چیزی ایمانشان به باد فنا می رود ، این گونه اند ؛ همچنان که حضرت سید الشهدا سلام اللّه علیه در کربلا فرمود :

((فَاِنَّ النّاسَ عَبیدُ الدُّنْیا وَالدّینُ لَعِقٌ عَلی اءَلْسِـنَتِهِمْ یَحُوطُونَهُ ما دَرَّتْ مَعایِشُـهُمْ فَإِذَا مُحِصُّوا بِالْبَلا ءِ قَلَّ الدَّیّانُونَ(۲۰) ؛ مردم بنده دنیا هسـتند و دین لقلقه زبانشان است ، تا آنجا دین را قبول دارند که به زندگی و رفاه شان آسـیب وارد نشود ! پس آنگاه که در بوته آزمایش قرار گیرنـد ، از دین بر می گردند ، تنها افراد کمی از آزمایش پیروزمند بیرون می آیند و پا برجا و ثابت قدم در دین می مانند)) .

یک نکته :

((منـافق)) از مـاده ((نفْق)) به معنـای نفوذ و پیشـروی است ، و نفق به معنـای کانالها و نقبهایی است که زیر زمین می زننـد تا برای استتار ، از آن استفاده کنند .

بعضـی از مفسـران گفته انـد : بسـیاری از حیوانات ماننـد موش صـحرایی و روباه و سوسـمار برای لانه خود دو سوراخ قرار می دهند یکی آشکار که از آن وارد و خارج می شوند ، و دیگری

پنهانی که اگر احساس خطری کنند ، از آن می گریزند ، این سوراخ پنهانی را ((نافقاء)) می گویند . (۲۱)

با توجه به معنای ((نَفْق)) و آنچه بیان شد ، ((منافق)) کسی است که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده ، تا با مخفی کاری و پنهانی در جامعه نفوذ کندو به هنگام خطر از طریق دیگر فرار نماید .

مساءله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم به مدینه هجرت فرمود و پایه های اسلام قوی و پیروزی آن آشکار شد ، وگرنه در مکّه تقریباً منافقی وجود نداشت ، زیرا مخالفان قدرتمند هرچه می خواستند ، به طور آشکار بر ضدّ اسلام می گفتند و انجام می دادند و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای منافقانه نبود . امّا هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه ، دشمنان را در موضع ضعف و ناتوانی قرار داد ، دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار مشکل ، و گاه غیر ممکن بود ، لذا دشمنان شکست خورده برای ادامه برنامه های تخریبی خود ، تغییر چهره داده ، ظاهراً به صفوف مسلمانان پیوستند ، ولی در خفا به اعمال ضد اسلامی خود ادامه می دادند .

اصولاً ـ طبیعت هر انقلابی چنین است که بعد از پیروزی ، منافقان در صفوف انقلابیون قرار می گیرند ، و دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه گر می شوند . بنابر این مساءله نفاق و منافقان مخصوص عصر پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم نبوده

، بلکه هر جامعه ای مخصوصاً جوامع انقلابی گرفتار آن می شود ، به همین دلیل باید تحلیلها و موشکافیهای قرآن را روی این مساءله ، نه به عنوان یک مساءله تاریخی ، بلکه به عنوان یک مساءله مورد نیاز ، مورد بررسی دقیق قرار داد و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت .

برای مبارزه با روح نفاق باید نشانه های آن را همچنان که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است ، دقیقاً شناخت ، زیرا تنها از طریق این نشانه ها می توان به خطوط و نقشه های منافقین پی برد و آن را نابود کرد .

خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است ، چرا که از یک سو شناخت آنها غالباً آسان نیست ، و از سوی دیگر دشمنان داخلی هستند ، و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می کنند که جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است . علاوه بر آنچه که گفته شد ، روابط مختلف منافقان با سایر اعضای جامعه ، کار مبارزه با آنها را دشوار می سازد . به همین دلیل اسلام در طول تاریخ خود ، بیشترین ضربه را از منافقان خورده ، و قرآن نیز سخت ترین حملات خود را متوجّه منافقان ساخته و آنها را بیش از هر دشمن دیگر کوبیده است . (۲۲)

۳- مَثَل پشه

(إِنَّ اللَّهَ لاَیَسْتَحْیِی اءَن یَضْرِبَ مَثَلًا مَّا(۲۳) بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَاءَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ فَیَعْلَمُونَ اءَنَّهُ ا لْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَاءَمَّا الَّذِینَ کَفَرُواْ فَیَقُولُونَ مَاذَ آ اءَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًایُضِلُّبِهِی کَثِیرًا وَیَهْدِی

بِهِی کَثِیرًا وَمَا یُضِلَّ بِهِی إِلا ا لْفَسِقِینَ) . (۲۴)

((خداونـد از این که (به موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن ، مثال بزند ، شـرم نمی کند . (در این میان) آنان که ایمان آورده انـد ، می داننـد حقیقتی است از طرف پروردگارشان ، و امّا آنها که راه کفر را پیموده اند ، (این موضوع را بهـانه کرده ،) می گوینـد : منظور خداونـد از این مثل چه بوده است ؟ ! (آری ،) خـدا جمع زیادی را با آن گمراه و گروه بسیاری را هدایت می کند ، ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد !)) .

زد به لا یَسْتَحْیِی آن شاه اجل

بر بعوضه اهل دنیا را مثل

پس به مافوقش که آن بال بقّ است (۲۵)

نیست ممنوع آن مثالی کز حقّ است

کافران گویند زان مقصود چیست

غیر دنیا و اهل آن مقصود نیست

یعنی این دنیا کم از بال بقّ است

نزد حقّ وان کس که او اهل حقّ است

هست مغبون آن که او بربال بقّ

قانع آمد شد حسود اهل حقّ

گمرهان را زان فزاید اشتباه

یافت زان اهل هدایت انتباه

زان یضِلُّ گفت سلطان نصیر

بهر قومی هم به یَهْدی کثیر

زان نشد گمره کس اِلاّ فاسقون

که بود آن قلب دونشان واژگون

فاسق از دنیا نگیرد جز وبال

هم فزایدشان ز قرآن بر ضلال

سرکش از رحمان و با شیطان خوشند

وَز دَمِ شیطانی اندر آتشند

شد صفات نفسشان غالب به قلب

گشتشان نور قبول از قلب سلب

بعدشان بر بعد ، از قرآن فزود

منظلم تر شد دل ظلمت نمود(۲۶)

شاءن نزول و وجه تشبیه

جمعی از مفسّران از ((ابن عباس)) درباره شاءن نزول آیه

فوق چنین نقل کرده اند :

هنگامی که خداوند در آیات گذشته پیرامون اوصاف منافقین ، دو مثال (آتش و باران) را بیان کرد ، منافقین گفتند : خداوند برتر و بالاتر از این است که چنین مثالهایی بزند ، و به این طریق در ((وحی)) بودن قرآن اظهار تردید کردند . در این موقع ، آیه بالا نازل شد و به آنها پاسخ داد .

بعضی دیگر گفته اند : هنگامی که در آیات قرآن ، مثالهایی به ((ذباب)) (مگس) و ((عنکبوت)) نازل گردید ، جمعی از مشرکان این موضوع را بهانه قرار داده ، زبان به اعتراض گشودند و مسخره کردند که این چگونه ((وحی)) آسمانی است که سخن از ((عنکبوت)) و((مگس)) می گوید ؟ آیه فوق نازل شد و با تعبیراتی زنده به آنها جواب داد . (۲۷)

بعضی از مفسران می گویند ، تعبیر به ((یستحیی)) در آیه ، احتمال دارد در مقابل سخن کافران باشد که می گفتند : ((اءَما یَسْتَحْیی رَبُّ مُحَمَّدٍ اءَن یضربَ مثلاً بِالذُّبابِ وَالْعَنْکَبوُتِ ؛ آیا خدای محمّد شرم نمی کند که در کتاب خود به مگس و عنکبوت مثال بزند)) .

خداوند در جواب آنان فرمود : (إِنَّ اللَّهَ لاَیَسْتَحْیِی اءَن یَضْرِبَ مَثَلاً مَّا بَعُوضَهً فَمَا فَوْقَهَا) .

کافران و بهانه جویان خُردی پشه یا مگس را وسیله استهزای قرآن و اعتراض به آن قرار داده بودند ، در صورتی که :

اولاً :

در مثال مناقشه نیست ، آنهم مثلی که از ناحیه خدا صادر شود . زیرا همه کائنات مخلوق او هستند و برای

او کوچک و بزرگ ندارد . ممکن است گاهی مصلحت در این باشد که به یکی از موجودات بسیار کوچک طبیعت ، همانند پشه و یا حتی کوچک تر از آن و یا کمی بزرگتر از آن مانند مگس و عنکبوت مثال بزنند ، و گاهی به موجودات بزرگ .

ثانیاً :

هنگامی که گوینده درمقام ((تحقیر)) و بیان ((عجز)) و ناتوانی مدّعیان است ، بلاغت سخن ایجاب می کند که برای نشان دادن ضعف و زبونی آنان به موجودهای ضعیفی مَثَل بزنند و آنها را از جهت ضعف به پشه ، مگس ، عنکبوت و امثال آن تشبیه کند . لذا در این گونه موارد ، اگر به جای این مثالهای کوچک ، از مثالهای بزرگی همچون آفرینش کواکب و آسمانهای پهناور استفاده شود ، بسیار نامناسب است و هرگز با اصول فصاحت و بلاغت سازگار نخواهد بود .

زمخشری می گوید : ((تعجب آور است از اینها که چگونه این مثلها را انکار کردند در حالی که مردم همواره به ((چهار پایان)) ، ((پرندگان)) ، ((مار و افعیهای زمین)) ، ((حشرات)) ، ((کرم)) و ((جانوران کوچک)) مثال می زنند و این گونه مثلها در میان عرب شهرنشین و بیابان گرد معروف است و آنان گاهی به حقیرترین چیزها مثل می زنند و می گویند :

اجمع من ذرّه :

((جمع کننده تر از مورچه)) ،

و اءجراءُ مِن الذّباب :

((و گستاخ تر از مگس)) ،

و اءسمع من قراد :

((و شنونده تر از میمون)) ،

و اءصرد من جرادهٍ :

((و ضعیف

تر از ملخ (در مقابل سرما ،)))

و اءضعف من فراشه :

((و ضعیف تر از پروانه)) ،

و آکل من السوس :

((و خورنده تر از موریانه)) ،

و اعراب اگر بخواهند کسی را به پشه تشبیه کنند ، این گونه می گویند :

اءضعف من بعوضهٍ :

((ضعیف تر از پشه)) ،

وَ اءعزُّ مِنْ مُخِّ البَعوض (۲۸) :

((نایابتر از مغز سر پشه)) .

علامه طبرسی به نقل از ((ربیع بن انس)) می گوید :

پشه تا وقتی که گرسنه باشد زنده است و همین که سیر و فربه شد ، می میرد . همچنین مردمی که این مثل در باره آنان زده شده است ، وقتی که همه چیز دنیا برایشان فراهم می گردد و موقع کامیابی فرا می رسد ، ناگاه دست حق گریبان آنها را می گیرد چنانکه خداوند می فرماید :

(فَلَمَّا نَسُواْ مَاذُكِّرُواْ بِهِى فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ اءَبْوَا بَ كُلِّ شَىْءٍ حَتَّىَّ إِذَا فَرِحُواْ بِمَآ اءُوتُوَّاْ اءَخَذْنَهُم بَغْتَةً . . .) .

(((آری) هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید و) آنچه را به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند ، درهای همه چیز (از نعمتها) را به روی آنها گشودیم ؛ تا (کاملا) خوشحال شدند (و دل به آنها بستند) ؛ ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم))) . (۲۹)

نکته ها :

الف - معنای (فَما فَوْقَها) :

در این که منظور از کلمه (فَما فَوْقَها) چیست ؟ مفسران دو گونه تفسیر کرده اند : گروهی گفته اند منظور ((بالاتر از آن در کوچکی)) است

، زیرا آیه در مقام بیان کوچکی مثال است و برتری از این نظر می باشد .

بنا بر این معنای آیه چنین خواهـد بود : (((خداوند از مثال زدن) به پشه و کوچک تر از آن (همانند بال پشه) شـرم ندارد)) .
چنانکه از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود :

((إِنَّ الدُّنْیا لا تَعْدِلُ عِنْدَ اللّهِ بِجَناحِ بَعُوضَهٍ ؛ (۳۰) دنیا در نزد خدا به اندازه بال پشه ای ارزش ندارد)) .

در حدیثی دیگر پیامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم می فرماید : ((لَوْ کانَتِ الدُّنْیاتَعْدِلُ عِنْدَاللّه جَناحَ بَعُوضَهٍ ما سـقی کافِراً مِنْها شَرْبَهَ ماءٍ ؛ (۳۱) اگر دنیا پیش خدا به اندازه بال پشه ارزش می داشت ، هرگز به کافران قطره ای آب نمی داد)) .

بعضی دیگر گفته اند : مراد ((بالاتر از نظر بزرگی)) است . در این صورت ، جمله (فما فوقها) به معنای ((مازاد علیها)) است ؛ یعنی خداونـد از مثـل به موجود کوچکی همچون پشه ابـا نـدارد ، چه رسـد به موجود بزرگتر از آنماننـد مگس و عنکبوت . خلاصه این که خداوند متعال برای ارشاد بندگان ، هم به موجودات کوچک مثال می زند و هم به مخلوقات بزرگ ؛ هر کدام بر طبق مقتضای حال و به تناسب موضوع . (۳۲)

ب - معنای اضلال الهی

در جمله (یُضِلُّ بِهِ کَثیراً وَ یَهدی بِهِ کَثیراً) نیز ، میان مفسّـِران دو نظریه است : گروهی می گویند این جمله ، نقل گفتار کافران است که در اعتراض به مثلها می

گفتنـد : ((خـدا چه منظوری از این مثلها دارد که مایه تفرقه شـده ، گروهی را به وسـیله آن هدایت کرده ، و گروهی را گمراه ساخته است ؟ !)) .

جمعی دیگر از مفسّران احتمال داده انـد که جمله مـذکور سـخن خدا باشد ، نه نقل گفتار کافران . در این صورت معنای آیه چنین خواهـد بود که خداونـد در جواب آنان که می گفتند : (ماذا اءَرادَ اللّهُ بِهذا مَثَلًا) ؛ ((هدف خدا از این مثلها چیست ؟)) می فرمایـد : ((هـدف ایـن است که گروه زیـادی را هـدایت و گروه دیگری را گمراه می سـازد ، ولی جز فاسـقان گمراه نمی شوند)) .

خلاصه این که خداونـد به وسـیله این گونه مثالها بنـدگانش را آزمایش می کند ، و در نتیجه مؤ منان درآن تفکّر واندیشه می کننـد وهدایت می شوندوکافران وفاسـقان چون وچرا و اعتراض می نمایند و گمراه می گردند ؛ یعنی آنچه که باعث گمراهی آنان شده ، کفر و فسق و لجاجت آنهاست ، نه این نوع مثالها .

مثلًا : اگر کسـی طلا یا نقره ای را برای آزمایش به کوره بیندازد و معلوم شود طلا یا نقره فاسد و قلّابی بوده ، به او می گویند ، ((اءَفْسَدْتَ فِضَّتَکَ ؛ نقره ات را فاسد کردی)) . منظور این است که طلا و نقره ات در آزمایش ، بی عیار و قلابی از کار در آمد ، نه این که تو آن را فاسد کردی .

همچنین اگر شتر کسی گم شود ، می گویند : ((فلانٌ اءضَلَّ ناقَتَهُ ؛ فلانی شترش را گم

کرد)) . مراد این است که شترش گم شده است ، نه این که عمدا و از روی قصد آنرا گم کرده است .

بـا توجه به دو مثال فوق ، معنای (یُضِلُّ بِهِ کَثیراً) این است که چون کافران و فاسـقان کفر و فسق پیشه کرده انـد ، خداونـد هم عنایت خاصّ و دستگیری ویژه اش را از آنان بر می دارد و به حال خود رهایشان می سازد . به قول شاعر :

راه هست و چاه و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

چندین چراغ دارد و بیراهه می رود

بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش

ج - تابلوی حشره شناسی

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود :

((علّت این که در قرآن به پشه مثال زده شـده این است که خداونـد تمام آنچه را که در جثّه بزرگ فیل آفریـده ، در بدن این حشـره کوچک نیز قرار داده به اضافه دو عضو دیگر (که در پشه وجود دارد و فیل فاقد آن است و آن دو عبارتند از : شاخکها و بالها))) . (۳۳)

خداونـد می خواهد با این مثال ظرافت آفرینش را برای مؤ منان بیان کند ، تفکّر در باره این موجود ظاهراً ضـعیف که خدا آن را شبیه فیل آفریـده است ، انسان را متوجه عظمت آفریـدگار می سازد . برای اینکه خرطوم پشه هماننـد خرطوم فیل ، تو خالی است و بـا نیروی مخصوصـی خون را به خود جـذب می کنـد ؛ این لوله ظریفترین سـرنگهای دنیاست و سوراخ درون آن فوق العاده باریک است .

بعضی از محققان می

گوینـد : ((نیش پشه هماننـد متّه ای است که وقتی آن را در بـدن انسـان یـا حیوانـات فرو می برد ، در هر ثانیه سه هزار بار می گردد ! درست مثـل این که به یـک دسـتگاه فشـار قوی برق متّصـل است و در یک چشم به هم زدن مقـدار لازم از خونی که روزی اوست ، از بدن می کشد !)) . (۳۴)

((خـدا نیروی جـذب و دفع و هضم و همچنین دست و پـا و گوش منـاسب به او داده ، بالهـایی به او مرحمت کرده تا در طلب غـذا پرواز کنـد ، این بالهـا آنچنـان به سـرعت بالا ـ و پـایین می شود که حرکت آن با چشم قابل رؤ یت نیست ، این حشـره به قـدری حسّـاس است که به مجرّد تکـان خـوردن چیزی ، احسـاس خطر می کنـد و به سـرعت ، خود را از منطقه خطر دور می سازد و عجب این است که در عین ناتوانی بزرگترین حیوانات را عاجز می کند)) . (۳۵)

صاحب تفسیر ((کشف الاسرار)) می گوید : ((پیل و شیر و نهنگ و مار و کژدم ازو گریزان و بر حذر)) . (۳۶)

نویسـنده کتـاب ((اسـراری از زنـدگی حیوانـات)) می نویسـد : ((حشـره شـناسان تـا کنون برای پشه ها سه نوع صـدا و سـخن تشخیص داده اند ، صدای خشم ، صدای کمک و صدای طلب معشوق .

دانشـمندان آمریکایی برای از بین بردن پشه های موذی صـدای جنس نر آن را به هنگامی که ماده را به سوی خود می طلبـد ، ضبط کرده و در نقاط معیّنی پخش می کنند . وقتی پشه های

ماده در اطراف دستگاه پخش صدا که ((زبان پشه)) نامیده شده ، جمع می شوند آنها را به وسیله ((دِدِتِ)) یا سمهای دیگر معدوم می نمایند .

تقلید از سخن پشه های نر و آواز آنها برای گرد آوردن پشه ها از سمپاشی مزارع و کشتزارها بهتر و به صرفه تر است ، زیرا سم تنها حشره موذی را از بین نمی برد بلکه میلیونها حشره مفید مانند ((زنبور عسل)) را نیز نابود می سازد و از میزان میوه ها و حبوبات هم می کاهد زیرا حشرات به لحاظ گرده افشانی و تلقیح گلها میوه ها را فراوان می کنند .

از طرف دیگر هزینه سمپاشی مزارع خیلی بیشتر و سنگین تر از سمپاشی اطراف دستگاه پخش صدای پشه می باشد)) . (۳۷)

به طور کلّی مطالعه در جهان حشرات و آگاهی از آیات و دقایقی که در آفرینش آنها به کار رفته ، یکی از مهمترین رشته های دانش بشر است .

در دنیای کنونی ، دانشکده های حشره شناسی در سراسر کشورهای پیشرفته بسیار است .

اسلام در چهارده قرن قبل با مثل زدن به پشه ، مگس و عنکبوت و نامگذاری بعضی از سوره های قرآن مجید به اسم بعضی از حشرات ، مانند نحل (زنبور) و نمل (مورچه) ، در حقیقت تابلو ((حشره شناسی)) را بالابرده و افکار پیروان خود را به مطالعه در آفرینش حیرت زای حشرات جلب کرده است .

در تاریخ نوشته اند که : طغیان و سرکشی ((نمرود)) به حدّی رسیده بود ، که با کمال گستاخی به جنگ با خدا برخاسته و لشگر

انبوهی را برای این نبرد آماده کرده بود ! خداوند متعال پشه های کوچکی را به جنگ آنان فرستاد و لشگر او را از پای درآوردند و پشه ای هم به درون مغز نمرود رفت و پس از چهل روز شکنجه و ناراحتی ، سرانجام توسط این پشه کشته شد ؛ (. . . فَاعْتَبِرُواْیا اءُوْلِی الْاَبصارِ) . (۳۸)

((شعبی را پرسیدند که هیچ چیز از حکمت خالی نیست در آفرینش آن ، در این پشه و عنکبوت آفریدن چه حکمت است ؟ جواب داد که حکمت اندر آفرینش آن اگر خود آن بودی که نمرود طاغی به پشه ای هلاک کرد و مصطفی را به خانه عنکبوت که بر در غار ساخت از دشمن برهانید اگر همین بودی حکمت اندر آفرینش آن ، کفایت بودی)) . (۳۹)

۴- مَثَل چوپان و گوسفندان

(وَمَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُواْ کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِمَا لاَیَسْمَعُ إِلا دُعَآءً وَنِدَآءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَیَعْقِلُونَ) . (۴۰)

((مثال (تو در دعوت) کافران مثال کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می زند ؛ ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند ؛ (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند . این کافران ، در واقع) کر و لال و نابینا هستند ؛ از این رو چیزی نمی فهمند !)) .

بر مثل این کافران بر داعیند(۴۱)

آنچنان که هر رمه (۴۲) بر راعیند(۴۳)

مر بهائم (۴۴) را کند ناعق صدا

بشنوند امّا نفهمند آن ندا

بل ز حیوانند بی ادراک تر

خواندن ایشان بود دور از ثمر

زان که آنها بشنوند آواز را

لیک نتوانند فهم راز را

وین گُرُه را

غیر از آن که نیست هوش

هم زبهر استماعی نیست گوش

از حجر در عقل و دانش کمترند

نه همین گنگ اندیا کور و کرند

با بتانی که پرستند از غلط

گویا هم دانش اند و هم نَمَط(۴۵) (۴۶)

وجه تشبیه

طبق نظر بیشتر مفسّران ، خداوند متعال در این آیه کافران متعصّب را که از سنّتهای غلط پیشینیان خود ، کور کورانه تقلید می کنند ، به گوسفند و دیگر حیوانات تشبیه کرده است که از نهیبهای چوپان خیرخواه جز سر و صدا چیزی نمی فهمند ؛ مثلاً : چوپان از راه دلسوزی به گوسفندانی که از گله جدا شده اند ، نهیب می زند و می گوید : از گله دور نشوید که طعمه گرگ می گردید ، ولی گوسفندان از محتوای کلمات و جمله ها چیزی نمی فهمند و اگر گاهی عکس العملهایی نشان می دهند ، بیشتر به خاطر تن صدا و طرز ادای کلمات است . بنا بر این وجه شباهت در این تشبیه ((نفهمی و گنگی شنونده)) است .

البتّه مطابق این تفسیر ، آیه نیاز به تقدیر دارد و در اصل چنین است : ((مَثَلُ الدّاعِی لِلَّذینَ کَفَرُوا إِلَی الْا یمانِ ؛ مثال کسی که کافران را به سوی ایمان دعوت می کند ، مثل چوپان دلسوز است . . .)) . (۴۷) در این صورت جمله (صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَیَعْقِلُونَ) توصیفی است برای افرادی که تمام ابزار درک و شناخت را عملاً از دست داده اند ، نه این که چشم و گوش و زبان ندارند ، دارند ولی چون از آن استفاده نمی کنند ، گویی ندارند !

شاید

بتوان گفت : وجه شباهت میان کافران و گوسفندان از یک جهت همان ((تقلیدهای کور کورانه و پیروی های بی دلیل)) است زیرا در میان گوسفندان تقلید و پیروی چشم و گوش بسته امر طبیعی است ، چنان که گفته اند :

چون ز تلّی بر جهد یک گوسفند

گله گله گوسفندان می جهند

((نقولا الحدّاد)) می گوید :

((اگر در گذرگاه تنگی عصایی را به طور افقی نصب کنیم و چند گوسفند را یکی یکی و پشت سر هم از آن راه باریک عبور دهیم ، مشاهده می کنیم که گوسفند اوّل وقتی به عصا می رسد برای گذشتن از آن مانع ، جهش می کند و گوسفندان بعد نیز از روی چوب می پرند و خود را به آن طرف می رسانند اگر پس از عبور نیمی از گوسفندان ، چوب را برداریم ، اوّلین گوسفندی که مانع از سر راهش برداشته شده چون ناظر پریدن گوسفند پیش از خود بوده وقتی به آن نقطه می رسد ، جهش می کند و گوسفندان بعد نیز یکی پس از دیگری در آن محل از جا می جهند . پرش نیمه اول گوسفندان روی ضرورت و برای گذشتن از مانع است ولی نیمه دوّم این عمل را بر اثر منابهه و محاکات (تقلید) تکرار می کنند)) . (۴۸)

توضیح لغات :

۱ ((یَنْعِقُ)) از ماده ((نعق)) در اصل به معنای صدای کلاغ است ، به صداهایی که در برابر حیوانات بروز داده می شود نیز ((نعق)) می گویند .

((نعیق)) بانگی است که چوپان برای راندن و ترساندن گوسفندان می زند .

((ناعق))

: یعنی آواز دهنده .

امام علی علیه السّلام طی سخنانی به کمیل بن زیاد نخعی فرمود :

((النّاسُ ثَلاثَةٌ : فَعالِمٌ رَبّانیٌّ ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلی سَبیلِ نَجاةٍ وَ هَمَجٌ رَعاعٌ اءَتْباعُ کُلِّ ناعِقٍ یَمیلُونَ مَعَ کلِّ ریحٍ . . . (۴۹) ؛ مردم سه دسته اند : یا دانشمند الهی است و یا دانشجویی که در راه رستگاری کوشاست و دسته سوّم فرومایگانی هستند که به دنبال هر ((ناعق)) و آواز دهنده ای می روند و همانند پشه های کوچک ، با هر بادی حرکت می کنند . . .)) .

۲ ((عقل)) و ((عقال)) هر دو از یک ماده است ؛ عقال به ریسمانی گفته می شود که با آن زانوی شتر را می بندند . بنا بر این همان گونه که عقال شتر را نگه می دارد ، عقل نیز انسان را از خطا و لغزش حفظ می کند .

از نشانه های عقل سلیم ، عمیق نگری و ژرف اندیشی است ، چنان که حضرت علی علیه السّلام می فرماید :

((لَیْسَ الْعاقِلُ مَنْ یَعرِفُ الْخَیْرِ مِنَ الشَّرِّ وَلکِنَّ الْعاقِلَ مَنْ یَعرِفُ خَیْرَ الْشَّرَّین ؛ (۵۰) عاقل آن نیست که خوبی را از بدی تشخیص دهد ، بلکه عاقل کسی است که بین دو بدی آن را که بدی اش کمتر است ، تشخیص دهد)) ؛ مثلاً : جنگ و کمبود و گرانی بد است ، ولی بدتر از آن ((وابستگی)) و ذلّت و ((زیر سلطه کفّار)) بودن می باشد . اگر امر دایر شود بین تحمّل سختیها و کمبودها ، ولی تواءم با شرافت انسانی

و عزّت اسلامی و بین فراوانی و ارزانی ، اما توام با وابستگی و ذلّت و توسری خوری ازکافران ، عاقل قسم اوّل را ترجیح می دهد .

از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود :

((انَّما یُدرَکُ الْخَیْرُ کُلُّهُ بِالْعَقْلِ وَلا دینَ لِمَنْ لا عَقْلَ لَهُ ؛ (۵۱) همه خوبیها به وسیله عقل نصیب بشر می شود ، و کسی که عقل نداشته باشد ، دین ندارد)) .

و مولوی می گوید :

این هوا پر حرص و حالی بین بود عقل را اندیشه یوم الدین بود و در جای دیگر نیز می فرماید :

هر که آخِر بین بود او مؤ منست

هر که آخور بین بود او بیدِنست (۵۲)

یعنی افراد هوا پرست و حریص فقط زمان حال را می بینند و چشم شان تنها به دنیاست ، ولی افراد عاقل به ((قیامت)) و روز حساب (یوم الدین) می اندیشند . بنا بر این هر کس آینده نگر باشدو نسبت به آخرت بیندیشد ، مؤ من است و هر کس همچون حیوان آخور بین باشد و فقط به دنیا بنگرد ، بی دین است .

۵- مَثَل بذر پر برکت

(مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ اءَمْوَا لَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ اءَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کُلِّ سُنبُلَةٍ مِّاْ ئَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ یُضَعِفُ لِمَن یَشَآءُ وَاللَّهُ وَا سِعٌ عَلِیمٌ) . (۵۳)

((مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند ؛ که در هر خوشه ، یکصد دانه باشد ؛ و خداوند آن را برای هرکس بخواهد (وشایستگی داشته باشد) ، دو یا

چند برابر می کند ؛ و (فضل و بخشش) خدا وسیع و (او به همه چیز) آگاه است)) .

در مثل آنان که از اموالها

می کنند انفاق در راه خدا

حبّه ای باشد کز او روید بعدّ

هفت خوشه و زهر آن یک دانه صد

می نماید حقّ فزون بر هر که خواست

واسع و دانا چو او بر ما سِواست

منفقین را آگه است از سرّ حال

کزچه نیّت می کنند انفاق مال

می دهد وسعت به قدر نیّتش

می فزاید بر نوا و نعمتش (۵۴)

وجه تشبیه

طبق نظر بسیاری از مفسّـِران ، مـالی که در راه خـدا انفاق شود ، در این آیه به بـذر گنـدمی تشبیه شـده که هفت خوشه از آن بروید و در هر خوشه یکصد دانه گندم باشد و در نتیجه محصول هفتصد برابر اصل می شود .

بنا بر این تفسـیر ، آیه شـریفه دارای کلمه محذوفی است ؛ بعضی کلمه ((صدقات)) را قبل از الّذین در تقدیر گرفته اند که در این صورت معنای آیه چنین خواهـد بود : ((مثل (صـدقات) کسانی که در راه خدا انفاق می کنند ، همانند بذری است که در زمین مساعد افشانده شود و از بوته های هر کدام هفت خوشه برویاند و در خوشه یکصد دانه باشد)) .

بعضی قبل از ((حبّه)) کلمه ((باذر)) در تقدیر گرفته اند .

و جمعی از مفسّـِران معاصر می گوینـد : ((هیچ دلیلی بر حذف و تقدیر در آیه نیست . (زیرا) در این آیه ، خود کسانی که در راه خدا انفاق می کنند به دانه پر برکتی که در زمین مستعدی افشانده شود ، تشبیه

گردیـده انـد نه انفـاق آنـان . و تشبیه افراد انفـاق کننـده به دانه هـای پر برکت ، تشبیه جالب و عمیقی است ، قرآن می خواهد بگوید عمل هر انسانی پرتوی از وجود اوست ، و هر قدر عمل ، توسـعه پیدا کند وجود آن انسان در حقیقت توسعه یافته است ، مگرنه این است که اعمال انسان تغییر شکلی از قوا و موادّ جسمی اوست ؟ !

و به عبارت روشن تر قرآن کریم عمل انسان را از وجود او جـدا نمی داند ، و هر دو را اشـکال مختلفی از یک حقیقت معرفی می کند ، بنا بر این بدون هیچ گونه حذف و تقدیر ، آیه قابل تفسـیر است و اشاره به یک حقیقت عقلی است ، یعنی این گونه افراد نیکوکار همچون بـذرهای پر ثمری هسـتند که به هر طرف ریشه و شاخه می گستراننـد و همه جا را زیر بال و پر خود می گیرند .

جـالب تـوجه این که چنـدین سـال قبـل که سـال پر بـارانی بـود در مطبوعـات این خبر انتشـار یـافت که در نـواحی شهرسـتان ((بوشـهر)) در بعضـی از مزارع بوته های گندمی بسـیار بلند و پر خوشه دیده شده که گاهی در یک بوته در حدود چهار هزار دانه گندم وجود داشت و این خود می رساند که تشبیه مزبور یک تشبیه کاملاً واقعی و حقیقی است نه تشبیه فرضی)) . (۵۵)

به هر صورت وجه شباهت در این تشبیه ((پر برکت بودن و رشد و فزونی)) است .

بعضی از مفسّران گفته اند : چون دنیا ((مزرعه آخرت)) است ، عمل خیر انسان

به بذر تشبیه شده است

نکته ها :

الف – قانون عمومی تعاون در نظام آفرینش

بخشش و تعاون یک قانون عمومی در جهان آفرینش است . دانشمندان می گویند : سالیانه چهارصد و پنجاه هزار میلیون تن از جرم و مواد کره خورشید تبدیل به حرارت و نور می شود و به کره زمین و چند کره دیگر که تحت عائله او هستند می رسد .

کره خاکی زمین در سال ، چند هزار میلیارد تن مواد غذایی به ریشه درختها و گیاهها انفاق می کند . درسال میلیاردها لیتر از آب دریا تبخیر می شود و به صورت ابر در فضا پخش می گردد ، سپس به صورت باران بر زمینهای مرده و درختهای خشکیده فرو می ریزد و آنها را زنده و شاداب می کند . گیاهان و درختان در طول سال ، میلیاردها تُن از برگ و علف و میوه خود را به حیوانات و انسانها می دهند .

حیوانات حلال گوشت شیرده مانند گوسفند و گاو درسال ، میلیونها لیتر از شیر و میلیونها تُن گوشت و پوست خود را به بشر انفاق می کنند .

((زنبور عسل)) در طول سال با کوشش و جدیّت فراوان عصاره گل و گیاه را می مکد و به عسل شیرین تبدیل نموده ، در اختیار انسان قرار می دهد .

در ساختمان بدن هر موجود زنده تمام اعضا به یکدیگر کمک می کنند ؛ مثلاً : قلب ، مغز ، ریه و سایر دستگاههای بدن همه ، از نتایج کار خود تمام سلولها را بهره مند می سازند ؛ به طور کلّی

همه اشـیای عـالم از کوچکترین ذرّه ((اتم)) گرفته تـا بزرگترین کهکشانهـا ، نوعی انفـاق دارنـد ؛ اینهـا همه انفاقهای تکوینی خداوند متعال است و تمام این انفاقها برای انسان می باشد .

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری (۵۶)

اینهـا همه مسخّر انساننـد و به انسان ارفاق می کننـد که او انفاق گر حقیقی را بشـناسد و از آنچه به وی داده است ، در راهش انفاق کند . زیرا بخششـهای آفتاب ، زمین ، گیاه ، دریا ، ابر ، حیوان و . . . فانی است و لایق مقام ربوبیّت نیست ؛ مناسب مقام الوهیّت و ابـدیتش ، انفاق ابـدی است . انفاق ((فی سبیل اللّه)) و عطاهای فنا ناپـذیر ، منحصـر به انسان می باشد ؛ یعنی انسان است که لایق این انفاق می باشد .

بنـا بر این وقتی انسـان از چیزی که خـدا به او داده ، در راه او انفاق کنـد ، رنگ خـدایی و جاودانگی می گیرد ، چرا که ذات پاکش ابدی است و هرچیزی که نسبتی به او داشته باشد ، رنگ ابدیّت و جاودانگی به خود می گیرد ، چنانکه می فرماید :

(مَاعِنـدَکُمْ یَنفَـدُ وَمَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ . . .)(۵۷) ؛ ((آنچه نزد شـماست ، فـانی و نـابود می شود ، ولی آنچه نزد خـداست ، بـاقی و جاودان است)) .

پس بیایید سرمایه های خود را برای خدا و در راه خلق

او و جلب رضایش به کار اندازید و در صندوق پس اندازی ذخیره کنید که همیشه و جاودانه می ماند و هیچ گاه از بین نمی رود سرمایه های ((وجودی)) خود را برای لذّتهای چند روزه دنیای فانی ، از بین نبرید و خود را گرفتار عذاب الهی نکنید ؛ چنانکه حضرت علی علیه السّلام می فرماید :

((شَتّانَ مابَیْنَ عَمَلَیْنِ : عَمَلٌ تَذْهَبُ لَذَّتُهُ وَتَبْقی تَبِعَتُهُ وَعَمَلٌ تَذْهَبُ مَؤُونَتُهُ وَیَبْقی اءَجْرُهُ ؛ چه بسیار فاصله است بین دو عمل : عملی که لذتش از میان می رود و مسؤ ولیت و کیفرش باقی ماند ، و عملی که سختی و رنجش از بین می رود و اجر و پاداشش جاودانه می ماند)) . (۵۸)

ب - وسوسه شیطان به هنگام انفاق

در ذیل آیه (الشَّیْطَنُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ . . .)(۵۹) از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود : ((شیطان به هنگام انفاق انسانها را وسوسه می کند که اگر انفاق کنید ، خودتان فقیر و محتاج خواهید شد)) . (۶۰)

شهید دستغیب می فرماید :

((در انوار جزایری آمده است که در سالی قحطی ، واعظی بالای منبر می گفت : هنگامی که آدمی می خواهد صدقه بدهد ، هفتاد شیطان به دستش می چسبند که نگذارند صدقه بدهد . مؤ منی پای منبر وقتی این سخنان را شنید ، تعجّب کرد و گفت : صدقه دادن که این قدر مشکل نیست و من گندمی اضافه دارم و هم اکنون می روم آنرا به مسجد می آورم و به فقیرها می دهم . وقتی به منزلش رفت و خواست گندم

را بیاورد زنش شروع کرد به سرزنش او و گفت : در این سال قحطی رعایت زن و بچّه ات را نمی کنی ؟ شاید قحطی طولانی شد ، آنوقت از گرسنگی بمیریم و . . . خلاصه به قدری او را وسوسه کرد که وی دست خالی به مسجد بازگشت !

دوستانش از او پرسیدند : چه شد که گندم را نیاوردی ؟ دیدی هفتاد شیطانک به دست چسبیدند و مانعت شدند !

مرد مؤ من پاسخ داد : که من شیطانها را که ندیدم لیکن مادرشان را دیدم که نگذاشت ، خلاصه مرد می خواهد که در برابر وسوسه ها و توجیه های شیطانی مقاومت کند ، می بینید گاهی به زبان زن یا رفیق مصلحت اندیشی می کند و نمی گذارد)) . (۶۱)

ج - دعا و نفرین فرشتگان

از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده است که فرمود : ((در هر روز دو فرشته از آسمان فرود می آیند ، یکی پیوسته به آدم انفاق کننده دعای خیر می کند و می گوید : ((اللّهمَّ اءَعْطِ مُنْفِقاً خَلَفاً ؛ خدایا ! به آدم انفاق گر و بخشنده پاداش نیک عطا فرما و مالش را افزون کن)) .

فرشته دیگر به آدم بخیل همواره نفرین می کند و می گوید : ((اللّهمَّ اءَعْطِ مُمْسِکاً تَلَفاً ؛ خداوندا ! (اموال شخص) ممسک و بخیل را تلف کن و نابود ساز)) . (۶۲)

((مولوی)) درمثنوی مضمون این حدیث را به شعر در آورده و می گوید :

گفت پیغمبر که دائم بهر پند

دو فرشته خوش منادی می کنند

کای خدا

یا منفقان را سیردار

هر درمشان را عوض ده صد هزار

ای خدایا ممسکان را در جهان

تو مده إِلّا زیان اندر زیان

ای خدایا منفقان را ده خَلف

ای خدایا ممسکان را ده تلف

ای بسا امساک کز انفاق به

مال حق را جز به امر حق مده

تا عوض یابی تو مال بی کران

تا نباشی از عداد کافران (۶۳)

۶- مَثَل باران و سنگ صاف

(یَٰٓأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ لَاتُبْطِلُواْ صَدَقَتِکُم بِالْمَنِّ وَالْأَذَی کَالَّذِی یُنفِقُ مَالَهُ رِئَآءَ النَّاسِ وَلَایُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالیَوْمِ الْأَخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَیْهِ تُرَابٌ فَاَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْدًا لا یَقْدِرُونَ عَلَی شَیْءٍ مِّمَّا کَسَبُواْ وَاللَّهُ لَایَهْدِی الْقَوْمَ الْکَفِرِینَ) . (۶۴)

((ای کسانی که ایمان آورده اید ! بخششهای خود را با منّت و آزار باطل نسازید ! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم ، انفاق می کند و ایمان به خدا و روز رستاخیز نمی آورد ؛ و (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد ؛ (و بذرهایی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد (و همه خاکها و بذرها را بشوید !) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند . آنها از کاری که انجام داده اند ، چیزی به دست نمی آورند و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند)) .

مؤ منان لاتُبْطِلوُا صَدَقاتِکُمْ

از ره آزار و منّت اشْتُلُم (۶۵)

آن که کرد انفاق مال از بهر ناس

باشد اندر نعمت حق ناسپاس

می نماید از ریا انفاق مال

نی کز و خوشنود گردد ذوالجلال

نیست بذلش از خضوع و معذرت

یا ز ایمان از خدا و آخرت

هست چون سنگی که روی اوست خاک

خاکش از قطرات

باران گشت پاک

نیستش قدرت که تا دارد نگاه

خاک را بر خود زباران در پناه

نیست ایشان را توانایی و تاب

هم به حفظ آنچه کردند اکتساب

راه ننماید خدا بر کافران

که کنند افعال نیکو در جهان

کی زند سر ، فعل نیکو از خسیس

نیکی از حقّ است و زشتی از بلیس (۶۶)

وجه تشبیه

خداوند متعال در اینجا اعمال ریا کارانه و انفاقهای آمیخته با منّت و آزار انسانهای سنگدل و قسی القلب را به قشر خاکی تشبیه کرده است که روی سنگ صافی قرار گرفته باشد و بذرهای مستعدی در این خاک افشانده شود ، و در معرض هوای آزاد و تابش آفتاب قرار گیرند و سپس باران پر برکت دانه درشتی بر آن ببارد و آن قشر خاک نازک و بذرها را بشوید و پراکنده سازد ، و سنگی غیر قابل نفوذ که هیچ گیاهی در آن نمی روید ، با قیافه خشونت بار خود آشکار گردد .

تابش آفتاب و هوای آزاد و نزول باران پر برکت زمانی مفید و ثمر بخش است که محل بذر مناسب باشد ، بنا بر این محلی که ظاهر آراسته و درونی خشن و غیر قابل نفوذ دارد و تنها قشر نازکی از خاک روی آن را گرفته ، محلی مناسب برای افشاندن بذر و پرورش گیاه نیست ، چرا که پرورش گیاه و درخت نیاز به این دارد که علاوه بر روی زمین ، اعماق آن هم آماده برای پذیرش ریشه ها و تغذیه آن باشد .

آری ! عیب از محل است که قابلیت ندارد . چنان که سعدی می گوید :

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در

باغ لاله روید و در شوره زار ، خس (۶۷)

قلب آدم ریاکار همچون سنگ سخت است و قابلیت پذیرش رحمت حق را ندارد . بنا بر این وجه شباهت در این تشبیه ((بی اثر بودن و نابودی عمل)) است ؛ در این آیه منّت و آزار در انفاق به ((ریا)) تشبیه شده است ، چون ((ریا)) ضدّ اخلاص است و منّت نهادن و اذیّت کردن در انفاق نیز با اخلاص منافات دارد . منتها فرق این دو این است که انفاق و بخشش ریاکار از همان اوّل باطل است ، چون قصدش غیر خدا و خود نمایی است . ولی صدقه و بخشش منّت گذار و آزار دهنده از اول درست انجام می شود ، ولی بعداً به وسیله منّت و به رخ کشیدن ، عمل باطل و نابود می شود . لذا از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود :

((اَلاِبْقاءُ عَلَی الْعَمَلِ حَتّی یَخْلُصَ اءَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ ، وَالْعَمَلُ الْخالِصُ الَّذی لا تُریدُ اءَنْ یَحْمِدَکَ عَلَیْهِ اءَحَدٌ اِلا اللّهَ عَزَّوَجَلَّ(۶۸) ؛ نگهداری عمل ، از خود عمل مشکل تر است و عمل خالص آن است که قصدت این نباشد که تو را در برابر آن عمل تعریف و توصیف کنند و فقط انگیزه ات خدا باشد و بس)) .

نکته ها :

۱- معنای منّت و آزار

در اوّل آیه مورد بحث ، قرآن کریم خطاب به مؤ منان می فرماید : (یَّاءَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ) و در پایان آیه می گوید : (وَاللَّهُ لاَیَهْدِی ا لْقَوْمَ ا لْکَفِرِینَ) آن خطاب و این عتاب هشداری است به مؤ منان که

منّت و آزار در انفاق از صفات ریاکاران و کافران می باشد و افراد با ایمان باید از این خوی زشت بر حذر باشند .

از این آیه استفاده می شود که شرط قبولی اعمال ((نیّت خالص)) است و هر یک از ((منّت)) ، ((اذیّت)) ، ((ریا)) و ((کفر)) ، باقصد قربت منافات دارد .

مراد از منّت نهادن در انفاق این است که وقتی به مستمندی انفاق کردی ، به او بگویی : آیا من به تو کمک و نیکی نکردم ؟ ! و منظور از اذیّت این است که سخنی بگویی که فقیر رنجش پیدا کند ؛ مثلاً : به او بگویی : بیا این پول را بگیر ، خدا مرا از دست شما راحت کند ، یا روی ترش کنی و یا او را سرزنش نمایی .

از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود :

((مَنْ اءَسْدی إِلی مُؤْمِنٍ مَعْرُوفاً ثُمَّ اَذاهُ بِالْکَلامِ اءَوْ مَنَّ عَلَیْهِ فَقَدْ اءَبْطَلَ اللّهُ صَدَقَتَهُ ؛ هر کس به مؤ من (فقیری انفاق) نیکویی کند ، سپس او را با سخنی برنجاند ، یا بر او منّت نهد ، خداوند اثر صدقه (و انفاق) او را باطل می کند و هیچ پاداشی به او نمی دهد))(۶۹) .

سعدی در گلستان به نقل از عرب می گوید :

((جُدْ وَلاتَمْنُنْ لاِنَّ الْفائِدَهَ عَلَیْکَ عائِدَهٌ ؛ یعنی ببخش و منّت منه که نفع آن به تو باز می گردد)) .

درخت کرم هر کجا بیخ کرد

گذشت از فلک شاخ بالای او

گر امید داری کزو بر(۷۰)خوری

به منّت منه ارّه

بر پای او(۷۱)

۲- ریا بلای بزرگ اجتماعی

از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود : ((اِنَّ اءَخْوَفَ ما اءَخافُ عَلَیْکُمُ الشِّرْکُ الْاَصْغَرُ ؛ بیشترین خوفی که بر شما دارم ، شرک اصغر است . اصحاب پرسیدند : شرک اصغر چیست ؟ فرمود : ((ریا)) و خودنمایی)) . (۷۲)

و در حدیثی دیگر فرمود :

((دَبِیبُ الشِّرْکِ ف ی اُمَّتی اءَخْفی مِنَ النَّمْلَهِ السَّوْداءِ فِی اللَّیْلَهِ الظَّلْماءِ عَلَی الصَّخْرَهِ الصَّمّاءِ ؛ نفوذ شرک در امّت من ، مخفی تر از عبور مورچه سیاهی است که در شب ظلمانی بر سنگ سختی حرکت کند)) . (۷۳)

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود :

((کُلُّ رِیاءٍ شِرْکٌ ؛ هر ریایی شرک است)) . (۷۴)

ریا و خود نمایی یک بلای بزرگ اجتماعی است که هر جامعه ای به آن گرفتار شود ، میان تهی و بدبخت خواهد شد .

حدیثی از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شده است که فرمود :

((زمانی بر مردم فرا می رسد که باطن های آنها زشت و آلوده و ظاهرشان زیباست به خاطر طمع دنیا ، علاقه ای به پاداشهای پروردگارشان ندارند ، دین آنها ریا می شود ، و خوف خدا در دل آنها وجود ندارد ، پروردگار همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند . در این هنگام خدا را همانند شخص غریق می خوانند ولی هرگز دعایشان مستجاب نمی شود)) . (۷۵)

ریا منحصر به انفاق نیست ، بلکه در اعتقادات ، عبادات و مباحات نیز متصوّر است . چنان که از رسول خداصلّی اللّه

علیه و آله و سلّم نقل شده که فرمود :

((روز قیامت فردی را به سوی حساب می آورند و از او می پرسند : مگر به تو مال داده نشد ؟ با آن چه کردی ؟ می گوید : صدقه دادم و انفاق کرده ام . ماءمورین الهی به او می گویند : درست است که صدقه دادی امّا نه برای خدا بلکه برای آن که مردم بگویند : فلانی سخی و بخشنده است ، و تو را از آن چه سود ؟ فرد دیگری را می آورند و از او می پرسند : قوت وشجاعتی که به تو داده شد ، آن را در چه راهی صرف کردی ؟ می گوید : در راه خدا جهاد کردم . می گویند : درست است که جهاد کردی اما نه برای خدا بلکه برای آن که مردم بگویند : فلانی شجاع است . تو را از آن چه فایده ، و فرد سوّمی را می آورند و از او می پرسند : علم و فهمی را که خدا به تو داد در چه راهی به کار بردی ؟ می گوید : به دیگران آموختم و نشر کردم . گویند : درست است لیکن برای آن انجام دادی که بگویند : فلانی عالم است ، تو را از آن چه سود ! آنگاه هر سه را به دوزخ برند)) . (۷۶)

می گویند : روزی بهلول در بغداد عبور می کرد ، دید هارون الرشید بنای مسجد عظیمی را ریخته و برای سرکشی آمده است . پرسید : هارون ! چه کار می کنی ؟ گفت

: دارم خانه خدا می سازم . بهلول گفت : خانه برای خداست ؟ هارون گفت : بلی . بهلول گفت : پس دستور بده بالای سر درش بنویسند : ((مسجد بهلول)) . هارون گفت : ای احمق من پول می دهم به اسم تو باشد ؟ بهلول گفت : احمق تو هستی یامن ؟ ! برای خودت خانه می سازی ، اسم خدا رویش می گذاری ؟ (۷۷)

۷- مَثَل باغ حاصلخیز

(وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ اءَمْوَا لَهُمُ ابْتِغَآءَ(۷۸) مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ اءَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ(۷۹) اءَصَابَهَا وَابِلٌ(۸۰) فَاَتَتْ اءُكُلَهَا(۸۱) ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ(۸۲) وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) . (۸۳)

((و مثل کسانی که اموال خود را برای خوشنودی خدا و تثبیت (ملکات انسانی) در روح خود انفاق می کنند ، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد و بارانهای درشت به آن برسد (و از هوای آزاد و نور آفتاب به حدّ کافی بهره گیرد) و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و باطراوت است) و خداوند به آنچه انجام می دهید ، بیناست)) .

هم مثال آن کسان کانفاق مال

می نمایند از رضای ذوالجلال

از ره بینایی و نور یقین

که مر ایشانراست اندر راه دین

هست چون باغی به ارض مرتفع

بیشتر زان گشت خواهی منتفع

گر بر آن بستان رسد باران سخت

کم نگردد نفع او از حسن بخت

بوستانی کز زمین باشد بلند

نیست از تخریب سیل آن را گزند

حاصل از وی بیشتر آید به دست

هم زباغی کو بود بر ارض پست

هست ممکن بلکه هر سالی دو بار

حاصل آرد بی ز آسیبی به بار

بارش او را گرچه ناید سخت تر

نرم و کم

یعنی بر او بارد مَطَر

همچنین دان در ثواب انفاقها

گر که للّه است و از اشفاقها

نزد حقّ هر دانه او خرمنی است

بل نه خرمن جنّتی و گلشنی است

حق بر اعمال شما باشد بصیر

چیست تا آن از قلیل و از کثیر(۸۴)

وجه تشبیه

خداوند متعال در این آیه ((انفاقهای خالص)) را به باغ مرتفع و حاصلخیزی تشبیه کرده است که در برابر نسیم آزاد و آفتاب قرار گرفته باشد و بارانهای درشت و ریز بر آن ببارد و در نتیجه همیشه سبز و خرم است و محصولی پربرکت و فراوان خواهد داشت وجه شباهت در این تشبیه ، ((پر برکت بودن)) است ؛ یعنی انفاقهای خالص در راه خدا همواره در حال رشد و نمو می باشد و هیچ گاه اثرش ضایع نمی گردد .

کلمه ((وابل)) (باران درشت) و ((طلّ)) (باران ریز و شبنم) اشاره به مراتب اخلاص است .

مرحوم فیض کاشانی در ذیل جمله (تَثْبیتا مِنْ اَنْفُسِهِمْ) می گوید : ((یعنی در حفظ عمل خالص مراقبت می ورزند و آن را از آفاتی همچون منّت ، اذیّت ، خود ستایی ، ریا و خود پسندی و امثال این صفات رذیله که عمل نیک آدمی را فاسد می سازد ، حفظ می کنند)) . (۸۵)

از این جمله استفاده می شود که انفاق در راه خدا باعث تزکیه و پاکسازی نفس است و روح انسان را از صفات زشت بخل و مال دوستی پاک می کند ، چنان که قرآن کریم در جای دیگر به این مطلب اشاره می کند و می فرماید :

(خُذْ مِنْ اءَمْوَا لِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَکِّیهِم .

. .)(۸۶) ؛ ((از اموال آنها صـدقه ای (بعنوان زکات) بگیر تا به وسـیله آن ، آنها را (از رذائل اخلاقی و از دنیا پرستی و بخل) پاکسازی و پرورش دهی)) .

جمله (وَاللّه بِما تَعْمَلوُنَ بَصـیرٌ) هم هشداری است در باره پرهیز از ریا کاری و هم تشویق و ترغیبی می باشد در جهت اخلاص یعنی خداوند به طور کامل مراقب اعمال شماست و هیچ چیز از نظر او پنهان نیست .

می گوینـد : مرحوم آیت اللّه العظمی بروجردی رحمه اللّه چنـد روز قبـل از وفاتشـان بـا اظهـار تاءسف و ناراحتی می گفتنـد : خلاـصه عمر مـا گـذشت و نتوانستیم کار خیری انجام دهیم . یکی از اطرافیان گفت : شـما که بحمـد اللّه این همه آثار خیر از خودتان باقی گذاشته اید ، مساجد و مدرسه ها ساخته اید ، شاگردان زیادی تربیت کرده اید ، چرا ناراحتید ؟ !

ایشان این جمله را فرمودند که متن حدیثی است :

((خَلِّصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النّاقِدَ بَصیرٌ بَصیرٌ ؛ عمل را باید خالص انجام داد ، زیرا نقّاد ، بسیار بصیر و آگاه است)) . (۸۷)

۸- مَثَل گردباد آتشبار

(اءَیَوَدُّ اءَحَـدُکُمْ اءَن تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِیـلٍ وَاءَعْنَـابٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَـا الْاَنْهَرُ لَهُ فِیهَا مِن کُلِّ الثَّمَرَا تِ وَاءَصَابَهُ ا لْکِبَرُ وَلَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفَآءُ فَاءَصَابَهَآ إِعْصَارٌ فِیهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذَا لِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْاَیتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ) . (۸۸)

((آیا کسـی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن ، نهرها در جریان باشند و برای او در آن (باغ) از هر

گونه میوه ای وجود داشته باشد درحالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی (کوچک و) ضعیف دارد (در این هنگام) گردبادی (کوبنده) که در آن آتش (سوزانی) است به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد ! (این گونه است حال کسانی که انفاقهای خود را با ریا و منّت و آزار باطل می کنند) این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد ؛ شاید بیندیشید (و با اندیشه ، راه حق را بیابید))) .

دوست دارد شخصی آیا از شما

کش بود بستان پر برگ و نوا ؟

آبها جاری در آن وز هر قبیل

باشد اثمارش زاعناب و نخیل

پس رسد پیری بر او و اطفال خُرد

باشد او را پس رسد صافش به دُرد

باد پر آتش وزد بر جنّتش

جمله سوزد روضه پرنعمتش

بر شما آرد حقّ این سان آیتی

تا کنید اندر معانی فکرتی

هست بستان آن عملها در قیاس

طفلها اعضا و ارکان و حواس

باد آتش بارت آن عجب و ریا

که کند یکجا عملها را هَبا

قلب را سازد سیاه و منقلب

روح ماند بی نوا و مضطرب

بسته گردد راه قوت او را به دل

ماند از اطفال خُردش منفعل

هیچ نیکوتر نباشد زین مثل

کاورد بر خلق ذات لَمْ یَزَل

گر تو را بر نفس خود باشد نظر

این مَثَل کافیست اندر خیر و شرّ

کن عمل را پاک از شوب ریا

تا بود مقبول درگاه خدا(۸۹)

وجه تشبیه

در این آیه حال کسانی که عمل نیکی انجام می دهند و سپس با ((ریا کاری)) و منّت و اذیّت و آزار ، آن را از بین می برند ، به حال کسی تشبیه شده که با زحمت

فراوان باغی احداث کرده که سبز و خرّم است و درختان گوناگون ، از قبیل درخت خرما و انگور در آن وجود دارد و همواره آب از پای درختان آن می گـذرد و نیاز به آبیاری نـدارد ، در حالی که خود پیر و سالخورده شده و فرزندان ناتوان و ضـعیفی اطراف او را گرفته انـد و تنها راه تاءمین زنـدگی آنان همین باغ است ، و اگر این باغ از بین برود ، نه او و نه فرزندان او ، هیچ کـدام قـدرت و توانـایی بر احـداث آن ندارنـد ، ناگهـان گرد باد سوزان و آتش باری بر آن می وزد و به طور کلّی آن را می سوزانـدو از بیـن می برد ، در این هنگـام این شـخص سـالخورده که قـوای جـوانی را از دست داده و نمی توانـد از راه دیگری تاءمین زنـدگی کنـد و فرزندان او هم ضـعیف و ناتوان هسـتند ، چه حالی پیدا می کند ؟ و چه حسـرت و اندوه مرگباری به او دست می دهـد ؟ همچنین است حـال افراد ریـا کـار و منّت گـذار که در دنیا ، عمرشان را در مسـیر غیر خـدا تلف می کننـد و کارهـای خیرشـان همه خود نمایی و ریاکاری است و روز قیامت که روز نیازمنـدی و احتیاج شدیـد به ثمره کارشان است ، به کلّی نتیجه کـار و تلاـش آنهـا از میـان می رود و (هَباءً مَنْثُورا) می شود و جز حسـرت و انـدوه چیزی برای آنان باقی نمی ماند بنابر این وجه تشبیه در آیه مورد بحث ((نابود شدن محصول کار)) و در نتیجه باقی ماندن در ((حسرت

و ندامت)) است . چنانکه قرآن کریم در جای دیگر می فرماید : (. . . کَذَا لِکَ یُرِیهِمُ اللَّهُ اءَعْمَلَهُمْ حَسَرَا تٍ عَلَیْهِمْ . . .)(۹۰) ؛ (((آری ،) خداوند این چنین اعمالشان را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می دهد)) .

از آیه فوق به دست می آید که انسانهای ریاکار از یک سو اعمال ریایی خود را می بینند که نابود شده و هیچ پاداشی ندارند ، و از سوی دیگر اعمال دیگران را که خالص برای خدا انجام داده اند ، مشاهده می کنند که خداوند پاداش عظیمی به صاحبان آن می دهد ، حسرت و اندوهشان زیاد می شود که چرا عمرشان را بیهوده در راه غیر خدا صرف کرده اند . پشیمانی هم در آنجا سودی ندارد ، چرا که راه بازگشت و جبران گذشته بسته است .

از آنجا که سرچشمه همه بدبختیها ، مخصوصاً کارهای ابلهانه ، مانند منّت گذاردن و آزار رساندن ، به کار نینداختن اندیشه است ، خداوند در پایان آیه مردم را به تفکّر و اندیشه دعوت کرده ، می فرماید : ((این چنین خداوند آیات را برای شما توضیح می دهد شاید بیندیشید)) .

علاّمه طباطبایی رحمه اللّه می فرماید : ((منشاء این گونه رفتارهایی که اعمال آدمی را باطل می سازد ، بیماریهای اخلاقی از قبیل ((مال پرستی)) ، ((جاه دوستی)) ، ((تکبر)) ، ((عجب)) ، ((خودپسندی)) ، ((بخل شدید)) و . . . می باشد .

این بیماریهای روحی و امراض قلبی است که نمی گذارد آدمی مالک نفس

خود باشد و در باره نفع و ضرر واقعی خویش بیندیشد و مجال تفکر صحیح را از انسان می گیرد و اگر نبود این گونه بیماریها ، مجال تفکر پیدا می کرد و هرگز دچار چنین اشتباه و خسارت جبران ناپذیری نمی شد)) . (۹۱)

نکته ها :

۱- تاءثیر اعمال نیک در نسلها

((از جمله (وَاَصابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِيَّةٌ ضُعَفاءُ)(۹۲) ؛ ((صاحب آن باغ پیر و سالخورده باشد و فرزندانی کوچک و ناتوان داشته باشد)) چنین استفاده می شود که انفاق و بخشش در راه خدا و کمک به نیازمندان همچون باغ خرمی است که هم خود انسان از ثمرات آن بهره مند می شود و هم فرزندان او ، درحالی که ریاکاری و منّت و آزار ، هم سبب محرومیّت خود او می شود و هم نسلهای آینده که باید از ثمرات و برکات اعمال نیک او بهره مند گردند ، محروم خواهند شد ، و این خود دلیل بر آن است که نسلهای آینده در نتایج اعمال نیک نسلهای گذشته سهیم هستند ، از نظر اجتماعی نیز چنین است ، زیرا محبوبیت و اعتمادی که پدران بر اثر کار نیک در افکار عمومی پیدا می کنند ، سرمایه بزرگی برای فرزندان آنها خواهد بود)) . (۹۳)

۲- معنای اِعْصار

((اعصار)) در لغت به معنای ((گردباد)) است که به هنگام وزش باد از دو سوی مخالف تشکیل می گردد و به شکل عمودی است که یک سر آن به زمین چسبیده و سر دیگر آن در آسمان می باشد .

((جمله (اِعْصارٌ فیهِ نٰارٌ) یعنی گردبادی که در آن آتشی باشد ، ممکن است اشاره

به گردبادهای ناشی از بادهای ((سموم)) و سوزان و خشک کننده باشد و یا گردبادی که از روی خرمن آتشی بگذرد ، و طبق معمول که گردباد هرچه را بر سر راه خود بیابد ، با خود همراه می برد آن را از زمین برداشته و به نقطه دیگر بپاشد ، و ممکن است اشاره به گردبادی باشد که به همراه صاعقه به نقطه ای اصابت کند و همه چیز را تبدیل به خاکستر نماید و در هر حال اشاره به نابودی سریع و مطلق است)) . (۹۴)

۳- اهمّیت تفکّر در قرآن

قرآن مجید در حدود ((پنجاه)) مورد در باره تفکّر و اهمیّت آن و نکوهش اندیشه نکردن تاءکید کرده است .

موارد تفکّر و دایره آن بسیار وسیع است ؛ تفکّر در نظام آفرینش ، در بعثت پیامبران ، در معاد و زندگی پس از مرگ در تاریخ و سرگذشتهای بشر ، در آفرینش انسان ، در این که از کجا آمده و آمدنش بهر چه بوده ؟ به کجا می رود و مسؤ ولیتش چیست ؟ و . . . .

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود :

((اءَفْضَلُ الْعِبادَهِ إِدْمانُ التَّفَکُّر فِی اللّهِ وَ فِی قُدْرَتِهِ(۹۵) ؛ برترین عبادتها ، تفکّر درباره خدا و قدرت اوست)) .

در روایت دیگر از آن حضرت وارد شده که فرمود :

((کانَ اءَکْثَرُ عِبادَهِ اءَبی ذَرٍ - رحمه اللّه علیه - خِصْلتین التَّفَکُّرُ وَ الْاِعتِبار(۹۶) ؛ بیشترین عبادت ابوذررحمه اللّه تفکر و عبرت گرفتن بود)) .

از امام رضاعلیه السّلام روایت شده که می فرماید :

((لَیْسَ

الْعِبـادَهُ كَثْرَهَ الصَّلاهِ وَالصَّوْمِ ، إِنَّماالْعِبـادَهُ التَّفَكّرُ فی اءَمْرِاللّهِ عَزَّوَجَلَّ(۹۷) ؛ عبـادت به زیاد نماز خوانـدن و روزه گرفتن نیست عبادت واقعی تفکّر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است)) .

در روایت است که :

((عن الحسن الصیقل قال : ساءلت اباعبداللّه علیه السّلام عمّا یروی النّاس اءنّ تفکُّرَ ساعهٍ خَیْرٌ مِنْ قیام لیلهٍ ، قُلت : کیفَ یَتَفَکَّر ؟ قـال : یَمرُّ بالْخَربَهِ اءو بالـدّارِ فَیَقولُ : اءین ساکنوکَ ، اءین بانوکَ ، ما [با] لکَ لا تَتَکَلَّمین . (۹۸) ؛ ((حسن صقیل)) گفت : از امـام صـادق علیه السّلام پرسـیدم : منظور از روایتی که می گویـد : ((یـک سـاعت تفکر ، از یک شب عبادت بهتر است)) چیست ؟ و چگونه باید تفکّر کرد ؟

امـام در پاسـخ فرمود : هنگـامی که از کنـار ویرانه ، یا خانه مخروبه ای (که از ساکنان خالی شـده) می گـذرد ، خطاب به آن بگوید : ساکنان تو کجا رفتند ؟

بنیانگذارانت چه شدند ؟ چرا سخن نمی گویی ؟)) .

از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که فرمود :

((فِکْرُ ساعَهٍ خَیرٌ مِنْ عِبادَهِ سَنَهٍ ؛ (۹۹) یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است)) .

و در حدیثی دیگر فرمود :

((فِکرَهُ ساعَهٍ خَیْرٌ مِنْ عِبادَهِ سِتّینَ سَنَهٍ(۱۰۰) ؛ ساعتی اندیشیدن ، بهتر از شصت سال عبادت کردن است)) .

اختلاف تعـابیر به خـاطر تفاوت مراتب تفکّر و انـدیشه است ، یعنی تفکر نسـبت به افراد و موارد آن متفاوت است ؛ بعضـی از تفکّرها ،

یـک ساعتش بهتر از یک شب عبادت و بعضـی بالاتر از یک سال عبادت و بعضـی دیگر برتر از ((هفتاد)) سال عبادت است . بلکه بعضـی از لحظه های تفکّر از هفتصد سال عبادت هم بالاتر است ، مانند لحظه تفکر حرّبن یزید ریاحی سلام اللّه علیه روز عاشورا در کربلا .

((حرّ)) اگر هزار سال هم عمر می کرد و همواره به عبادت خدا مشغول می بود ، هرگز به درجه و مقامی که بایک لحظه تفکّر صحیح نائل گشت ، نمی رسید .

امام خمینی قدّس سرّه می فرمود :

((این وصیّت نامه هایی که این عزیزان [رزمنـدگان اسـلام] می نویسـند ، مطالعه کنید . پنجاه سال عبادت کردید و خدا قبول کند ، یک روز هم یکی از این وصیّتنامه ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکّر کنید))(۱۰۱) بنا بر این تفکّر و اندیشه مایه تنبّه و بیـداری و عـبرت و بصـیرت است . البته نه هر تفکّری ، انـدیشه ای که در آن عمـق نگری و حقیقت گرایی باشـد ، نه سـطحی نگری و ظاهر بینی و تواءم با دنیا پرستی و ریاست طلبی ،ماننـد تفکّر ((عمر سـعد)) که از سـر شب تا صـبح فکر کرد ، بعد به این نتیجه رسید که :

((آدم عاقـل نقـد را بـا نسـیه معاوضه نمی کنـد !)) دنیا و ریاست ملک ((ری)) نقـد است و بهشت و دوزخ نسـیه . لـذا آماده جنـگ بـا امـام حسـین علیه السّـلام شـد . قرآن کریم به این گونه متفکّران نفرین می کنـد ؛ (إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ) ؛ (۱۰۲) ((او

(برای مبـارزه بـا قرآن) انـدیشه کرد و مطلب را آمـاده سـاخت . مرگ بر او بـاد ! چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد)) .

۹- مَثَل آفرینش عیسی و آدم علیهما السّلام

(إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِندَ اللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ ا لْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلاَتَكُن مِّنَ ا لْمُمْتَرِينَ) . (۱۰۳)

((مثل (آفرینش) عیسـی در نزد خدا ، همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید ، و سـپس به او فرمود : موجود باش ! او هم فوراً موجود شـد . (بنـا بر این ولاـدت مسیـح بـدون پـدر ، هرگز دلیـل بر الوهیّت او نیست) . اینهـا حقیقتی است از جـانب پروردگار تو ؛ بنا بر این ، از تردید کنندگان مباش !)) .

هست عیسی همچو آدم در مثال کز

ترابی کرد خلقش ذوالجلال

گفت او را باش پس شد همچنان

این نباشد زان عجب تر در نشان . . .

بی پدر بی مادر آمد در وجود

زان عجبتر نیست عیسی در شهود

راستی می باشد از پروردگار

پس مباش از ممترین او را به کار

هر یک از افعالش ارباشی به هوش

اعجب است از دیگری بی روی پوش

خلقت عیسی و آدم در شمار

بود یک فعل از هزار و صد هزار

زین عجایب تر بسی در خلقت است

گر که عقلی بی زعیب و علّت است

چشم تو بر هم نهی احمق شوی

غافل از آن قدرت مطلق شوی

شک نمایی در مسیح حقّ نظر

کوچسان آمد به دنیا بی پدر(۱۰۴)

وجه تشبیه

مسیحیان ولادت غیر عادی ((حضرت مسیح)) را دلیل بر الوهیّت وی دانسته اند ولی خداوند با ذکر مثالی ساده و روان در پاسخ آنان

فرمود : ولادت عیسی از جهت غیر طبیعی بودن ، در نزد خدا همانند ولادت آدم ابوالبشر است که او را بدون پدر و مادر از خاک آفرید ؛ قصّه ((آفرینش آدم)) از ((خلقت مسیح)) شگفت انگیزتر است . زیرا آدم بدون پدر و مادر آفریده شده ، در صورتی که عیسی بدون پدر از مادر متولّد شد ، چگونه است که شما نسبت به آدم معتقدید که بنده و مخلوق خداست ، ولی عیسی را خدا یا فرزند خدا می دانید !

به هر صورت وجه شباهت در این تشبیه ((آفرینش غیر عادی)) است که خداوند ((آدم)) و ((مسیح)) را از طریق غیر طبیعی و خارق العاده آفریده است .

این مثل و تشبیه پاسخ دندان شکنی است به مسیحیان که ولادت غیر عادی عیسی را دلیل بر الوهیّت وی پنداشته اند .

۱۰- مَثَل باد سموم و کشتزار

(مَثَلُ مَايُنفِقُونَ فِي هَـٰذِهِى ا لْحَيَوهِ الـدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ اءَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوٓاْ اءَنفُسَـهُمْ فَاءَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ اءَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) . (۱۰۵)

((آنچه آنها (مشرکان و کافران) در این زندگی پست دنیوی انفاق می کنند همانند باد سوزانی است که به زراعت مردمی که بر خود ستم کرده بوزد و آن را نابود سازد ، خدا به آنها ستم نکرده بلکه آنان بر خود ستم می کنند)) .

هست انفاق خسیسان در امل

همچو بادی سرد برکشت عمل

می کنند انفاق بر ضد رسول

کی شود انفاق غدّاران قبول

در حیات دنیوی انفاقشان

زشت و نابود است چون اخلاقشان

یا چو بادی کان زند بر کشتها

سوزد و از کف رود سر رشته ها

کشتهای ظالمان گردد تباه

از سموم گرم

یا سرد و سیاه

ورکه انفاقی بود از عدل و دین

کشتها را شد چو باد فرودین

حق نکرده هیچ بر ایشان ستم

بل ستم بر نفس خود کردند هم (۱۰۶)

وجه تشبیه

خداوند متعال در این آیه انفاق و بخششهای مشرکان و کافران و یا ریاکاران را به باد سمومی تشبیه کرده است که بر کشت و زرع افراد ستمکار بوزد و آن را خشک کند . همان گونه که اگر باد سموم به زراعتی برخورد کند ، آن را خشک و نابود می سازد ، انفاق افراد بی ایمان و آلوده نیز چون از کفر و شرک و یا خودنمایی سرچشمه می گیرد ، همچون باد سوزان و خشک کننده ای است که اعمال آنان را ضایع و باطل می سازد ((صرّ)) و ((اصرار)) از یک ریشه اند و به معنای بستن چیزی تواءم با شدّت می باشد و در اینجا به معنای شدّتی است که در باد باشد .

جمله (حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوٓاْ اءَنفُسَهُمْ) اشاره به این است که زراعت کنندگان در انتخاب زمان و مکان زراعت ، دقت لازم را به عمل نیاورده و بذر خود را یا در سرزمینی پاشیده اند که در معرض چنین طوفانهایی بوده است ، یا از نظر زمان وقتی را انتخاب کرده اند که فصل وزش باد سموم بوده است و به این ترتیب بر خود ستم کرده اند .

افراد بی ایمان نیز در انتخاب زمان و محل انفاق به خود ستم می کنند و سرمایه های خود را بی مورد بر باد می دهند .

بنا بر این تشبیه فوق در حقیقت در میان دو چیز است :

یکی تشبیه انفاق به ((زراعت بی موقع و در غیر محل مناسب)) و دیگری تشبیه انگیزه های انفاق به ((بادهای سرد و سوزان)) .

بعضی دیگر گفته اند : مراد از (حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوٓاْ اءَنفُسَهُمْ) این می باشد که حقّ خدا را از زراعت خود ادا نکرده اند و خداوند زراعت آنان را نابود ساخته است .

به هر صورت وجه شباهت در این تشبیه ((ضایع شدن و هدر رفتن زحمت)) است .

در این که منظور از انفاق کافران چیست ، جمعی از مفسّران گفته اند : مراد مخارج و هزینه هایی است که آنها در جهت تضعیف دین اسلام صرف می کرده و به وسیله آن دشمنان را بر ضدّ پیامبر اسلام تحریک می نموده اند . بعضی دیگر گفته اند : مقصود اموالی است که یهودیان به دانشمندان خود می دادند که آیات کتب آسمانی را تحریف کنند . عدّه ای دیگر از مفسران معتقدند : آیه معنای وسیعی دارد که موارد یاد شده و غیر اینها را نیز شامل می شود .

صاحب تفسیر ((کشف الاسرار)) در ذیل آیه مورد بحث می گوید : ((هرچه هزینه کنند جهانیان در کار دنیا ، و هرچه به دست آرند از عشق دنیا ، مثل آن چون باد است ، گیرنده باد در دست چه دارد ؟ جوینده دنیا همان دارد ! دردا و دریغا . . .)) (۱۰۷) .

معنای واژه حرث

واژه ((حرث)) به معنای پاشیدن ((بذر)) در زمین و مهیّا ساختن آن برای زراعت هست و در قرآن مجید هم به این معنا زیاد آمده است .

در بعضی از آیات شریف قرآن ، اعمال انسانها به ((حرث)) تشبیه شده است از جمله می فرماید :

(مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ ا لْأَخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِى حَرْثِهِى وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِى مِنْهَا وَمَالَهُ فِى ا لْأَخِرَهِ مِن نَّصِيبٍ) . (۱۰۸)

((هر کس خواهان زراعت آخرت باشد ، بر محصولش می افزاییم و کسی که فقط کشت دنیا را می طلبد ، کمی از آن به او می دهیم ، اما در آخرت هیچ بهره ای نخواهد داشت)) .

خداوند متعال در این آیه ، انسانها را به زارعی تشبیه کرده است که مزرعه آن دنیا و اعمال آنان بذرهای این زراعت می باشد که محصول آن در قیامت و جهان دیگر چیده می شود . از این روست که گفته اند :

((الدنیامزرعه الاخره ؛ (۱۰۹) دنیا مزرعه آخرت است)) .

بنا بر این افکار و گفتار و کردار انسانها در این جهان همانند بذری است که در کشتزار دنیا پاشیده می شود و نتیجه و ثمره اش در جهان دیگر برداشت می گردد ؛ اگر بذر نیکی باشد ، نتیجه اش زندگی و سعادت جاوید است و چنانچه خدای نکرده بذر بدی باشد ، ثمره اش عذاب الهی می باشد .

از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود :

((. . . وهَل يَكُبّ النّاسَ عَلى مَناخِرِهِمْ إِلاّ حَصائِدَ اءَلْسِنَتِهِمْ(۱۱۰) ؛ آیا مردم را چیزی جز محصولات درو شده زبانشان ، به رو (در آتش) می افکند ؟)) .

۱۱- مَثَل نور و ظلمات

(اءَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَاءَحْيَيْنَهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا

يَمْشِى بِهِى فِى النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِى الظُّلُمَتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَا لِكَ زُيِّنَ لِلْكَفِرِينَ مَاكَانُواْ يَعْمَلُونَ) . (۱۱۱)

((آيا كسى كه مرده بود سپس او را زنده كرديم و نورى برايش قرار داديم كه با آن در ميان مردم راه برود ، همانند كسى است كه در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد ؟ ! اين گونه براى كافران ، اعمال (زشتى) كه انجام مى دادند ، تزيين شده (و زيبا جلوه كرده)است)) .

آن كه باشد مرده آيا در ضلال

يا به كفر و جهل و نقصان و وبال

زنده پس كرديم او را در ظهور

از ره اسلام و علم و عقل و نور

نورى از برهان بر او داديم نيز

تا دهد مر حقّ و باطل را تميز

مى رود با آن ميان مردمان

بر طريق راست بر امن و امان

همچو آن كو مانده بر ظلمات جهل

هم برون آينده زان نبود به سهل

آن چنان كايمان به قلب مؤ منان

يافت زينت بى توهّم بى گمان

كافران را همچنين آراسته

گشت در دل آنچه نفس آن خواسته (۱۱۲)

وجه تشبيه

خداوند متعال در اين آيه انسان مؤ من را به آدم زنده اى تشبيه كرده است كه در پرتو نور ايمان در ميان مردم ، راه مى رود و شخص كافر را به مرده اى تشبيه نموده كه در امواج ظلمتها و تاريكيها فرو رفته و هرگز از آن خارج نمى گردد .

در قرآن مجید کراراً ((مرگ)) و ((حیات)) به معنای کفر و ایمان آمده که مقصود مرگ و حیات معنوی است و این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ((ایمان)) یک عقیده خشک و

خالی یا الفاظی تشریفاتی نیست ، بلکه به منزله روحی است که در کالبد بی جان افراد دمیده می شود و در تمام وجود آنها اثر می گـذارد . ایمان به خـدا ، بینش و درک تازه ای به انسان می بخشـد ، روشن بینی خاصّـِی به او می دهـد ، افق دیـد او را از زندگی محدود مادی و چهار دیوار عالم ماده فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع سیر می دهد .

ایمـان ، آدمی را به خود سـازی دعوت می کنـد و پرده های خود خواهی و خود بینی و تعصّب و لجاجت و هوا و هوس را که همه ظلمت زاست ، از مقابل چشم جان او کنار می زنـد و حقایقی را می بیند که هرگز قبل از آن قادر به درک آنها نبود . مؤ من در پرتو این نور می تواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند و از بسیاری اشـتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع و . . . گرفتار آن می شونـد ، مصون و محفوظ بماند . این که در روایات اسـلامی آمده : ((المُؤ مِنُ یَنْظُرُ بِنُورِاللّهِ(۱۱۳) ؛ انسان با ایمان با نور خدا نگاه می کند)) . اشاره به همین حقیقت است .

مفسّـِران نوشته اند آیه بالا در شاءن ((حمزه)) ، عموی شجاع پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ((ابوجهل)) نازل شده است . روزی ابوجهل به پیامبرصـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم توهین کرد و حمزه طبق معمول در آن روز برای شـکار به بیابان رفته بود ، هنگامی

که از صحرا بر گشت ، از جریان باخبر شد و سخت برآشفت و یک سر به سراغ ابوجهل رفت و چنان بر سر یا بینی او کوفت که خون از بینی اش جاری شد . سپس به حضور پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمد و اسلام را پذیرفت و از آن روز رسماً به عنوان یک افسر رشیداسلام تاواپسین دم عمر ، از این آیین آسمانی دفاع می کرد . (۱۱۴)

بنا بر این مراد از (مَنْ کان مَیْتاً) حمزه است که به نور اسلام زنده شد و منظور از (کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ) ابوجهل است که در دام تاریکیهای کفر وجهالت باقی مانده بود .

از امام سجّادعلیه السّلام روایت شده که فرمود :

((لَمْ یَدْخُلِ الْجَنَّهَ حَمِیَّهٌ غَیْرَ حَمِیَّهِ حَمْزَهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ ذلِکَ حینَ اءَسْلَمَ غَضَباً للنَّبِیِّصلّی اللّه علیه و آله و سلّم فی حَدیثِ السَّلا الَّذی اُلْقیَ عَلَی النَّبِیِّ(۱۱۵) ؛ هر فردی که دارای حمیّت و تعصّب قومی باشد ، به بهشت نخواهد رفت ، جز حمیّت حمزه فرزند عبد المطّلب که به خاطر حمایت از برادر زاده اش ، پیامبر در قضیه شکمبه انداختن بر سر آن حضرت ، غضبناک شد و مسلمان شد)) .

از بعضی روایات نیز استفاده می شود که آیه فوق در مورد ایمان آوردن ((عمار یاسر)) و اصرار ((ابوجهل)) بر کفر نازل گردیده است . به هر حال این آیه همانند آیات دیگر قرآن اختصاص به مورد نزول خود ندارد و دارای مفهوم وسیعی است که در مورد هر مؤ من راستین و هر بی ایمان لجوج صادق است .

نکته

ها :

۱- کشش و جذبه الهی

از جمله (فاءَحْیَیْناهُ) ، (ما او را زنـده کردیم) استفاده می شود که ، ایمان ، گرچه بایـد با کوشـش از ناحیه خود انسان صورت گیرد ، امّا تا کششی از ناحیه خدا نباشد ، این کوششها به جایی نمی رسد .

به قول علاّمه طباطبائی قدّس سرّه :

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت

از سَمَکْ تا به سُهایش کشش لیلی برد(۱۱۶)

۲- مرده های متحرّک

آیه شـریفه در مورد کافران لجوج می فرماید : (کَمَن مَّثَلُهُ فِی الظُّلُمَتِ) ؛ ((همانند کسی که مثل او در ظلمات است)) ، نگفت : (کَمَن فِی الظُّلُمَتِ) ؛ ((همانند کسی که در ظلمتهاست)) .

بعضـی گفته انـد : هدف از این تعبیر این است که چنین افراد به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته اند که وضع آنها ضـرب المثل شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند .

ولی عدّه ای از مفسران می گویند : ((ممکن است این تعبیر اشاره به معنای لطیف تری باشد و آن اینکه : از هستی و وجود این گونه افراد در حقیقت چیزی جز یک شبح ، یک قالب ، یک مثال و مجسّمه باقی نمانده است ؛ هیکلی دارند بی روح و مغز و فکری از کار افتاده)) . (۱۱۷)

از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که ضمن مواعظی به اصحاب ، فرمودند : ((از همنشینی بامردگان دوری جویید که قلب شما را می میرانند . یکی از اصحاب پرسید : ای رسول خدا منظور از همنشینی با مردگان چیست

؟ فرمود : كُلَّ غَنِى مُتْرَفٍ ؛ مراد ثروتمندان مغرور و رفاه طلبی است که ناز پرورده اند (و همواره نق می زنند) . (۱۱۸)

امام علی علیه السّلام در نهج البلاغه نیز افراد بی تفاوت و بی درد را به ((مرده)) تشبیه کرده ، می فرماید :

((وَمِنْهُمْ تارِكٌ لِاِنْكارِ الْمُنْكَرِ بِلِسانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ فَذلِكَ مَيِّتُ الْاَحْياءِ ؛ افرادی که در برابر منکرات بی تفاوتند و هیچ گونه حرکت زبان و عملی در برابر آن از خود نشان نمی دهند و یا دست کم در دل خود هم احساس ناراحتی نمی کنند ، اینها مرده متحرکند (که همچون حیوان یک سر و دو گوش در میان مردم راه می روند ، ولی از روح انسانیّت بهره ای ندارند)) . (۱۱۹)

آن حضرت در جای دیگر مرگ با عزّت را ((حیات)) و زندگی ذلّت بار را ((مرگ)) نامیده است . آنگاه که در صفّین لشکریان معاویه پیشی جسته و راه ورود بر آب فرات را بر اصحاب آن حضرت بسته بودند خطاب به سربازان خود فرمود :

((قَدِ اسْتَطْعَمُوكُمُ الْقِتالَ ، فَاءَقِرُّوا عَلى مَذَلَّةٍ ، وَتَاءخِيرِ مَحَلَّةٍ ، اءَوْرَوُّوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّماءِ تَرْوَوْا مِنَ الماَّءِ ، فَالْمَوْتُ فِى حَياتِكُمْ مَقْهُورِينَ ، وَالْحَياةُ فِى مَوْتِكُمْ قاهِرِينَ)) . (۱۲۰)

((به تحقیق لشگریان معاویه شما را به جنگ فرا می خوانند و شما دو راه بیشتر ندارید ، یا باید تن به ذلّت دهید و تسلیم زورگویی دشمن شوید و یا این که شمشیرهایتان را از خون آنان سیراب کنید ، آنگاه خودتان با عزّت و سربلندی از فرات آب بنوشید ، زیرا زندگی ذلّت بار مرگ است

و مردن باعزّت زندگی است .

۳- زیبا جلوه کردن اعمال زشت

خداوند متعال در پایان آیه مورد بحث اشاره به علّت سرنوشت شوم کافران نموده ، می فرماید :

(كَذَا لِكَ زُيِّنَ لِلْكَفِرِينَ مَاكَانُواْ يَعْمَلُونَ) ؛ ((این چنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شده است)) .

آری ، خاصیّت تکرار یک عمل زشت این است که به تدریج از قبح و زشتی آن در نظر کاسته می شود و حتی به جایی می رسد که به عنوان یک کار خوب در نظر انسان جلوه می کند و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام را به او نمی دهد ، یک مطالعه ساده در حال تبه کاران این حقیقت را به خوبی روشن می سازد .

می گویند : ((یکی از سران آمریکا در پاسخ این سؤ ال که چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن (هیروشیما و ناکازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود ۲۰۰ هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود سازند ؟ گفته بود : ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم ! که اگر این کار را نمی کردیم جنگ طولانی تر می شد و می بایست بیش از این می کشتیم !)) . (۱۲۱)

۱۲- مَثَل شتر و سوراخ سوزن

(إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُواْ بَِايَتِنَا وَاسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا لاَتُفَتَّحُ لَهُمْ اءَبْوَا بُ السَّمَآءِ وَلاَيَدْخُلُونَ ا لْجَنَّهَ حَتَّى يَلِجَ ا لْجَمَلُ فِى سَمِّ(۱۲۲) ا لْخِيَاطِ وَكَذَا لِكَ نَجْزِى الْمُجْرِمِينَ) . (۱۲۳)

((کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبّر ورزیدند ، (هرگز) درهای آسمان به رویشان گشوده

نمی شود و (هیچگاه) داخل بهشت نمی شوند مگر این که شتر از سوراخ سوزن بگذرد ! این گونه گنه کاران را جزامی دهیم)) .

آنکه آیتهای ما را بر دروغ

حمل کردند آن گروهی بی فروغ

سرکشی کردند زان پس ، فتح باب

نیستشان از آسمان اندر صواب

می نگردد زان تکبّر در جزاء

مر گشاده سویشان باب سما

همچنان که مؤ منان را جان و روح

سوی علّیّین برند اندر فتوح

روح مؤ من تا به هفتم آسمان

بعد مردن می رود شادی کنان

می گشایندش به هر گردون دری

باشدش هر دم فتوح دیگری

برخلاف روح عاصی کش کنند

راجع از گردون به سجّین پرگزند

حضر موت است آن به گفتار حدیث

نزد تحقیق ارض اخلاق خبیث

راه ندهندش خلایق بی گمان

می برانندش زباب آسمان

کاین نه از ارواح علّیینی است

بل منافق سیرت و سجّینی است

داخل جنّت نگردند از محل

بگذرد از چشم سوزن تا جمل

شد محال اعنی که با اخلاق زشت

راه یابند اهل کفر اندر بهشت

هم دهیم اینسان جزای بدنهاد

از جهنّم باشد ایشان را مهاد(۱۲۴)

وجه تشبیه

خداوند متعال در این آیه بهشت رفتن مستکبران لجوج را تشبیه کرده است به این که اگر شتر از سوراخ باریک سوزن خیاطی بتواند عبور کند ، آنها هم می توانند وارد بهشت شوند !

وجه شباهت در این تشبیه ((محال و غیرممکن بودن)) است ؛ یعنی همان طور که امکان ندارد شتر با آن جثّه بزرگش از سوراخ باریک سوزن عبور کند ، همچنین ممکن نیست افراد متکبّر مغرور داخل بهشت گردند . زیرا بهشت ((دارالسلام))و خانه انسانهای سالم است و آدم متکبّر تاوقتی که مرض کبرش را معالجه نکند ، نمی تواند وارد بهشت شود .

((مولوی

)) دراین زمینه می گوید :

نیست سوزن را سر رشته دو تا

چون که یکتایی در این سوزن درآ

رشته را با سوزن آمد ارتباط

نیست در خور با جمل سمّ الْخیاط

شیخ عطّار نیز در این باره می گوید :

شنیدم من که موشی در بیابان

مگر دید اشتری را بی نگهبان

مهارش سخت بگرفت و دوان شد

که تا اشتر به آسانی روان شد

چو آوردش به سوراخی که بودش

نبودش جای آن اشتر چه سودش

بدو گفت اشتر ، ای گم کرده راهت

من اینک آمدم کو جایگاهت

کجا آیم درون ای تنگ روزن

چو من اشتر بدین سوراخ سوزن

برو دم درکش ای موش سیه سر

که نتواند گذشت اشتر از این در(۱۲۵)

۱۳– مَثَل زمین نرم و زمین شوره زار

(وَا لْبَلَدُ(۱۲۶) الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِی وَالَّذِی خَبُثَ لاَیَخْرُجُ إِلا نَکِدًا(۱۲۷) کَذَا لِکَ نُصَرِّفُ الْآیَتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ) .

((و سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می روید ؛ اما سرزمین بد طینت (و شوره زار) جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید ؛ این گونه ، آیات (خود) را برای آنها که شکر گزارند بیان می کنیم)) .

هر زمین پاک و شایسته که آن

قابل زرع است و صالح رایگان

رستنیها روید از وی صدهزار

چون که فرمان باشد از پروردگار

و آن که باشد شوره و ناپاک و بد

زآن برون ناید گیاه الاّ نکد

همچو قلب مؤ من و کافر به فرض

زد مثل آن هر دو را حق بر دو ارض

آن یک از آیات حقّ یابد رشاد

وین یکی زاید در او بخل و عناد

ما بگردانیم آیتهای خود

این چنین شرح از مثال نیک و بد

برگروهی کز یقین دارند سهم

شکر نعمتها کنند از عقل و فهم (۱۲۹)

وجه تشبیه

از ابن عبّاس و مجاهد و حسن که از مفسّران صدر اسلام هستند ، روایت شده است که :

((خداونـد متعـال این مثل را برای ((مؤ من)) و ((کافر)) زده است . دل مؤ من را به زمین پاکیزه و آماده و دل کافر را به زمین شوره زار تشبیه کرده است . پس هر گـاه بـاران مواعـظ از ابر رحمت پروردگـار بر دل مؤ من ببارد ، انواع طاعات و عبادات بر اعضا و جوارح او ظاهر می گردد و چون کافر آن را اسـتماع کنـد ، زمین دلش تخم نصـیحت را قبول نمی کند و از او صـفتی که به کار آید ظاهر نشود)) . (۱۳۰)

از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده است که فرمود :

((مَثَل هدایت و علمی که خداوند مرا بدان مبعوث کرد ، مَثَل باران شدیدی است که در سـرزمینی ببارد و قسـمتی از آن زمین (که پاکیزه و آماده است) آب را در خود فرو بردو گیاهان بسـیار برویانـد و بخشـی دیگر از آن که خشك و بایر است آب را در خود نگه می دارد و مردم از آن می آشامند و درختسـتان و زراعت خویش را نیز از آن آبیاری می کنند و پاره ای دیگر از آن زمین که بیابـان صاف و شوره زار است نه آب را در خود نگه می دارد که مردم از آن اسـتفاده کننـد و نه در خود فرو می برد که از آن گیاهی بروید .

و مثل کسانی که تحصیل علم می کنند چنین است : برخی علم و دانش را فرا

می گیرنـدو به دیگران هم می آموزند و برخی دیگر نه خود از علم بهره ای می برند و نه به دیگران بهره ای می رسانند (یعنی طعم و شیرینی علم را درک نمی کنند و مزه علم در اعماق جانشان نمی نشیند که آن را به دیگران منتقل کنند))) . (۱۳۱)

مرحوم فیض کاشانی در کتاب ((محجّه البیضاء)) در باره قلب تزکیه نشـده و غیر مهذّب تمثیلی به نقل از ((وهب)) آورده که می گوید :

((علم همچون بارانی است که از آسمان فرود می آید . شیرین و صاف : ریشه درختان از آب باران می نوشند و بر اساس طعم درختان ، آب هم دگرگون می شود ، میوه تلـخ ، تلـخ تر می شود و میوه شـیرین ، شـیرین تر . علمی را که افراد فرا می گیرند همین گونه است و به انـدازه و به حسب همّتها و خواسـته هایشان دگرگون می شود . در متکبّر ، کبر می افزاید و در متواضع ، تواضع و فروتنی . . .)) . (۱۳۲)

بنـا بر این وجه شـباهت در این تشبیه ((قـابلیت درک فیض الهی)) در مؤ من و ((عـدم قـابلیت آن)) در کـافر است . زیرا تنها ((فاعلیت فاعل)) برای به ثمر رسـیدن یک موضوع کافی نیست ، بلکه اسـتعداد و ((قابلیت قابل)) نیز شـرط است . سعدی در این باره می گوید :

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ ، لاله روید و در شوره زار ، خَس (۱۳۳)

دانه های باران حیات بخش است و لطیف تر از آن چیزی تصوّر

نمی شود ، امّا همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست ، در یک جا سبزه و گل می رویاند و درجایی دیگر خسّ و خاشاک .

۱۴- مَثَل سگ هار

(وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَاءَ الَّذِیَّ ءَاتَیْنَهُ ءَایَتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاءَتْبَعَهُ الشَّیْطَنُ فَکَانَ مِنَ ا لْغَاوِینَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَهُ بِهَا وَلَکِنَّهُ اءَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَلهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ ا لْکَلْب إِنْ تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ اءَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَث ذَّا لِکَ مَثَلُا لْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بَایَتِنَا فَاقْصُصِا لْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ سَآءَ مَثَلًا لْقَوْمُ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بَایَتِنَا وَاءَنفُسَهُمْ کَانُواْ یَظْلِمُونَ) . (۱۳۴)

((و بر آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ؛ ولی (سر انجام) خود را ازآن تهی ساخت و شیطان بر او دست یافت و از گمراهان شد . و اگر می خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم ، ولی او به پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کرد ! مَثَل او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی ، دهانش را باز و زبانش را برون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری ، باز همین کار را می کند . این مَثَل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند ؛ این داستانها را (برای آنها) بازگو کن ، شاید بیندیشند (و بیدار شوند) چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند و تنها آنها به خودشان ستم می کردند)) .

ای محمّد خوان بر اسرائیلیان

یا به قومت زان کس اخبار نهان

که بر او دادیم آگاهی یکی

ما ز آیتهای خود در

مدرکی . . .

از ره رغبت بر آیات و کتاب

که به اسم اعظمش بود انتساب

کرد لیکن میل او سوی زمین

پیرو نفس و هوا شد از یقین

از دنائت میل بر پستی نمود

می نخورده هیچ ، بر مستی فزود

او مثالش در صفت پس چون سگ است

خستش هم دور باخون در رگ است

گر به حمله رانی او را ، از دهان

افکند بیرون به محرومی زبان

ور که بگذاری نرانی هم ورا

افکند بیرون زبان در ماجرا . . .

وان که باشد غافل از علم و عمل

همچو آن کلب است کامد در مثل

این مثل دارد بر آن قومی فروغ

کاشمارند آیات ما را بر دروغ

پس بخوان این قصّه ها را از قصص

بهر ایشان کامد از آیت به نصّ

همچو آن بلعم که حالش گشت ذکر

شاید اندر خود کنند این قوم فکر

بد بسی باشد مثل آن قوم را

که به تکذیب اند بر آیات ما

بعد از آن کا گاه گشتند از حُجَج

پس کنند انکار آیات و نهج

بر نفوس خویش آوردند ظلم

نی که بر نفس دگر کردند ظلم (۱۳۵)

وجه تشبیه

این مثل در باره دانشمندی است که نخست در صف مؤ منان بوده و حامل آیات و علوم الهی گشته آنچنان که هیچ کس فکر نمی کرد ، روزی منحرف شود ، اما سرانجام دنیا پرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت . و خداوند این شخص را به سگ هار تشبیه کرده است که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می دهد و در هیچ حال سیراب نمی شود و پیوسته دهانش باز و زبانش بیرون است

و لَهْ لَهْ می کند .

واژه ((لَهْث)) به معنای بیرون آوردن زبان از دهان است .

((لاـهِثْ)) به سـگی گفته می شود که بـدون دلیل و بی جهت زبانش را بیرون می آورد . سگ معمولی به هنگام تشـنگی و یا وقتی که صـدمه ای به او برسد ، زبانش را از دهانش در می آورد و لَهْ لَهْ می کند ، یعنی این حرکت زشت حیوان ظاهراً دلیلی دارد ، اما سگ لاهث بدون علّت پیوسته زبان خود را از دهانش خارج می کند .

((وجه شـباهت)) در این تشبیه ((عطش کاذب)) و ((بی دلیل بودن کار زشت)) است ؛ یعنی این گونه افراد بر اثر شـدّت هوا پرستی و چسبیـدن به لـذّات جهان مادی ، یک حالت عطش نامحـدود و پایان ناپذیری به آنها دست می دهد که همواره دنبال دنیا پرستی می رونـد و به شـکل بیمار گونه ای همچون ((سـگهای هار)) دهانشان برای بلعیدن جیفه و مردار دنیا ، یعنی مال و مقام باز است و هر قـدر مال به دست آورنـد و به مقام دست یابنـد ، باز هم احساس سیری نمی کنند ؛ چنان که امام علی علیه السّلام می فرماید :

((اِنَّما الدُّنْیا جِیْفَهٌ وَالمُتَواخُونَ عَلَیْها اءَشْـباهُ الکِلابِ . . . ؛ (۱۳۶) به راستی که جهان مرداری است گندیده و آنها که بر سـر این جیفه گندیده باهم برادری و دوستی می کنند مانند سگانند)) .

ملاّی رومی میلهای درونی و غرائز نفسانی انسان را به سگ درنده ای تشبیه کرده ، می گوید :

میلها همچو سگان خفته اند

اندر ایشان خیر

و شرّ بنهفته اند

چون که قدرت نیست خفتند این رده

همچو هیزم پاره ها و تن زده

تاکه مرداری در آید در میان

نفخ صور حرص (۱۳۷) کوبد بر سگان

چون در آن کوچه خری مردار شد

صد سگ خفته بدان بیدار شد

حرصهای رفته اندر کتم (۱۳۸) غَیْب

تاختن آورد و سر بر زد زجیْب (۱۳۹)

مو به موی هر سگی دندان شده

وزبرای حیله دُم جنبان شده

صد چنین سگ اندر این تن خفته اند

چون شکاری نیستشان بنهفته اند(۱۴۰)

یعنی سگان ، هنگامی که طعمه ای درکار نیست ، چنان کنار هم می خوابند که انسان خیال می کند هیزم ریز شده است که کنار هم چیده شده و یا مانند گوسفندانی که کنار هم خوابیده اند . گویی هیچ گونه غریزه درّندگی در آنها وجود ندارد ، امّا وقتی که بوی لاشه مردار را حسّ می کنند ، چنان به سوی آن هجوم می برند که هر لاخ از موهای بدنشان همچون دندان برای بلعیدن مردار تیز می شود .

آری ، حرص وولع وفزون طلبی نسبت به مال ومقام برای آدمی بسیارخطرناک می باشد که اگر آن را در کنترل عقل و شرع در نیاورد درّنده خویی در او بوجود خواهد آورد .

از امام صادق علیه السّلام روایت است که فرمود :

((مَثَل الدُّنْیا کَمَثَلِ ماءِ الْبَحْرِ کُلَّما شَرِبَ مِنْهُ الْعطْشانُ ازْدادَ عَطَشاً حَتّی یَقْتُلَهُ ؛ (۱۴۱) مثل دنیا (پرستی و جاه طلبی) همانند آب دریاست که آدم تشنه هرچه از آن بیاشامد ، تشنگی اش زیادتر می شود (و آن قدر از آن می نوشد تا) سرانجام او را می

کشد)) .

از امام باقرعلیه السّلام روایت شده که

فرمود :

((مَثَلُ الْحَریصِ عَلَی الـدُّنْیا کَمَثَـلِ دُودَهِ الْقَزِّ ، کُلَّما ازْدادَتْ عَلی نَفْسِـها لفّاً کانَ اءَبْعَـدَلَها مِنَ الْخُرُوجِ حَتّی تَمُوتَ غَمّاً ؛ (۱۴۲) مثل شـخص حریص دنیا طلب ، همچون مثل کرم ابریشم است که هرچه بیشتر بر خود می تنـد راه بیرون آمـدن و نجاتش دور تر می شود ، تا آن که از غصّه می میرد)) .

۱ - خطر بلعم باعوراهای هر عصر

همانگونه که ملاحظه کردید آیات مورد بحث نامی از کسی نبرده ، بلکه سـخن از عالم و دانشمندی می گوید که نخست در مسـیر حقّ بود ، آن چنـان که هیـچ کس فکر نمی کرد روزی منحرف شود ، امّـا سـرانجام دنیـا پرسـتی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت .

از روایات بسـیار و کلمات مفسّـران اسـتفاده می شود که منظور از این شـخص ، مردی به نام ((بلعم باعورا)) است که در عصر حضـرت موسـی علیه السّـلام زندگی می کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می شد و حتّی موسی علیه السّـلام از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند اسـتفاده می کرد و کارش در این راه آن قدر بالا گرفت که دعایش در پیشـگاه خدا به اجابت می رسید ، ولی بر اثر تمایل به ((فرعون)) و وعد و وعیدهای او ، از راه حقّ منحرف شد و همه مقامات خود را از دست داد تا آنجا که در صف مخالفان موسی علیه السّلام قرار گرفت .

از امام باقرعلیه السّلام روایت شده است که فرمود :

((اصل آیه در باره بلعم است ، سپس خداوند آن را به عنوان یک مثال در باره هر کسی که هوا پرستی را بر خدا پرستی ترجیح دهد ، بیان داشته است)) . (۱۴۳)

اصولاً کمتر خطری در جوامع انسانی به اندازه خطر دانشمندانی است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جبّاران عصر خود قرار می دهند و در اثر هوا پرستی و تمایل به زرق و برق جهان مادّه (وإ خلاد إ لی الا رض) همه سرمایه های فکری خود را در اختیار طاغوتها می گذارند و آنها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود این گونه افراد حدّ اکثر استفاده رامی کنند .

این موضوع اختصاص به زمان موسی علیه السّلام یا سایر پیامبران نداشته ، بعد از عصر پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و تا به امروز نیز ادامه دارد که ((بلعم باعوراها)) علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروه های منافق و دشمنان حقّ و فراعنه و بنی امیّه ها و بنی عبّاسها و طاغوتها قرار داده و می دهند . (۱۴۴)

صدهزار ابلیس و بلعم در جهان

همچنین بوده است پیدا و نهان

این دو را مشهور گردانید اله

تا که باشند این دو بر باقی گواه

این دو دزد آویخت بر دار بلند

ورنه اندر شهر بس دزدان بدند

این دو را پرچم به سوی شهر برد

کشتگان قهر را نتوان شمرد(۱۴۵)

امام خمینی قدّس سرّه در بخشی از پیامشان در سال ۱۳۶۷ به مناسبت سالگرد کشتار خونین حجاج ایرانی در مکّه

، مفتی های دربار سعودی را ((نوادگان بلعم باعورا)) خواند و فرمود :

((آری در منطق استکبار جهانی هر که بخواهد برائت از کفر و شرک را پیاده کند متّهم به شرک خواهد شد و مفتی ها(۱۴۶) و مفتی زادگان این نوادگان ((بلعم باعورا))ها به قتل و کفر او حکم خواهند داد . . .)) . (۱۴۷)

توضیح چند مطلب

۱ ((اِنْسَلَخَ)) از مادّه ((انسلاخ)) به معنای از پوست بیرون آمدن است ، همان گونه که مار از پوست خود بیرون می آید . به قصاب از این جهت سلّاخ می گویند که پوست گوسفندان را از بدنشان بیرون می آورد .

این تعبیر نشان می دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان بر ((بلعم باعورا)) احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود ، امّا او باگرایش به هوا پرستی از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند ، مسیر خود را به کلّی تغییر داد ! (۱۴۸)

۲ از تعبیر (فَاَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ) چنین استفاده می شود که در آغاز شیطان تقریباً از ((بلعم باعورا)) قطع امید کرده بود ، چراکه او کاملاً در مسیر حق قرار داشت ، امّا همین که دید تمایل به هواپرستی پیدا کرده و از راه حقّ منحرف شده است ، به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه گری پرداخت و سرانجام او را در صف گمراهان قرار داد(۱۴۹) ؛ یعنی سگ درون که همان هوا پرستی و جاه طلبی است ، با سگ برون دست به دست هم دادند و ((بلعم باعورا))

را به خاک مذلّت نشاندند ؛ به عبارت دیگر دشمن داخلی ، یعنی خواهش های نفسانی و دشمن خارجی ، یعنی شیطان او را به سیه روزی کشاندند .

از شرّ این دو دشمن خطرناک باید به خدا پناه برد چنان که در دعا آمده است :

((واغَوْثاهُ بِکَ یا اَللّهُ مِنْ هَویً قَد غَلَبَنی وَمِنْ عَدُوٍّ قَدِ اسْتَکْلَبَ عَلَیَّ ؛ خدایا ! فریاد از (هوای نفس) که بر من مسلّط شده و پناه بر تو از دشمنی که همچون سگ بر من حمله ور شده و مرا دنبال می نماید)) . (۱۵۰)

۳ جمله (وَلَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ) به معنای این است که : ((اگر می خواستیم ، می توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم و به وسیله آن آیات و علوم ، وی را مقام والا دهیم)) . ولی مسلّم است که نگهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنّت پروردگار که سنّت اختیار و آزادی اراده است ، سازگار نیست و نشانه شخصیّت و عظمت کسی نخواهد بود ، لذا بلافاصله اضافه می کند : ما او را گذاشتیم و او به جای اینکه با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را بپیماید ، ((به پستی گرایید و بر اثر پیروی از هوا و هوس نفس سقوط کرد)) ؛ (وَلکِنَّهُ اخْلَدَ إِلَی الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَواهُ) .

((اخلد)) از مادّه ((اخلاد)) به معنای سکونت دائمی در یک جا اختیار کردن است ، بنا بر این (اَخْلَدَ إِلَی الْاَرْض) یعنی برای همیشه به زمین چسبید که در اینجا کنایه از جهان

ماده و زرق و

برق و لذّات نامشروع زندگی مادی است)) . (۱۵۱)

در پایان درباره این گونه افراد هوا پرست می گوید :

(وَاءَنْفُسَهُمْ کانُوا یَظْلِمُونَ) ؛ ((اینها بر خویشتن ستم روا داشته اند)) .

چه ستمی از این بالاتر که سرمایه های معنوی علوم و دانشهای خویش را که می تواند باعث سربلندی خود آنها و جامعه هایشان گردد ، در اختیار صاحبان ((زر)) و ((زور)) می گذارند و به بهای ناچیز می فروشند و سرانجام خود و جامعه ای را به سقوط می کشانند . (۱۵۲)

۱۵– مَثَل بنای محکم و بنای سست

(اءَفَمَنْ اءَسَّسَ بُنْیَنَهُ(۱۵۳) عَلَی تَقْوَی مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَا نٍ خَیْرٌ اءَم مَّنْ اءَسَّسَ بُنْیَنَهُ عَلَی شَفَا(۱۵۴) جُرُفٍ(۱۵۵) هَارٍ(۱۵۶) فَانْهَارَ بِهِی فِی نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لاَیَهْدِی الْقَوْمَ الظَّلِمِینَ لاَیَزَالُ بُنْیَنُهُمُ الَّذِی بَنَوْاْ رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ إِلاَّ اءَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ) . (۱۵۷)

((آیا کسی که شالوده آن (مسجد) را بر پرهیز از خدا و خشنودی او بنا کرده بهتر است ، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می ریزد ؟ ! و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند ! (اما) این بنایی را که آنها نهاده اند ، همواره به صورت یک وسیله شک و تردید ، در دلهایشان باقی می ماند ؛ مگر اینکه دلهایشان پاره پاره شود (و بمیرند ، وگرنه ، هرگز از دل آنها بیرون نمی رود) و خداوند دانا و حکیم است !)) .

هرکس آیا کو بنای دین خود

هِشت بر تقوا زحق نزد خود

هم به رضوان بهتران یا ز اعتماد

بر شفا جرف از بنایی کس نهاد

بر کنار رودی اعنی

بر نهی

که ز سیلی گشته زیر آن تهی

ظاهرش بر پا ستاده با شکاف

لیک مشرف بر فتادن بی خلاف

بر زمینی اینچنین هشتن بنا

سُست تر بس باشد از بنیادها

سُست گردد او فتد گر دانیش

در جهنّم آن بنا با بانی اش

راه ننماید خدا بر ظالمان

زاید از مقصودشان اندر جهان

لایزالست آن بناشان تا ابد

که نهادند از عناد و از حسد

زاید از چیزی که در دلهایشان

باشد از شک و زفساد راءیشان

حقدشان افزود یعنی زان مهمّ

چون نمودند آن بناشان منهدم

از نفاق و حقد و حسرت خسته اند

و اندران اندوه و غم پیوسته اند

یا همیشه باشد آن تخریبشان

هم به دوزخ متّصل تعذیبشان

پاره پاره جز که گردد شان قلوب

بی زادراک از خصال زشت و خوب

یا به توبه و زندم بر مثل آن

نزد آن دانای پیدا و نهان

حق بود دانا به نیّتها تمام

هم به حکمت حاکم اندر انتقام (۱۵۸)

شاءن نزول

آیات بالا و دو آیه قبل از آن درباره منافقان نازل شده که به قصد تفرقه و افساد اقدام به تاءسیس مسجدی در نزدیکی مسجد ((قبا)) کردند که قرآن آن را ((مسجد ضرار)) نامید و پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم طبق دستور خداوند آنرا خراب نمود و محلّ آنرا مرکز ریختن زباله های شهر قرار داد .

خداوند متعال در این جا طرز تفکّر و عمل و برنامه مؤ سّسان این دو مسجد ((قبا)) و ((ضرار)) را باهم مقایسه می کند و می فرماید : ((آیا کسانی که بنای آن مسجد (قبا) را بر پایه تقوا و رضای الهی نهاده بهتر است ، یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که به زودی در آتش

جهنّم سقوط خواهد کرد ! ؟)) .

این تشبیه بیانگر بی ثباتی تفکّر و سستی کار منافقان و استحکام اندیشه و بقای کار مؤ منان و برنامه های آنهاست .

مؤ منان به کسی می مانند که برای بنای یک ساختمان ، زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده و آن را از شالوده با مصالحی پر دوام و مطمئن بنا می کنند ، اما منافقان مانند کسی هستند که ساختمان خود را بر لبه رودخانه ای که سیلاب زیر آن را به کلی خالی کرده و هر آن امکان دارد سقوط کند ، می سازد . همانگونه که نفاق ظاهری دارد فاقد محتوا نیز می باشد و چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده . این ساختمان هر آن ممکن است فرو بریزد ، مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوایی بیانجامد .

پرهیزکاری و جلب رضای خدا ، یعنی هماهنگی با واقعیّت و همگامی با جهان آفرینش و نوامیس آن بدون شک عامل بقا و ثبات است . امّا نفاق ، یعنی بیگانگی با واقعیّتها و جدایی از قوانین آفرینش که بدون تردید عامل زوال و فناست .

قرآن در آیه دوّم اشاره به حالت حیرت و سرگردانی دائمی منافقان نموده ، می فرماید : آنها چنان در ظلمت نفاق سرگردانند که حتی بنایی را که خودشان بر پا کردند همواره به عنوان یک عامل شک و تردید ، یا نتیجه شک و تردید ، در قلوب آنها باقی می ماند و تا زنده اند اثر و نقش آن از دل پر

تردیدشان زایل نمی گردد .

درسی بزرگ از داستان مسجد ضرار

((داستان ((مسجد ضرار)) درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگیشان ، گفتار خداوند و عمل پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم به روشنی نشان می دهد که مسلمانان هرگز نباید آنچنان ظاهر بین باشند که تنها به قیافه های حق به جانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی خبر و بر کنار مانند .

مسلمان باید ((نفاق)) و ((منافق)) را در هر زمان و مکان و در هر لباس و چهره بشناسد ، حتی اگر در چهره دین و مذهب و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد !

استفاده از تز ((مذهب بر ضدّ مذهب)) چیز تازه ای نیست ، همواره راه و رسم استعمار گران و دستگاههای جبّار و منافقان در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطلبی دارند ، از همان گرایش برای اغفال و سپس استعمار آنها استفاده کنند و حتی از نیروی مذهب بر ضدّ مذهب کمک بگیرند .

اصولاً فلسفه ساختن پیامبران قلابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایشهای مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند .

بدیهی است در محیطی مانند ((مدینه)) آن هم در عصر پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم با آن نفوذ فوق العاده اسلام و قرآن ، مبارزه آشکار بر ضدّ اسلام ممکن نبود ، بلکه باید لامذهبی را در لفافه مذهب و باطل را در لباس حقّ بپیچند و عرضه کنند ، تا مردم ساده دل جذب شوند و نیّات سوء آنها لباس

عمل به خود بپوشد . ولی مسلمان نباید فریب اینگونه ظواهر را بخورد . . . .

مسلمان باید هوشیار ، آگاه ، واقع بین ، آینده نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد .

دیوان را در لباس فرشته بشناسد ، گرگها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان دوست نما آماده سازد .

یک اصل اساسی در اسلام این است که باید پیش از همه چیز نیّات بررسی شود و ارزش هر عملی بستگی به نیّت آن دارد ، نه به ظاهر آن ، گرچه نیّت یک امر باطنی است ، اما ممکن نیست کسی نیّتی در دل داشته باشد ، اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود ، هر چند در پرده پوشی فوق العاده استاد و ماهر باشد .

از اینجا جواب این سؤ ال روشن می شود که چرا پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم با آن عظمت مقام دستور داد مسجد ، یعنی خانه خدا را ویران کنند و مکانی را که اگر آلوده شود ، باید فوراً تطهیر کنند مزبله شهر سازند !

زیرا مکانی که کانون تفرقه و نفاق باشد ، خانه شیطان است نه خانه خدا ، بتخانه است ، نه مکان مقدّس)) . (۱۵۹)

((از این بحث این موضوع نیز روشن می شود که اهمیّت اتّحاد در میان صفوف مسلمین در نظر اسلام به قدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف در میان صفوف مسلمانان گردد ، آن مسجد

تفرقه انداز نامقدّس است)) . (۱۶۰) لذا بعضی از علما گفته اند : ((نباید فاصله میان مساجد آنچنان کم باشد که روی اجتماع یکدیگر اثر بگذارند ، بنا بر این آنها که روی تعصّبهای قومی و یا اغراض شخصی مساجد را در کنار یکدیگر می سازند و جماعات مسلمین را آنچنان پراکنده می کنند که صفوف جماعت آنها خلوت و بی رونق و بی روح می شود ، عملی بر خلاف اهداف اسلامی انجام می دهند)) . (۱۶۱)

۱۶- مَثَل تجارت مجاهدان

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اءَنفُسَهُمْ واءَمْوَا لَهُم بِاءَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ يُقَتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى التَّوْرَلهِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْءَانِ وَمَنْ اءَوْفَى بِعَهدِهِى مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِى بَايَعْتُم بِهِى وَذَا لِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) . (۱۶۲)

((خداوند جانها و اموال مؤ منان را می خرد که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد ؛ (به اینگونه که) : در راه خدا پیکار می کنند ، می کشند و کشته می شوند ؛ این وعده حقی است بر خدا ، که در تورات و انجیل و قرآن آمده و چه کسی از خدا به عهدش وفادار تر است ؟ ! اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید ؛ و این است آن پیروزی بزرگ)) .

حق خرید از مؤ منان خوش سرشت

جان و هم اموالشان را بر بهشت

این به تحریص است از بحر جهاد

و رنه مال و جان هم او بر بنده داد

عبد مملوکی که خود معدوم بود

از وجود و بود خود محروم بود

مالک مطلق مر او را بود داد

نی به سود خود

که محض جود داد

چیست او را تا که بفروشد به حق

هر دمی باشد به فیضی مستحق

گر که آنی قطع فیض از وی شود

نیست موجود او دگر لا شی ء شود

لطف دیگر بود گفت ار(۱۶۳) ذوالجلال

می خرم از بندگانم جان و مال

می دهم جنّت مر ایشان را عوض

دادن جنّت بر ایشان بُد غرض . . .

نفس باشد مایه صد شر و شور

مال هم اسباب طغیان و غرور

گفت می کن این دو فاسد را فدا

در رهم بستان بهشت اندر جزا

چون خرد او آنچه کان ملك وی است

هر که نفروشد نه در سلك وی است

در ره حق می کنند از جان قتال

می کشند و کشته گردند آن رجال

وعده حق داده است ایشان را بر آن

وعده حق است ثابت بی گمان

هست در تورات و انجیل این خطاب

هم به قرآن وعده یعنی بر ثواب

کیست وافی تر به عهد از شاه جود

شاد پس باشید بر آن بیع و سود

شاد یعنی بر شری و بیع خویش

که به او گردید این سود از پیش

هست این بیع نکو بهر شما

رستگاری بزرگ از ذوالعطا(۱۶۴)

وجه تشبیه

در این مثال خداونـد متعال خود را به ((خریـدار)) و مؤ منان و مجاهـدان را به ((فروشـنده)) تشبیه کرده است که کالای مورد معامله ((جانها و اموال)) آنان است .

((از آنجا که در هر معامله در حقیقت پنج رکن اساسی وجود دارد که عبارتند از :

((خریدار)) ، ((فروشنده)) ، ((متاع)) ، ((قیمت)) و ((سند معامله)) ، خداوند در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است . خودش را ((خریدار)) و مؤ منان را ((فروشنده)) و جانها و اموال را

((متاع)) و بهشت را ((ثمن))(بها)(۱۶۵) و سه کتاب آسمانی تورات ، انجیل و قرآن را سند این معامله قرار داده است .

بعضـی از بزرگان واسـطه و میانجی میان خریـدار و فروشـنده را نیز بـدان افزوده و گفته انـد : ((دلّال این معامله پیامبر بزرگوار اسلام است)) . (۱۶۶)

جـالب اینکه پس از انجـام مراسم این معامله ، همانگونه که در میان تجارت کننـدگان معمول است که به طرف مقابل تبریک می گویند و اظهار می دارند که خیرش را ببینی ،

خداوند متعال می فرماید ، (فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِی بَايَعْتُم بِهِی) ؛ ((بشارت باد بر شما به این معامله ای که انجام داده اید)) .

واقعاً معامله پرسودی است که مالک حقیقی مال خودش را از بنده اش به بهای بهشت خودش بخرد ! به راستی این داد و ستد شایسته تبریک و شاد باش گفتن است .

از جابر بن عبداللّه انصاری روایت شده که می گوید :

هنگامی که این آیه نازل شد ، پیامبرصـلّی اللّه علیه و آله و سلّم در مسجد بود و با صدای بلند آن را تلاوت کرد و مردم تکبیر گفتند .

آنگاه مردی از انصار نزدیک آمد و از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسید :

آیا این کلماتی که اکنون قرائت کردی آیه بود و از طرف خدا نازل شده است ؟

پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود : آری .

مرد انصاری گفت : ((بیْعٌ رابِحٌ لا نُقیلُ وَ لا نَسْتَقیلُ ؛ چه معامله پر سودی ؟ ما هرگز این معامله را فسخ نمی کنیم و

اگر خواستار فسخ آن شوند نخواهیم پذیرفت)) .

((چه معامله ای از این پرسودتر که جانهای معیوب و اموال فانی را می خرد و در عوض بهشت باقی می دهد ! !)) . (۱۶۷)

عزیزی فرمود :

هرکس برده معیوبی را بخرد و به هنگام خریدن به عیبهای او آگاه باشد ، نمی تواند او را ردّ کند . پس حق تعالی ما را در حالی خرید که به همه عیوب ما آگاه است ، امید است که از درگاه کرم خود ما را ردّ نفرماید . (۱۶۸)

اُمّید که از فضلت مردود نگردم من

چون من به همه عیبی لطف تو خریدارم

تو به علم عزل مرا دیدی دیدی

آنگه به عیب بخریدی

تو به علم آن و من به علم همان

ردّ مکن آنچه خود پسندیدی (۱۶۹)

نکته ها :

۱- تجارت بی نظیر

در آیه مورد بحث بهای معامله و تجارت انسان با خدا ، ((بهشت)) قرار داده شده ، ولی در قرآن معامله و داد و ستد دیگری را نقل می کند که بهای آن بالاتر از بهشت می باشد و آن ((رضا و خوشنودی)) پروردگار است ، چنانکه می فرماید :

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ) ؛ ((بعضی از مردم (با ایمان و فداکار ، همچون علی علیه السّلام ((در لیله المبیت)) به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم) جان خود را به خاطر خوشنودی خدا می فروشند ؛ و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است)) . (۱۷۰)

یعنی این دسته از افراد در برابر جانبازی خود نه نظری

به بهشت دارنـد و نه ترسـی از دوزخ (اگر چه هر دو مهم است) بلکه تمـام توجه آنان جلب خوشـنودی پروردگار است و این بالاـترین معـامله ای است که انسـان ممکن است انجـام دهـد و شایـد به همین جهت است که فرمود : (وَمِنَ النّاسِ) ، یعنی تنها بعضی از مردمند که قادر به این کار فوق العاده هستند و این از الطاف الهی است که شامل بعضی می شود .

((غزالی)) که یکی از بزرگان اهل سنّت است ، می گوید : ((این آیه در شاءن علی بن ابی طالب نازل شده آنگاه که در بستر پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم خوابید)) . (۱۷۱)

((ثعلبی)) نیز که از مفسّران معروف اهل تسنّن است ، در تفسیر خود می گوید :

((هنگامی که پیغمبراسـلام تصـمیم گرفت ازمکّه به مـدینه هجرت کنـد ، علی بن ابی طالب را که در آن وقت **۲۱** سال داشت فراخوانـد و به او فرمود : یـا علی ، مشـرکان تصـمیم دارنـد امشب بر سـر من هجوم آورنـد و مرا به قتل برساننـد ، اکنون تو در جایگاه من بخواب وآن پارچه سبزرنگی را که من هنگام خواب به روی خود می کشـیدم برروی خودبپوش تا آنان خیال کنند من در خوابگـاه خود خوابیـده ام و در پی من نیاینـد . علی علیه السّـلام عرض کرد : اگر من در بسـتر شـما بخوابم شـما از شـرّ دشـمنان جان به سلامت خواهید برد ؟ پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود : آری . آنگاه علی علیه السّلام خوشحال شد که جانش لایق شد قربان صدقه رسول

خدا گردد :

جان شیرین گرقبول چون تو سلطانی بود کی به جانی بازماند هر که را جانی بود پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم شبانه از مکّه بیرون رفت و علی علیه السّلام با کمال اشتیاق در خوابگاه پیامبرصلّی اللّه علیه و آله و سلّم خوابید در این هنگام خداوند به ((جبرئیل)) و ((میکائیل)) وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدّم دارد هیچکدام حاضر نشدند .

به آنها وحی شد اکنون علی علیه السّلام در بستر پیغمبر من خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید .

هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پائین پای علی علیه السّلام نشسته بودند جبرئیل می گفت :

((به به آفرین به تو ای علی ! خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباهات می کند)) .

و در این هنگام آیه بالا نازل گردید و به همین دلیل آن شب تاریخی بنام ((لیله المبیت)) نامیده شده است)) . (۱۷۲)

۲- قباله خانه بهشتی

در روایت است که یکی از شخصیّت های بزرگ جبل عامل و از شیعیان و دوستان امام صادق علیه السّلام هر سال هنگام سفر حجّ به مدینه بر امام صادق علیه السّلام وارد می شد و مدّتی

در جوار آن حضرت به عنوان مهمان می ماند ، چندین سال این برنامه ادامه داشت . بعد به فکر افتاد که در مدینه

خانه ای بخرد و مزاحم امام نشود ، لذا مبلغ ده هزار درهم به امام صادق علیه السّلام داد و عرض کرد : با این مبلغ یک خانه ای برای من خریداری کنید که وقتی به مدینه می آیم به منزل خودم بروم و باعث زحمت شما نشوم . امام علیه السّلام هم قبول کرد و

تمام آن مبلغ را بین فقرای سادات تقسیم کرد . آن مرد وقتی از مکّه برگشت به حضور امام آمد و عرض کرد : جانم به فدایت ، آیا معامله را انجام دادید ؟

امام فرمود : آری ، قباله اش را هم برایت نوشته ام ، آنگاه قباله را به او داد و دید در قباله چنین نوشته است :

بسم اللّه الرحمن الرحیم ((این قباله ای است که فروخت جعفر بن محمّد به فلان شخص جبل عاملی خانه ای در فردوس که دارای چهار حدّ است : حد اولش رسول اللّه ، حد دوّمش امیر المؤ منین ، حد سوّمش حسن بن علی و حد چهار آن حسین بن علی است)) .

آن مرد وقتی از محتوای این قباله مطّلع شد با کمال خرسندی به امام صادق علیه السّلام عرض کرد : آقاجان ، جانم به قربانت من به این معامله راضی هستم . آنگاه امام علیه السّلام فرمود :

تمام پول تو را بین فقیرهای سادات حسنی و حسینی تقسیم کرده ام امیدوارم خداوند متعال این بخشش و انفاق را از تو قبول کند و در بهشت پاداش تو را عطا فرماید . آن مرد قباله را گرفت و از امام خداحافظی کرد و به وطنش

باز گشت و چنـد روزی نگذشت که مریض شد ، اهل و عیالش را جمع کرد و آنها را قسم داد و گفت : هر گاه من از دنیا رفتم ، این قباله امام صادق علیه السّلام را در کفنم بگذاریـد و با من دفن کنیـد و در همان بیماری از دنیا رفت و بازماندگانش طبق وصیّت او آن قباله را در کفنش گذاشته و با خودش دفن کردند .

روز بعـد که برای فاتحه خوانی سـر قبرش رفتند ، دیدند همان قباله روی قبر نهاده شده و در ذیلش از قول آن مرد نوشـته شده است : به خدا سوگند ، جعفر بن محمّد به آنچه به من وعده داده بود وفا کرد . (۱۷۳)

۱۷- مَثَل زندگی و آب

(إِنَّمـَا مَثَلُ الْحَیوا ةِ الـدُّنْیَا کَمَآّءٍ اءَنزَلْنَهُ مِنَ السَّمَآّءِ فَاخْتَلَطَ بِهِی نَبَاتُ الْاءَرْضِ مِمَّا یَاءْکُلُ النَّاسُ والْاءَنْعَمُ حَتَّیَ إِذَ آ اءَخَذَتِ الْاءَرْضُ زُخْرُفَهَا(۱۷۴) وَازَّیَّنَتْ(۱۷۵) وَظَنَّ اءَهْلُهَآ اءَنَّهُـمْ قَـدِرُونَ عَلَیْهَآ اءَتَیهَآ اءَمْرُنَـا لَیْلاً اءَوْ نَهَـارًا فَجَعَلْنَهَـا حَصِـیدا(۱۷۶) کَـاءَن لَّمْ تَغْنَ(۱۷۷) بِالْاءَمْسِ کَذَا لِکَ نُفَصِّلُ الْاءَیَتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ) . (۱۷۸)

((مثـل زنـدگی دنیـا ، هماننـد آبی اسـت کـه از آسـمان نـازل کرده ایـم ؛ که بر اثر آن گیاهـان (گونـاگون) زمین که مردم و چهارپایان از آن می خورند ، می روید تا زمانی که زمین ، زیبایی خود را (از آن)گرفته و تزیین می گردد ، و اهل آن مطمئن می شونـد که می تواننـد از آن بهره منـد گردنـد ؛ (ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرا می رسـد ؛ (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلّط می سازیم) و آنچنان

آن را درو می کنیم که (گویی) هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است این گونه آیـات خود را برای گروهی که تفکر می کنند ، شرح می دهیم)) .

غیر از این نبود که عیش این جهان

در مثل آبی است کاید ز آسمان

پس به آن آمیخته گشت و عجین

خود نبات الارض که رست از زمین

یا که بعضی ز آن نبات از بوالعجب (۱۷۹)

مختلط گردد به بعضی زآن سبب

ز آنچه مردم می خورند آن ز اختیار

از حبوب و از بقول (۱۸۰) و از ثمار

چارپایان هم خورند از آن گیاه

خشک و تر یعنی علوفه سبز و کاه

تا به وقتی که زمین پیرایه (۱۸۱)اش

باز بگرفت آنچه داد از مایه اش

از نمود(۱۸۲) و فرّهی (۱۸۳) کاندر نفوس

بُد مزیّن در نکویی چون عروس

اهل ارض آن را زخود پنداشتند

که بر آن قدرت مگر می داشتند

تا که آمد امر ما شب یا که روز

بهر ویرانی به عرض دل فروز

پس نمودیم آن زمین را در نظر

همچو ارض بدر و یده سر به سر

باطل و بر کنده و خشک سیاه

نی در او فری نه آثار گیاه

چیست لَمْ تَغْنَکه موجود او زطمس (۱۸۴)

گوییا هرگز نبوده است او به امْس (۱۸۵)

همچنین روشن کنیم آیات خویش

بهر قومی که کنند اندیشه بیش (۱۸۶)

وجه تشبیه

خداوند متعال در این آیه ((زندگی زود گذر)) و پر زرق و برق دنیا را به ((آب بارانی)) تشبیه کرده است که بر سرزمینهای آماده فرو ریزد و انواع گیاهان از آن بروید که بعضی قابل استفاده برای انسانها و بعضی برای حیوانات است و سطح زمین با پوشش گیاهان چنان مزیّن و جذاب می شود که اهل زمین مطمئن می شوند

که می توانند از مواهب آن

گیاهان بهره گیرند ، امّا ناگهان سرمای سخت و یا تگرگ شدید و یا طوفان در هم کوبنده ای بر آن گیاهان اصابت می کند و آنها را چنان در هم می پیچد و درو می نماید که گویی هرگز نبوده است .

آری ، چنین است ماجرای زندگی انسانها به خصوص در عصر و زمان ما که گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته ، چنان یک شهر آباد و خرّم را در هم می کوبد که چیزی جز یک ویرانه یا یک مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی گذارد .

وه ! چه غافلند مردمی که به چنین زندگی ناپایدار دل خوش کرده اند ؟ !

بعضی از مفسّران در وجه شباهت این تشبیه گفته اند :

((باران چو به نهال گل رسد بر لطافت و طراوت آن می افزاید و چون به خاربن گذر کند ، تیزی آن خار زیاد تر می شود . و مال دنیا نیز اگر به دست انسان مصلح برسد ، با مصرف کردن آن در امور خیریه ، بر نیکی و صلاحش افزوده می شود . که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود : ((نِعْمَ الْمالُ الصّالِحُ لِلرَّجُلِ الصّالِحِ ؛ چه نیکوست که مال سالم و پاک در دست انسان صالح و خوب باشد)) و اگر به دست مفسدان رسد ، مادّه فساد و عناد وی زیادتر می گردد)) . (۱۸۷)

مولوی این حدیث شریف نبوی را در قالب شعری زیبا و به بهترین وجهی تشبیه نموده و گفته است :

مال را گر بهر دین باشی

حمول

نِعْمَ مالٌ صالِحٌ خواندش رسول

آب در کشتی هلاک کشتی است

آب اندر زیر کشتی پشتی است (۱۸۸)

یعنی آب اگر داخل کشتی باشد ، باعث نابودی و غرق شدن سرنشینان کشتی است . ولی اگر زیر کشتی باشد ، نه تنها ضربه ای به مسافران نمی زند بلکه وسیله ای است برای رسیدن به مقصد .

مال هم اگر در دست انسان صالح باشد و به عنوان یک وسیله از آن در راه خدا و امور خیر و دستگیری از محرومان استفاده کند ، بسیار خوب و مایه سعادت است ولی اگر در دست آدم دنیا پرست قرار گیرد و از آن به عنوان هدف استفاده کند ، باعث هلاکت خود و جامعه است .

و همچنین گفته اند : چون آب باران به زمین رسد در یک جا قرار نمی گیرد ، بلکه به اطراف و جوانب روان می گردد و مال دنیا نیز در یک محل قرار ندارد و به یک کس آرام نمی گیرد و هر روز در دست کسی است و هر شب با کسی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی است و نه وفای او را بقائی .

کنج امان نیست دراین خاکدان

مغز و وفانیست در این استخوان

کهنه سرائیست به صد جا گرو

کهنه و اندر گرو نو به نو(۱۸۹)

در تفسیر ((کشف الاسرار)) منسوب به خواجه عبداللّه انصاری آمده است : ((دنیا همچون آب است و خدای متعال مال دنیا را مثل به آب زده که چون به اندازه خویش بود سبب صلاح خلق باشد ، و اگر از حدّ و اندازه خویش در گذرد ، جهان را خراب کند ،

همچنین است مال اگر به قـدر کفاف باشـد دارنـده آن منعّم شود و اگر از حدّ خود تجاوز کند و فزونی گیرد موجب کفران و طغیان گردد .

و نیز گفته اند :

آب هر گاه جاری باشـد خوشـبو مانـد و اگر به جای مانـد تغیّر پذیرد . مال نیز چنین است ، اگر آن را ببخشـند ، دارنده آن را ستایش کنند و اگر امساك و بخل پیش گیرند ، صاحب آن مذموم و نکوهیده شود .

مال چون آبیست تا باشد روان

فیض می یابند ازو اهل جهان

چند روزی چون کند یکجا درنگ

گنده و بی حاصل است و تیره رنگ

و نیز گفته اند :

آب اگر طاهر و پاك باشـد در خور آشامیـدن است و اگر نجس و ناپاك بود شـرب و طهارت را نشایـد ، چنین است مال اگر حلال باشد به کار آید و اگر حرام باشد ناپاکی فزاید)) . (۱۹۰)

و عـدّه ای گفته انـد : این تشبیه مرکّب است یعنی زندگی دنیا هم به آب تشبیه شده و هم به گیاه که دوران خرّمی و طراوتش بسیار کوتاه است :

منگر به آن که روی زمین فصل نو بهار

مانند نقش خانه مانی مزیّن است

وقت خزان به برگ ریاحین چه بنگری

منصف شوی که لایق بر باد دادنست

۱۸- مَثَل کور و بینا ، کر و شنوا

(مَثَلُ ا لْفَرِیقَیْنِ کَالْاَعْمَی وَا لْاَصَمِّ وَا لْبَصِیرِ وَالسَّمِیعِ هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا اءَفَلَا تَذَکَّرُونَ) . (۱۹۱)

((مثل این دو گروه (مؤ منان و منکران) مثل نابینا و کر و بینا و شـنواست ؛ آیا این دو همانند یکدیگرند ؟ ! آیا پند نمی گیرید ؟ !)) .

این دو فرقه در مثال از کفر

و دین

کور و کر بینا و شنوا همچنین

می بوند آیا برابر در مثل

چون نمی گیرند پند از ما حصل (۱۹۲)

وجه تشبیه

خداوند متعال در این آیه کافران و منکران حقایق را به آدم ((کور و کر)) و مؤ منان را به انسان ((بینا و شنوا)) تشبیه کرده است . وجه تشابه در کافران ((ندیدن و نشنیدن حقایق)) و در مؤ منان ((دیدن و شنیدن آن)) است .

صاحب بحر الحقایق می گوید :

((اعمی آن است که : حق را باطل وباطل را حقّ بیند و اصَمّ آن که : باطل را حقّ و حقّ را باطل شنود و بدان عمل کند . و بصیر کسی است که دیده بصیرتش به کحل ((بی یبصر)) جلا یافته باشد . و سمیع کسی است که گوش همّتش به گوشواره ((بی یسمع)) آراسته بود .

هر که به خدا بیند ، جز از خدا نبیند و هرکه به خدا بشنود ، جز از خدا نشنود)) . (۱۹۳)

آری ((بصیر)) یعنی کسی که دارای بصیرت و بینش عمیق دینی است و ((سمیع)) یعنی کسی که گوشش نسبت به حقایق و معارف و دستورات الهی شنوا باشد . لذا در دعاهای وارده از پیشوایان دین ، هم ((نور چشم)) از خدا طلب می کنیم و هم ((بصیرت در دین)) ، چنانچه در دعا می خوانیم :

((. . . وَاجْعَلِ النُّورَ فی بَصَرِی وَالْبَصیرَةَ فی دینی . . . ؛ (۱۹۴) خدایا ! ، در چشمانم نور قرار ده و بصیرت را در دینم عطا کن .))

حضرت علی علیه السّلام در نهج

البلاغه می فرماید :

((وَمَنْ اءَبْصَرَ بِها بَصَّرَتْهُ ، وَمَنْ اءَبْصَرَ إِلَيْها اءَعْمَتْهُ ؛ (۱۹۵) و هر کس بادیده بصیرت (و عبرت) به دنیا بنگرد ، دنیا به او بصیرت و بینایی می بخشد و هر کس با دیده هدف و رسیدن به مقاصد مادی به دنیا نظر کند ، دنیا او را کور و نابینا می گرداند)) .

نکته جالب توجه در این دو جمله کوتاه و پر محتوا ، کلمه ((بها)) و ((إ لیها)) است ؛ یعنی اگر از دیدگاه ((وسیله)) به دنیا نظر شود ، مایه بصیرت است ، ولی اگر از دید ((هدف)) بدان توجّه شود ، باعث کوری دل و سبب گمراهی خواهد بود ؛ به عبارت دیگر دنیا را می توان از دو دیدگاه مورد مطالعه قرار داد :

۱ دیدگاه مرآتی ؛

۲ دیدگاه استقلالی .

دیدگاه مرآتی آن است که آدمی هنگامی که به ((مرآت)) ، یعنی آیینه می نگرد ، توجهی به خود آیینه ندارد که موادش از چیست و قیمتش چقدر است . او از آیینه فقط به عنوان وسیله دیدن خود استفاده می کند . این نوع نگاه کردن به آیینه مایه بصیرت و سبب عبرت و برطرف کردن نقص از خود و اصلاح عیب است .

نظر استقلالی این است که می خواهد آیینه را خریداری کند ، لذا به حجم و اندازه سنگ و مساحت و کیفیّت جنس آن نظر می کند . در این هنگام صورت خود را که در آن منعکس شده ، نمی بیند و به اصطلاح ((فیه ینظر)) است .

بنا بر این

هرکس از دیدگاه مادی و ((استقلالی)) به اشیای عالم نظر کند ، جهان ماده چشمش را پر خواهد کرد و نسبت به ماورای ماده و خالق جهان کور و نابینا خواهد شد ؛ به عبارت دیگر هر کس با چشم سر و دید سطحی حیوانی به عالم نظر افکند ، خطا خواهد کرد ، چنان که مولوی می گوید :

چشم آخِر بین تواند دید راست

چشم آخُر بین غرور است و خطاست (۱۹۶)

بنا بر این چشم انسانی و دیدگاه ((مرآتی)) وسیله ای است که به آدمی بصیرت و بینش و ژرف نگری دینی می بخشد .

صاحب تفسیر ((کشف الاسرار)) در ذیل آیه مورد بحث می گوید :

((نابینای به حقیقی اوست که نه دیده عبرت دارد تا از روی استدلال به ((آیات آفاق)) نظر کند ، نه دل فکرت دارد تا در ((آیات انفس)) تاءمّل کند نه بصیرت حقیقت دارد تا به نور فراست ، مکاشفات اسرار غیبی بیند . . .)) . (۱۹۷)

مراد از ((آیات آفاق)) آفریده های جهان طبیعت است ، همانند خورشید و ماه و ستارگان بانظام دقیقی که بر آنها حاکم است و انواع جانداران و گیاهان و کوهها و دریاها با عجایب و شگفتیهای بی شمارش و موجودات گوناگون اسرار آمیزش که هر یک آیه و نشانه ای است بر حقّانیّت ذات پاک خدا .

منظور از ((آیات انْفُس)) درون انسان است ، همچون آفرینش دستگاههای مختلف جسم انسان و نظامی که بر ساختمان حیرت انگیز مغز و حرکات منظّم قلب و عروق و بافتها و استخوانها و انعقاد نطفه و پرورش

جنین در رحم مـادران و از آن بالاتر اسـرار و شـگفتیهای روح انسان می باشـد که هر گوشه ای از آن ، کتابی است از معرفت پروردگار و خالق جهان .

اصطلاح ((آفاق و انفس)) از خود قرآن گرفته شده که می فرماید :

(سَنُرِيهِمْ ءَايَتِنَا فِى ا لْأَفَاقِ وَفِىٓ اءَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اءَ نَّهُ ا لْحَقُّ)(۱۹۸) ؛ ((ما به زودی آیات و نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حقّ است)) .

تمثیلی از شیخ شبستری

شیخ محمود شبستری در کتاب ((گلشن راز)) اصحاب فرقه های مختلف و عقاید گوناگون را به انواع کوری و امراض چشم تشبیه نموده و می گوید :

خرد را نیست تاب نور آن روی

برو از بهر او چشم دگر جوی

دو چشم فلسفی چون بود اَحْوَلْ(۱۹۹)

ز واحد دیدن حقّ شد معطّل

ز نابینایی آمد راءی تشبیه (۲۰۰)

ز یک چشمی است ادراکات تنزیه

تناسخ (۲۰۱) زان سبب کفر است و باطل

که آن از تنگ چشمی گشت حاصل

چو اکْمَهْ(۲۰۲) بی نصیب از هر کمال است

کسی کورا طریق اعتزال (۲۰۳) است

کلامی کو ندارد ذوق توحید

به تاریکی در است از غَیْم (۲۰۴) تقلید

رَمَد(۲۰۵) دارد دو چشم اهل ظاهر

که از ظاهر نبیند جز مظاهر

از او هرچه بگفتند از کم و بیش

نشانی داده اند از دیده خویش (۲۰۶)

۱۹- مَثَل کف دست و آب

(لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِهِی لَایَسْتَجِیبُونَ لَهُم بِشَیْءٍ إِلا کَبَسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی الْمَآءِ لِیَبْلُغَ فَاهُ(۲۰۷) وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِی وَمَا دُعَآءُ الْکَفِرِینَ إِلا فِی ضَلَلٍ) . (۲۰۸)

((دعوت حق از آن اوست و کسانی که (مشرکان) غیر از خدا

را می خوانند به دعوت آنها پاسخ نمی گویند ! آنها همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می گشاید تا آب به دهانش برسد ، و هرگز نخواهد رسید . و دعای کافران ، جز در ضلال (و گمراهی) نیست)) .

حق بود بس سخت قوّت در محال

هم مگر ابله کند در وی جدال

هست او را خواندن حق وان کسان

که به غیر او بخوانند از بتان

نی اجابت کرده بر چیزی شوند

نی به مقصودی ز تمییزی شوند

جز به مثل آن که بگشاید کفش

سوی آب از دور بهر مصرفش

تشنه ای کو بر سر چاهی رسد

بی رسن بی دلو از راهی رسد

آب را خواند کش آید بر دَهَن

نی رسنده باشدش آب ای حسن

زان که نه داناست بر خواننده آب

هم نه قادر تا بر او گیرد شتاب

خواندن کفّار هم باشد چنین

مربتان را نیست سودی اندر این

خواندن ایشان نباشد جز ضلال

هیچ مر اصنام را با ابتهال (۲۰۹)

وجه تشبیه

طبق نظر اکثر مفسّران ، خداوند متعال در این آیه ، مشرکان و افرادی که غیر خدا را می خوانند ، به آدم تشنه ای تشبیه کرده است که بر کنار آبی که سطح آن از دسترس او دور است ، نشسته و به آن اشاره می کند ، به این امید که آب به دهان او برسد ! بدیهی است که هرگز آب به دهانش نخواهد رسید .

این آرزو چون خواب و پندار بیهوده ای بیش نیست ، چنین کاری جز از یک انسان ساده لوح و دیوانه سر نمی زند !

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که خداوند

متعـال ، بت پرسـتان را به آدمی تشبیه نموده که کف دسـتان خود را کاملاً ـ صـاف و افقی گرفته ، وارد آب می کنـد و انتظـار دارد آب در دست او بنـد شود ، درحـالی که به محض این که دست را از آب بیرون آورد ، قطرات آب از لابلای انگشـتان و کفّ دست او بیرون می ریزد و چیزی باقی نمی ماند .

تفسیر سوّمی نیز برای آیه کرده اند و آن اینکه بت پرستان که برای حل مشکلاتشان به سراغ بتها می روند ، مانند کسی هستند که می خواهد آب را در مشت خود نگاه دارد ! آیا هیچ گاه آب را می توان در مشت نگاه داشت ؟

از ضرب المثل معروفی در میان عرب گرفته شده که وقتی می خواهند برای کسی که کوشش بیهوده می کند ، مثالی بزنند می گویند :

((هُوَ کَقابِضِ الْماءِ بِالْیَدِ ؛ اومانند کسی است که می خواهد آب را بادست خود بگیرد)) .

شاعر عرب می گوید :

فاءَصْبَحْتُ فیما کانَ بَیْنی و بَیْنَها

مِنَ الودِّ مِثْلُ قابِضِ الْماءِ بِالْیَدِ

((کار من به جایی رسیده که برای حفظ محبّت میان خود و او مانند کسی بودم که می خواست آب را در دست نگاه دارد)) . (۲۱۰)

بیت ذیل منسوب به امام علی علیه السّلام است که می فرماید :

وَمَنْ یَصْحَبُ الدُّنْیا کَمَنْ مِثْلُ قابِضٍ

عَلَی الْماءِ خانَتْهُ فُرُوجُ الاَْصابع (۲۱۱)

((کسی که با دنیا رفاقت و همنشینی کند مانند آدمی است که آب را در لابلای انگشتان باز خود نگه دارد)) .

در فارسی نیز مثل ((آب در غربال)) در این باره به کار

رفته می شود ، چنانکه گفته اند :

قرار در کفّ آزادگان نگیرد مال

نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال

به هر حال وجه شباهت در این تشبیه ((بیهودگی عمل و ناکامی)) است .

خداوند در پایان آیه برای تاءکید این مطلب می فرماید :

(وَمَا دُعَآءُ الْكَفِرِينَ إِلا فِى ضَلَلٍ) ؛ ((درخواست کافران (از بتها چیزی) جز (گام برداشتن) در گمراهی و ضلالت نیست)) .

چه ضلالتی از این بالاتر که انسان سعی و کوشش خود را در راهی که هرگز او را به مقصد نمی رساند ، به کار برد ، خسته و ناتوان شود ، امّا نتیجه و بهره ای نگیرد . (۲۱۲) زیرا کسی که غیر حقّ را می خواند و از باطل که چیزی جز پندار و توهّم نیست ، حل مشکلش را می جوید ، رابطه دعا را از دست داده و در حقیقت دعایش را گم کرده است .

بو العجب وردی به دست آورده ای

لیک سوراخ دعا گم کرده ای

بنا بر این خواستن از خدا که هم آگاهی دارد و هم قدرت بر انجام خواسته ، حق است و تقاضا از غیر خدا ، باطل و پوچ و بیهوده است .

۲۰- مَثَل آب و کف

(اءَنزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً فَسَالَتْ اءَوْدِيَةُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِى النَّارِ ابْتِغَآءَ حِلْيَةٍ اءَوْ مَتَع زَبَدٌ مِّثْلُهُ كَذَا لِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَطِلَ فَاءَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءً وَاءَمَّا مَايَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِى الْأَرْضِ كَذَا لِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ) (۲۱۳) .

((خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر درّه و رودخانه ای به اندازه آنها

سیلابی جاریشد ، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد ؛ و از آنچه (در کوره ها) برای به دست آوردنزینت آلات یا وسایل زندگی ، آتش روی آن روشن می کنند نیز کفهایی مانند آن به وجودمی آید خداوند ، حق و باطل را چنین مثل می زند ! امّا کفها به بیرون پرتاب می شوند ولیآنچه به مردم سود می رساند [آب یا فلز خالص] در زمین می ماند ؛ خداوند این چنینمثال می زند)) .

آب را نازل نمود او ز آسمان

رودها ز ان پس به هر سو شد روان

در هر آن وادی به قدر وسع و تاب

نی فزون زاندازه تا سازد خراب

پس کفی را حمل کرد آن سیل بر

یعنی آورد از تموّج (۲۱۴) بر زَبَر(۲۱۵)

و ز هر آنچه بر فروزند آن به نار

بهر زیور یامطاعی اهل کار

هست چون آن کف که باشد روی آب

همچنان که ذکر شد در انتصاب

حق زند مر حقّ و باطل را مَثَل

بر چنان آبی که آید در محل

در منابع می رود بعضی از او

در عروق ارض هم بعضی فرو

هست بالای فلز یا روی آب

قول باطل چون کفی در انقلاب

پس رود کف ساقط و مطروح و پست

وان فلزّ ماند به قعر اندر نشست

وان چه باشد نفع مردم را در آن

پس بماند در زمین صافی روان

حق مثلها را زند این سان تمام

تاکه عبرت باشد آن بر خاص و عام (۲۱۶)

وجه تشبیه

خداوند متعال در اینجا برای حقّ و باطل مثلی زده و حق را به آب صاف زلال (و ماده خالص طلا و نقره) تشبیه کرده که همیشه مفید و سودمند است و باطل را

به کفهای روی آب (و اجرام بی خاصیّت فلزّات) تشبیه نموده است . وجه شباهت در حقّ ((سودمندی و ثبات و پایداری)) و در باطل ((بی خاصیتی و ناپایداری)) است .

نکته ها :

۱- بهره ها و ظرفیتها

((اءَوْدِیَه)) : جمع وادی به معنای درّه ها و گودالهاست و معنای جمله (فَسَالَتْ اءَوْدِیَةٌ بِقَدَرِهَا) این است که : ((درّه ها و گودالها و نهرهای روی زمین هر کدام به اندازه گنجایش و ظرفیت خود بخشی از آب باران را پذیرا می شوند)) .

این جمله اشاره به این نکته است که در مبداء فیض الهی هیچ گونه بخل و محدودیّت و ممنوعیّت نیست ؛ ابرهای آسمان بدون قید و شرط ، همه جا باران می پاشند ، ولی قطعه های مختلف زمین و درّه ها هر کدام به مقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می گیرند ، زمین کوچکتر بهره اش کمتر و زمین وسیع تر سهمش بیشتر است .

مولوی می گوید :

گربریزی بحر را در کوزه ای

چند گنجد قسمت یک روزه ای (۲۱۷)

یعنی اگر آب دریا را در کوزه ای سرازیر کنی ، کوزه بیش از ظرفیتش نمی تواند در خود آب جای دهد و این محدودیّت از ناحیه کوزه است ، نه از آب دریا . بنا بر این دلهای آدمیان و ارواح آنها در برابر فیض الهی نیز چنین است . امام علی علیه السّلام در نهج البلاغه به ((کمیل نخعی)) می فرماید :

((إِنَّ هذِهِ الْقُلُوبَ اءَوْعِیَةٌ فَخَیْرُها اءَوْعاها . . . ؛ این دلها ظرفهایی است (که حقایق و معارف الهی

را در خود نگه می دارد) و بهترین آنها دلی است که اسرار و علوم را بهتر در خود نگاه دارد)) . (۲۱۸)

۲- معنای ((زَبَد)) و ((رابی))

((زَبَد)) به معنای کف روی آب و یا هرگونه کف می باشد و ((رابی)) به معنای بلندی و برتری است ، در نتیجه معنای جمله (فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَدًا رَّابِیًا) این است که : ((سیلاب ، کفهایی را بر بالای خود حمل می کند)) ، یعنی باطل همواره مستکبر ، بالانشین و همچون کف روی آب خود نما و میان تهی است ، ولی حق همیشه پر محتوا و سنگین وزن است .

بعضی از مفسّران گفته اند : ((در آیه بالا در حقیقت سه تشبیه است :

الف ((نزول آیات قرآن)) ازآسمان وحی ، تشبیه شده به نزول قطرات حیاتبخش باران .

ب ((دلهای انسانها)) تشبیه شده به زمین ها و درّه ها که هر کدام به اندازه وسعت وجودیشان بهره می گیرند .

ج ((وسوسه های شیطانی)) به کفهای آلوده روی آب تشبیه شده است که این کفها از آب پیدا نشده ، بلکه از آلودگی محل ریزش آب به وجود می آید و به همین

جهت وسوسه های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست ، بلکه از آلودگی قلب انسان است و به هر حال سرانجام ، این وسوسه ها از دل مؤ منان بر طرف می گردد و آب زلال وحی که مایه هدایت و حیات انسانهاست باقی می ماند)) . (۲۱۹)

۳- کف آب و کف فلزّات

عبارت (وَمِمَّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النَّارِ ابْتِغَآءَ حِلْیَةٍ اءَوْ مَتَعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ) اشاره به

این مطلب است که : پیدایش کفها منحصر به نزول باران و جاری شدن سیلاب نیست ، بلکه در فلزاتی که به وسیله آتش ذوب می شوند تا از آن زینت آلات یا وسایل زندگی بسازند ، نیز کفهایی همانند کفهای روی آب وجود دارد .

جمله (وَمِمَّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النَّارِ) اشاره به کوره هایی است که فلزات را در آن ذوب می کنند که هم آتش در زیر مواد فلزی وجود دارد و هم در روی آن ، به این معنا که یک طبقه آتش در زیر است و سپس روی آن را سنگهایی که مواد کافی دارد ، می گذارند و مجدّداًروی آن آتش می ریزند و این بهترین نوع کوره است که از هر طرف ، آتش مواد قابل ذوب را احاطه می کند .

۴- پرتاب شدن باطل به خارج

((جُفاء)) به معنای پرتاب شدن و بیرون پریدن است . جمله (فَاءَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفَآءً) نکته لطیفی در بر دارد و آن این که : باطل به جایی می رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می گردد و این در همان حال است که حقّ به جوشش می آید ، هنگامی که حق به خروش افتاد ، باطل همچون کفهای روی دیگ به هنگام جوشش به بیرون پرتاب می شود و این خود دلیلی است براین که حقّ همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد . (۲۲۰)

۵- بقا به میزان سود رسانی

عبارت (وَاءَمَّا مَایَنفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ) اشاره به این نکته است

که : ((بقای هر چیزی بسته به میزان سود رسانی اوست)) ، نه تنها آب که مایه حیات است می ماند و کفها از میان می روند ، بلکه در فلزّات چه آنها که برای ((حلیه)) و زینتند و چه آنها که برای تهیه ((متاع)) و وسایل زندگی ، در آنجا نیز فلز خالص که مفید و سودمند یا شفاف و زیباست ، می ماند و کفها را به دور می افکنند . به همین ترتیب انسانها ، گروه ها ، مکتبها و برنامه ها به همان اندازه که مفید و سودمندند ، حق بقا و حیات دارند و اگر می بینیم انسان یا مکتب باطلی مدّتی سرپا می ماند ، این به خاطر آن مقدار از حقّی است که با آن آمیخته شده که به همان نسبت ، حق حیات پیدا کرده است . (۲۲۱)

۶- زندگی در پرتو تلاش و جهاد

مثال زیبای آیه مورد بحث این اصل اساسی زندگی انسانها را نیز روشن می سازد که حیات بدون جهاد و بقاوسربلندی بدون تلاش ممکن نیست ، چرا که می گوید : آنچه را مردم برای تهیه وسایل زندگی (ضروریات زندگی) و یا زینت (رفاه زندگی) به درون کوره ها می فرستند ، همواره زَبَد و کفهایی دارد و برای به دست آوردن این دو (وسایل ضروری و وسایل رفاهی اِبْتِغاءَ حِلْیَهٍ اءَوْمَتاعٍ) باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی شود و همواره آمیخته با اشیای دیگر است ، در زیر فشار آتش در کوره قرار داد و آنها را تصفیه و پاکسازی کرد

، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید و این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی شود .

اصولاً ـ طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گلها ، خارها و در کنار نوشها ، نیشها و پیروزیها در لابلای سختیها و مشکلات قرار دارد .

از قدیم گفته اند : ((گنجها در ویرانه هاست و در بالای هر گنجی اژدهای خطرناکی خفته است)) آیا آن ویرانه و این اژدها چیزی جز همان انبوه مشکلاتی است که در به

دست آوردن هر موفّقیتی وجود دارد . در داستانهای ایرانی خودمان نیز ((رستم)) برای رسیدن به پیروزی مجبور بود از ((هفت خوان)) بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات بوده که در مسیر هر فعالیّت مثبتی است . (۲۲۲)

۷- تداوم مبارزه حقّ و باطل

قرآن در اینجا برای مجسّم ساختن هویّت حقّ و باطل مثالی زده که مخصوص به زمان و مکان معیّنی نیست ، صحنه ای است که همیشه و در همه جا مقابل چشم انسانها مجسّم می شود و این نشان می دهد که پیکار حق و باطل یک درگیری موقت و موضعی نیست ، این رگ رگ آب شیرین و شور همواره بر خلایق تا نفخ صور جریان دارد مگر آن زمانی که جهان و انسانها به صورت یک جامعه ایده آل (همچون جامعه عصر قیام حضرت مهدی علیه السّلام) در آید که پایان این مبارزه اعلام گردد ، لشگر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود و بشریت وارد مرحله تازه ای از تاریخ خود گردد . (۲۲۳) چنانکه

خداوند متعال چنین جامعه ای را نوید می دهد و می فرماید :

(. . . جَآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَطِلُ إِنَّ الْبَطِلَ كَانَ زَهُوقًا)(۲۲۴) ؛ ((حق فرا رسید و باطل نابود شد ؛ زیرا باطل یقیناً نابود شدنی است)) .

از امام باقرعلیه السّلام روایت شده که فرمود :

((إِذا قامَ الْقائِمُعلیه السّلام ذَهَبَتْ دَوْلَه الْباطِلُ ؛ هنگامی که امام قائم علیه السّلام قیام کند ، دولت باطل برچیده خواهد شد)) . (۲۲۵)

خداوند در سوره انبیاء می فرماید :

(بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ . . .)(۲۲۶) ؛ ((بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد ؛ و این گونه ، باطل محو و نابود می شود)) .

تا زمانی که این مرحله تاریخی فرا نرسد ، باید همه جا در انتظار برخورد حقّ و باطل بود و موضع گیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داد .

۲۱- مَثَل خاکستر و تندباد

(مَّثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ اَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَى شَىْءٍ ذَا لِكَ هُوَ الضَّلَلُ الْبَعِيدُ) . (۲۲۷)

((اعمال کسانی که بر پروردگارشان کافر شدند ، همچون خاکستری است در برابر تند باد در یک روز طوفانی ! آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را که انجام داده اند به دست آورند ؛ و این همان گمراهی دور و درازی است)) .

اینست وصف آن کسان کز حالشان

بر خدا باشد به کفر اعمالشان

همچو آن خاکستری که تند باد

بگذرد بر وی به وقت اشتداد

می کند آن را پراکنده

چنان

که نماند زاو اثر اندر مکان

فعل نیک کافران باشد چنین

تخم حنظل کی دهد بار انگبین

نیستشان قدرت به چیزی در جزا

زانچه کردند اکتساب از چیزها

هر عمل کان نیست از حزم و حضور

هست گمراهی و از مقصود دور(۲۲۸)

وجه تشبیه

خداونـد متعـال در این آیه اعمال کافران را به خاکستری تشبیه کرده است که در برابر تنـد باد در یک روز طوفانی قرار گرفته باشـد . همـانگونه که بـاد خـاکستر را پراکنـده می سـازد و جمع آوری آن برای هیـچ کس مقـدور نیست ، همین گونه اعمـال کافران پراکنده و نابود می گردد و اثری از آن باقی نمی ماند .

جمله (. . . فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ . . .) (در یک روز طوفانی) مطلب را تاءکیـد می کنـد . زیرا اگر تنـدباد محـدود و موقّت باشـد ، ممکن است خاکستری را از نقطه ای بلند کند و در نقطه ای نه چندان دور بریزد ، اما اگر روز ، روز طوفانی باشد که از صـبح تـا به شام بادها از هر سو می وزنـد ، بـدیهی است چنین خاکستری آنچنان پراکنـده می شود که هر ذرّه ای از آن در نقطه دور دستی خواهد افتاد به طوری که با هیچ قدرتی نمی توان آن را جمع کرد . (۲۲۹)

بنابر این وجه شـباهت در این تشبیه ((بیهودگی و بی خاصـیّتی عمل)) است . همانگونه که خاکستر هیـچ خاصـیّت و ثمر قابل ذکری نـدارد و از خروارها خاکستر حتی علف هرزه ای نمی روید ، اعمال کافران هم چون از قصد قربت و نیّت و انگیزه الهی تهی است ، هیچ اثر مثبتی از

آن ایجاد نخواهد شد .

عدّه ای از مفسّران گفته اند : منظور از اعمال کافران ، کارهای نیکی است که آنها در دنیا انجام می دهند ، مانند : صله رحم ، آزاد کردن برده ، تکریم مهمان ، دستگیری از مستمندان و امثال اینها .

بعضی دیگر گفته اند : مراد تمام اعمال و کارهای آنهاست .

آیا مخترعان و مکتشفان کافر نزد خدا پاداش دارند ؟

در اینجا سؤ الی مطرح می شود و آن این که آیا مخترعان و مکتشفانی همچون ((ادیسون)) که در اختراع برق زحمات جانکاهی متحمّل شد و شاید جان خود را در این راه نیز از دست داد ، امّا دنیایی را روشن ساخت و یا مانند ((پاستور)) که با کشف میکروب میلیونها انسان را از خطر مرگ رهایی بخشید و دهها مانند اینها ، در برابر عمل خود نزد خداوند پاداشی خواهند داشت ، یا نه ؟ و اصولاًوضعیت اینها چگونه خواهد بود ؟

پاسخ این سؤ ال به طور خلاصه این است که از نظر اسلام هر عملی با توجه به ((نیّت)) و انگیزه آن ارزیابی می شود ، نیّت به منزله روح و جان عمل است که گفته اند : ((إِنَّمَا الاَعْمالُ بِالنِّیّاتِ)) بنا بر این باید دید ، نیّت و قصد مخترعان و مکتشفان در اختراع و اکتشافشان چه بوده و چیست ؟ مسلماً نیّت و قصد از سه صورت خارج نیست :

۱ گاهی هدف اصلی از اختراع صرفاً یک عمل تخریبی است ، (همانند کشف انرژی اتمی که نخستین بار به منظور ساختن بمبهای اتمی صورت گرفت) سپس

در کنـار آن منافعی برای نوع انسان نیز به وجود آمـده که هـدف واقعی مخترع یا مکتشف نبوده و یا در درجه دوّم قرار داشـته است . تکلیف این دسـته از مخترعـان کاملاًـ روشن است ، که نه تنهـا پاداشـی ندارنـد ، بلکه در برابر ((نیّت)) و عمل تخریبی خود مجازات نیز خواهند شد .

۲ گاهی مخترع یا مکتشف ، هدفش بهره گیری مادی و یا اسم و آوازه و شهرت است و در حقیقت ، حکم تاجری را دارد که برای در آمـد بیشتر ، تاءسیسات عـام المنفعه ای به وجود می آورد و برای گروهی ایجـاد کـار و برای مملکتی محصولاـتی به ارمغان می آورد ، بی آنکه هیچ هدفی جز تحصـیل درآمد داشـته باشد و اگر کار دیگری در آمد بیشتری داشت ، به سراغ آن می رفت . البتّه چنین تجـارت یـا تولیـدی اگر طبق موازین مشـروع انجـام گیرد ، کـار خلاـف و حرامی نیست ، ولی عمل فوق العاده مقدسـی هم محسوب نمی شود . از این گونه مخترعان و مکتشفان در طول تاریخ کم نبودند . نشانه این طرز تفکّر همان اسـت که اگر ببیننـد ، آن درآمـد یـا بیشـتر از آن از طرقی که مضـرّبه حـال جـامعه است ، تـاءمین می شـود مثلاًـ : در صـنعت داروسازی بیست درصد سود می برند و در هروئین سازی ۵۰ درصد این دسته خاص ، دومی را ترجیح می دهند (یعنی به فکر درآمد زیاد هستند ، هرچند مضرّ به حال جامعه باشد) .

تکلیف این گروه نیز روشن است ؛ اینها هیچ گونه طلبی نه از خدا دارند

و نه از همنوعان خویش و پاداش اینان همان سود و شهرتی است که می خواسته اند و به آن رسیده اند .

۳ گروه سوّمی هستند که مسلماً انگیزه های انسانی دارند و گاهی سالیان دراز از عمر خود را در گوشه لابراتوارها با نهایت فلاکت و محرومیت به سر می برند به امید اینکه خدمتی به همنوع خود کنند و ارمغانی به جهان انسانیّت تقدیم دارند . بدون شک این گونه افراد پاداش مناسبی از خداوند دریافت خواهند داشت این پاداش ممکن است در دنیا باشد ، و ممکن است در جهان دیگر باشد ، مسلّماً خداوند عالم و عادل آنها را محروم نمی کند ، اما چگونه و چطور ؟ جزئیاتش بر ما روشن نیست ، همین اندازه می توان گفت : ((خداوند اجر چنین نیکوکارانی را ضایع نمی کند)) . البته اگر آنها در نپذیرفتن ایمان ((جاهل قاصر)) باشند ، نه ((جاهل مقصّر)) . مساءله بسیار روشن تر است . (۲۳۰)

بنا بر این پاداش هر عملی بستگی به ((نیّت آن)) دارد و از این جهت ارزیابی می شود که اگر نیّت خیر و نیک باشد ، پاداش نیک خواهد داشت . هر چند آنچه را که فرد خیّر نیّت و قصد کرده واقع نشود و یا خلاف آن واقع شود . چنانکه گفته اند :

شخصی در مسیر مسافرت ، بر سر چاهی رسید ، میخی از چوب درست کرد و بر زمین کوبید و افسار اسب خود را به آن بست و پس از صرف غذا و استراحت ، از آنجا حرکت کرد و آن میخ را همانجا باقی

گـذاشت به این نیّت که مسـافران مرکب خود را به آن ببندنـد و استراحت کننـد و خداونـد در برابر این کار خیر ، به او پاداش عطا کنـد . از قضا پس از چنـدی شخصـی پیاده از کنار آن چاه می گـذشت ، ناگاه پایش بـدان میخ برخورد و بر زمین افتاد و بلافاصله برخاست آن میخ را از جای برکند تا دیگران همانند او از آن آسیب نبینند .

گفته انـد : این دو هرچند عملشان ضد یکدیگر بود ، ولی چون هر دو نیّتشان خیر بود ، در اجر و پاداش الهی یکسان هسـتند ؛ زیرا اوّلی نیّتش خیر رساندن به مسافران و دوّمی نیّتش دفع ضرر از آنان بوده است .

در پایان ، این سؤ ال نیز پیش می آید که هم از بعضی آیات و هم از بسیاری از روایات ، چنین استفاده می شود که ((ایمان)) و یا حتی ((ولایت)) شرط قبولی اعمال و یا

ورود در بهشت است ، بنا بر این اگر بهترین اعمال هم از افراد بی ایمان سربزند ، مقبول درگاه خدا نخواهد بود .

به سؤ ال فوق چنین می توان پاسخ گفت که : مساءله ((قبولی اعمال)) مطلبی است و ((پاداش مناسب)) داشـتن مطلب دیگر . قبول عمل همان مرتبه عالی عمل است . اگر خدمات انسانی و مردمی با ایمان همراه باشد ، عالی ترین محتوا را خواهد داشـت ، ولی در غیر این صورت به کلّی بی محتوا و بی پاداش نخواهد بود .

در زمینه ورود به بهشت نیز همین پاسخ را می توان گفت که :

پاداش عمل لازم نیست منحصرا ((ورود)) در جنّت باشد . (۲۳۱)

۲۲- مَثَل درخت پاکیزه و درخت ناپاک

(اءَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثلا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اءَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى السَّمَآءِ تُؤْتِىٓ اءُكُلَهَا(۲۳۲) كُلَّ حِينِۭ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ(۲۳۳) مِن فَوْقِ الْأَرْضِ مَالَهَا مِن قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِى الْحَيَوا ةِ الدُّنْيَا وَفِى الْأَخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّلِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَايَشَآءُ) . (۲۳۴)

((آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیّبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است ؟ ! ((این درخت)) میوه های خود را هر زمان به اذن پروردگارش می دهد و خداوند برای مردم مَثَلها می زند ، شاید متذکر شوند (و پند گیرند و همچنین) کلمه خبیثه (و سخن آلوده) را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از روی زمین برکنده شده و قرار و ثباتی ندارد خداوند کسانی را که ایمان آوردند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ، استوار می دارد ؛ هم در این جهان و هم در سرای دیگر ! و ستمگران را گمراه می سازد (و لطف خود را از آنها می گیرد) خداوند هر کار را (بخواهد و مصلحت بداند) انجام می دهد)) .

هیچ آیا ننگری ای دیده ور

حق مثلها چون زند در خیر و شرّ

مر کلام پاک گفت اندر سرشت

چون درخت پاک باشد در بهشت

آن سخن ، تحلیل و توحید خداست

اصل ثابت ، فرع آن اندر سماست

چو شجر که اصل آن باشد به خاک

شاخ ایمان رفته از

وی بر سِماکْ (۲۳۵)

هر زمان از رخصت پروردگار

میوه شیرین و خوش آرد به بار

می زند حق این مثلها زاختصاص

تا که در یابند آن را عام و خاصّ

یا که باشد حب ایمان آن درخت

اصل اندر دل به توحید است سخت

شاخها باشد عملهای نکو

کز زمین بر چرخ هفتم رفته او

هر زمان از مشیّت حقّ بارور

اهل دانش می خورند از وی ثمر

وان کلام کفر باشد در مثل

چون درختی کان خبیث است از ازل

همچو حنظل تلخ و ناخوش بوی بد

رسته از روی زمین بی بیخ و حدّ

نیست او را هیچ پایان و قرار

هم نه اندر اصل و فرعش اعتبار

می کند بر مؤ منان ، ثابت خدای

مر به قولی ثابت اندر عقل و رای

در حیات دنیوی بی معذرت

همچنین اندر سرای آخرت

یا به دنیا بدهد ایشان را ثبات

تا به آخر در کلامی بر نجات

هم کند ثابت به مؤ من در جزا

وعده خود را در اکرام و عطا

ظالمان را هم نماید گمره او

تا نیابد ره به توحیدش عدو

واگذارد یعنی اندر گمرهی

تا نگویند آن کلام از آگهی

می کند آن را که می خواهد خدای

مصلحت را بر عباد از اقتضای (۲۳۶)

وجه تشبیه

خداونـد متعـال در آیـات بالا ، کلمه توحیـد (یعنی اعتقاد راسـخ و ایمان راستین به یگانگی اش) را به درختی تشبیه کرده که ریشه آن ثـابت و مسـتحکم و شـاخه هـای آن سـر به آسـمان کشـیده و دارای میوه همیشـگی است . همچنین کلمه کفر (یعنی عقیـده سـست و باطل) را به درخت بی ریشه و بی پایه ای تشبیه نموده است که از روی زمین کنـده شـده و در برابر طوفانها ، هر روز و هر لحظه به گوشه

ای پرتاب می شود و هیچ گونه قرار و ثباتی از خود ندارد .

بعضی از اهل تحقیق در وجه تشبیه ایمان به درخت گفته اند :

چون درخت بر سه چیز پابرجاست :

۱ ریشه ثابت و فرورفته در زمین ؛

۲ تنه محکم و استوار ؛

۳ شاخه های سر به هوا کشیده .

درخت ایمان نیز بر سه چیز ثابت و پا بر جاست :

۱ تصدیق به قلب ؛

۲ اقرار به زبان ؛

۳ عمل به ارکان . چنانکه امام علی علیه السّلام می فرماید :

((اَلْا یمانُ مَعرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرارٌ بِاللِّسانِ و عَمَلٌ بِالْأَرْکانِ(۲۳۷) ؛ ایمان معرفت و شناخت قلبی و اقرار به زبان ، و عمل به اعضا و جوارح است)) .

بعضی دیگر در وجه این تشبیه گفته اند :

همانگونه که درخت در زمین ثابت و راسخ گشته و ریشه هایش را در اعماق زمین رسانیده و آب از آن می خورد و شاخه های آن برافراشته و سر به فلک کشیده است ، همچنین معنای کلمه شهادت در دل مؤ من ثابت و راسخ شده و از سرچشمه تصدیق آب می آشامد ، و شاخه آن که عبارت از گفتار به زبان است ، چون از زبان بر آید بدون هیچ

مانعی به آسمان رسد چنانکه خداوند می فرماید : (. . . إِلَیْهِ یَصْعَدُ ا لْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَا لْعَمَلُ الصَّلِحُ یَرْفَعُهُ . . .)(۲۳۸) ؛ ((سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند ، و عمل صالح را بالا می برد)) .

در تفسیر ((کاشفی)) آمده است که :

خداوند متعال

درخت ایمان را که اصل و ریشه آن در دل مؤ من ثابت است و اعمال او به جانب اعلی علّیین بلند است و در هر زمان ثواب و پاداش به او می رسد ، به درخت خرما تشبیه کرده است که ریشه آن در زمین مستقرّ و شاخه آن به طرف آسمان برافراشته ، و همیشه مردم از آن بهره برند . (۲۳۹)

مؤ ید این نظریه ، حدیثی است که مرحوم شیخ کلینی از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل نموده که می فرماید :

((الْمُؤ مِنُ کَمِثْلِ شَجَرَهٍ لا یَتَحاتُّ وَرَقُها فی شِتاءٍ وَلا صَیْفٍ ، قالُوا : یا رَسُولَ اللّهِ ، وَما هِیَ ؟ قالَ : النَّخْلَهُ ؛ مؤ من مانند درختی است که برگش در زمستان و تابستان نمی ریزد ، پرسیدند : ای رسول خدا ، آن چه درختی است ؟ فرمود : درخت خرما)) . (۲۴۰)

علامه طباطبایی قدّس سرّه ذیل آیه مورد بحث می گوید :

((مراد از ((کلمه طیّبه)) اعتقاد حق و عقیده ثابت است . به دلیل این که بعد از ذکر مثل به عنوان نتیجه گیری از مثلها می فرماید :

(یُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَوا هِ الدُّنْیَا وَفِی الْأَخِرَهِ . . .)(۲۴۱) و منظور از ((قول ثابت)) همان کلمه است که در صدر آیات ذکر گردید ، لکن نه هر کلمه و لفظی ، بلکه کلمه ای که بر اساس اعتقادی ثابت و عزمی راسخ باشد و انسان پای آن استقامت ورزد و در هیچ وضعیّتی نلغزد ، چنان که می فرماید : (الَّذِینَ

قَالُواْ رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُواْ . . .)(۲۴۲) که ثبات قدم در دنیا و آخرت نتیجه و ثمره همان قول ((رَبُّنَا اللَّهُ)) است .

بنـا بر این منظور از ((کلمه طیّبه)) ، کلمه توحیـد و اعتقـاد راسـتین به یگـانگی خـداست و این عقیـده و اسـتقامت در راه آن ، گفتار حقّی است دارای اصـلی ثابت که از هر گونه دگرگونی و نابودی محفوظ می باشـد و آن اصل خداوند متعال و یا زمینه حقایق است .

و شاخه هایی دارد که بـدون هیـچ مانعی از آن جوانه می زند و آن عبارت است از اعمال نیکو و اخلاق پسـندیده که انسان با ایمان به وسیله آن حیات طیّبه می یابد و جهان انسانیّت بدان رونق و آبادانی پیدا می کند .

و مؤ منان راستین که می گوینـد : (رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُواْ) ، قول ثابت و کلمه طیّبه در آنان جامه عمل می پوشد و اینها کسانی هستند که مردم همواره از برکات وجود آنان بهره می برند .

و هر کلمه حقّ و هر عمل صالحی مَثَلَش چنین است که دارای اصـلی ثابت و فروعی پر رشد و نموّ است و همیشه ثمرات پاک و سودمند خواهد داشت)) . (۲۴۳)

بنا بر این کلمه ((طیّبه)) که به ((شـجره طیّبه))تشبیه شده دارای مفهوم وسـیعی است که شامل هر گونه ((برنامه و مکتب الهی)) ، ((تفکر و اندیشه صـحیح)) ، ((گفتار نیک)) ، ((عمل شایسته)) ، ((مراکزمهم علمی ودینی)) و((انسانهای برجسته))می شود ، چنانکه مقام معظم رهبری آیت اللّه العظمی خامنه ای ادام

اللّه ظلّه طی سخنانی دردیدار باروحانیون وطلاب ومردم قم ، حوزه علمیّه قم را از مصادیق ((شجره طیّبه)) بر شمرده ، فرمودند : ((قم قُبَّهُ الْاسلام)) ، مرکز اسلام ، مرکز روحانیت و دین است و در دوره انقلاب هم مرکز انقلاب بود . . .

قم مرکز بسیار مهمّی است ؛ ((هم حوزه مبارکه قم)) که حقیقتاً یک کلمه ((طیّبه)) و ((شجره طیّبه)) است ، (اءَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَآءِ تُؤْتِیَّ اءُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا) . و هم مردم و جوانان و نیروهای حزب الهی و مؤ من قم ، هر دو مهم است . . .)) . (۲۴۴)

((کلمه خبیثه)) نیز که به درخت خبیثه تشبیه شده است معنای گسترده ای دارد که هر گونه ((گفتار زشت)) ، ((برنامه های باطل و گمراه کننده)) و ((انسانهای ناپاک و آلوده و خبیث)) را شامل می شود و اگر در روایات اسلامی ((شجره طیّبه)) به رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم علی ، فاطمه و فرزندان معصومشان علیهم السّلام و ((شجره خبیثه)) به ((بنی امیّه)) تفسیر شده ، ناظر به مصادیق بارز و روشن این دو ((شجره طیّبه)) و ((شجره خبیثه)) است .

نکته ها :

۱- کلمات چهارگانه توحیدی

مرحوم شیخ صدوق رحمه اللّه از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت می کند که آن حضرت روزی به اصحاب خود فرمود : ((اءَلا اءَدُلُّکُمْ عَلی شَیءٍ اءَصلُهُ فِی الاَرْضِ وَ فَرْعُهُ فِی السَّماءِ ؟ قالوُا : بَلی یا رَسوُلَ اللّهِ ، قالَ

: یَقُولُ اءَحَدُکُمْ إذا فَرَغ مِنْ صَلاتِهِ الفَریضَهِ : ((سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُللّهِ وَلاإلهَ الا اللّهُ واللّهُ اءَکْبَرُ)) ثَلاثینَ مَرَّهً فَإ نَّ اءَصْلَهُنَّ فِی الا رْضِ وَ فَرْعَهُنَّ فِی السَّماءِ وَهُنَّ یَدفَعْنَ الهَدْمَ وَالحَرَقَ وَالْغَرَقَ وَالْتَرَدِّیَفِی الْبِئْرِ وَاءَکْلَ السَّبُعِ وَمِیْتَهَالسَّوءِ والبَلِیَّهَ الَّتی تَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ عَلَی العَبْدِ فی ذلِکَ الْیَوْمِ وَ هُنَّ الْباقِیاتُ)) . (۲۴۵)

((آیا راهنمایی نکنم شما را به چیزی که ریشه اش در زمین ، و شاخه های آن در آسمان است ؟ گفتند آری ، فرمود : هرکس بعد از نماز واجب سی بار بگوید : ((سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُللّهِ وَلاإلهَ الا اللّهُ واللّهُ اءَکْبَرُ)) این اذکار ریشه اش در زمین ، و شاخه هایش به آسمان سر کشیده و این ذکرها از زیر آوار رفتن و سوختن و غرق شدن و در چاه افتادن و پاره شدن به دندان درّندگان ، و از هر مردن بدی و از هر بلایی که از آسمان نازل می شود در آن روز انسان را حفظ می کند ، و این ها باقیات صالحات است)) .

کسی از امام صادق علیه السّلام سؤ ال کرد چرا کعبه را کعبه نامیدند ، آن حضرت فرمود : ((لا نها مُرَبَّعه فقیل له و لِمَ صارت مُرَبَّعه ؟ قال : لا نّها بحذاء البیت المعمور و هو مُرَبَّعٌ فقیل له و لِمَ صار البیت المعمور مُرَبَّعا ؟ قال لا نَّه بحذاء العرش و هو مُرَبَّعٌ فقیل له و لِمَ صار العرش مُرَبَّعا ؟ قال : لا نَّ الکلمات التّی بُنِیَ علیها الا سلامُ اءربع و هی : سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الاّ اللّه واللّه اکبر))

(۲۴۶) .

((چون کعبه چهار دیوار دارد به او کعبه می گویند . عرض کرد : چرا چهار دیوار دارد . فرمود : چون بیت المعمور که در آسمانها هست چهار دیوار دارد . عرض کرد : چرا بیت المعمور چهار دیوار دارد . فرمود : برای آنکه عرش خدا چهار ضلع دارد . عرض کرد : چرا عرش خدا چهار ضلع دارد . فرمود : برای اینکه کلمات توحیدی خدا چهار تا است : ((سُبْحانَ اللّهِ وَالْحَمْدُللّهِ وَلااِلهَ الا اللّهُ واللّهُ اءَكْبَرُ)) . اسمای حسنای حق به این چهار کلمه توحید و تحمید و تهلیل و تکبیر بر می گردد : به وحدانیت خدا ، به بزرگداشت خدا ، به مجد و کبریائی خدا به منزه بودن آن سبوح قدوس ؛ انسان در این کلمات خدا را می ستاید . یک انسان مکه می رود برای این که این چهار دیواری را زیارت کند ، او ظاهر حجّ را دیده است ؛ کسی به مکّه می رود و معرفتش تا بیت المعمور است ؛ کسی به مکه می رود ، معرفتش تا عرش خدا است ؛ کسی به مکه می رود و به این کلمات تامّات عارف شده است ، این سرّ حج است . اینطور نیست که هر کسی دور کعبه بگردد ، باطن این معنا را هم بیابد و بر گردد . جواب امام سلام اللّه علیه این بود که این کعبه را ، بیت المعمور را ، عرش را ، بر اساس توحید و تحمید و تکبیر حق ساختند)) . (۲۴۷)

۲- دستگیری الهی به هنگام مرگ یا در قبر

در بسیاری از روایات

آمـده است که مراد از (يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِى الْحَيَوا ةِ الـدُّنْيَا وَفِى الاْخِرَةِ) ؛ به هنگـام ورود در قـبر است که خداونـد متعـال مؤ من را از خطا و لغزش در برابر سؤ الاتی که فرشـتگان از هويّت او می کننـد ، حفظ می کنـد و او را بر خط ايمان ثابت نگه می دارد .

۲۳- مَثَل برده و آزاد

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لا يَقْدِرُ عَلَى شَىْءٍ وَمَن رَّزَقْنَهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ اءَكْثَرُهُمْ لاَيَعْلَمُونَ) . (۲۴۸)

((خداونـد مثالی زده : برده مملوكی را كه قادر بر هيچ چيز نيست ؛ و انسان (با ايمانی) را كه از جانب خود ، رزقی نيكو به او بخشـيده ايم و او پنهان و آشـكار از آنچه خـدا به او داده ، انفاق می كنـد . آيا اين دو نفر يكسانند ؟ ! سـتايش ويژه خداست ، ولی اكثر آنها نمی دانند)) .

حق مثل زد عبد مملوكی كه هيچ

قدرتش نبود به چيزی در بسيج

هم مر آزادی كه از نزديك خويش

رزق نيكو داده باشيمش به پيش

پس كند انفاق زان فاش و نهان

اين دو يكسانند آيا در نشان

پس چو عبد عاجزی با مالكش

نيست يكسان گر كه دانی اندكش

هر دو باشند ارچه مرزوق يكی

همچنين مملوك يك كس بی شكی

پس چسان اصنام بی روح و اثر

باشد از وجهی شريك دادگر

حق سزاوار است بر حمد و ثنا

نی جز او از خلق نادار گدا

تا چه جای آن که باشد مستحقّ

بر پرستش غیر او از ما خلق

او ز توحیدش بما بنموده راه

وین ندانند اکثر از راءی تباه (۲۴۹)

وجه تشبیه

خداوند متعال

در اینجا ((مشرکان)) را به برده مملوکی که توانایی هیچ چیز را ندارد و ((مؤ منان)) را به انسان آزاد و توانگری که از امکانات خدا دادی همگان را بهره مند می سازد ، تشبیه کرده است . آنگاه این دو را با هم مقایسه نموده ، می گوید : (هَلْ یَسْتَوُونَ) ؛ ((آیا این دو مساوی و برابرند ؟ !)) .

پر واضح است که هرگز این دو یکسان نخواهند بود ؛ یعنی همانگونه که برده زر خریدی که هیچ گونه اختیاری از خود ندارد ، با انسان آزاده توانمندی که در بذل و بخشش امکانات خود ، آزادی کامل دارد ، مساوی نیستند ، آدم مشرک و بت پرستی که اسیر بتهای سنگی و چوبی و بشرهای ضعیف بت گونه است و در چنگال خرافات و موهومات گرفتار می باشد ، با انسان مؤ من و موحّدی که از همه تعلّقات و دلبستگی ها و وابستگیهای غیر الهی رسته و فقط اتّکال و اعتمادش بر قدرت لایزال الهی است ، هرگز یکسان نیستند .

۲۴– مَثَل گنگ مادر زاد و انسان سالم

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَّجُلَیْنِ اءَحِدُهُمَاَّ اءَبْکَمُ(۲۵۰) لاَیَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ وَهُوَ کَلٌّ(۲۵۱) عَلَی مَوْلَلهُ اءَیْنَمَا یُوَجِّههُ لاَیَاءْتِ بِخَیْرٍ هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَمَن یَاءْمُرُبِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَی صِرَا طٍ مُّسْتَقِیمٍ) . (۲۵۲)

((و خداوند (برای مشرک و مؤ من) مثال (دیگری) زده است : دو نفر را ، که یکی از آن دو ، گنگ مادر زاد است و قادر بر هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می باشد ؛ او را در پی هر کاری بفرستد ، خوب انجام نمی دهد ، آیا چنین انسانی

با کسی که امر به عدل و داد می کند و بر راهی راست قرار دارد ، مساوی است ؟)) .

حقّ مثل زد بر دو مردی کابکم است

زان دو یک قادر نه بر شی ء هست

هست از فهم سخنها بی تمیز

وز صنایع می نداند هیچ چیز

هست بر مولای خود ثقل و وبال

جملگی درمانده مولایش به حال

هر کجا او را فرستد بهر کار

باز ناید بر نکوئی سوی یار

زانکه عاجز باشد از گفت و شنود

نه بفهمد نه بفهماند به زود

او بود آیا مساوی با کسی

کوست مَنْ یاءْمُر به عدل ای دون بسی

یعنی اوباشد سخنگو در مقام

با کفایت باز و با رشدی تمام

وصف او بر عدل زآن کرد از کمال

زآنکه باشد عدل جامع در خصال

باشد او در نفس خود بر راه راست

قصدش از هر کار حاصل بی خطاست (۲۵۳)

وجه تشبیه

به دنبـال مثال پیش که خداونـد متعال مشـرکان را به ((برده مملوک)) و مؤ منان را به ((آزاده توانگر)) تشبیه کرده بود ، دگر بار مثال گویای دیگری می زنـد و بت پرست را به ((گنگ مادر زادی)) که در عین حال برده و ناتوان است و فرد با ایمان را به ((انسان آزادی)) که همواره به عدل و داد دعوت می کند ، تشبیه نموده است .

در این آیه ((چهار صـفت منفی)) برای آدم ((بت پرست)) و ((دو صـفت مثبت)) برای انسان ((خداشناس)) ذکر شده است و آن چهار صفت منفی به ترتیب عبارتند از :

۱ (اءَبْکَمُ) ؛ یعنی گنگ مادر زاد که هم کراست و هم لال .

۲ (لا یَقْدِرُ عَلی شَیْءٍ) ؛ یعنی

چون گنگ است ، توانایی بر هیچ کاری ندارد . زیرا نه گوش شنوا دارد که بتواند چیزی را بفهمد و نه زبان گویا دارد که آن را به دیگری تفهیم کند .

۳ (کَلٌّ عَلی مَوْلاهُ) ؛ ((سربار صاحبش است)) ، یعنی کسی که نه نیروی درک و فهم دارد و نه منطق رسا ، نانخور زیادی و سربار جامعه خواهد بود . ((کَلّ)) به معنای بار سنگین است .

۴ (اَیْنَما یُوَجِّهْهُ لایَأْتِ بِخَیْرٍ) ؛ هنگامی که) او را در پی هر کاری بفرستند ، خوب انجام نمی دهد ؛ یعنی او با این طرز تفکّر در هر مسیری گام بگذارد ، ناکام خواهد بود و به هر سو روی آورد ، خیری نصیبش نخواهد شد .)

و آن دو ویژگی مثبتی که برای مؤ من راستین بیان داشته است عبارتند از :

۱ (یَأْمُرُ بالْعَدْلِ) ؛ (((او همواره) به عدل و داد دعوت می کند)) .

۲ (وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ) ؛ ((و (خودش هم) بر راهی راست قرار دارد)) .

این دو صفت خود بیانگر صفات دیگری است ، زیرا کسی که همیشه شیوه اش این است که مردم را به عدل و داد فرا می خواند ممکن نیست شخصی گنگ یا ترسو و بی شخصیّت بوده باشد ، بلکه چنین کس ، زبانی گویا ، منطقی محکم ، اراده ای نیرومند ، شجاعت و شهامت کافی نیز خواهد داشت .

مقایسه ویژگیهای ((مشرک)) و ((مؤ من)) با هم ، بیانگر فاصله زیادی است که بین طرز تفکّر ((بت پرستی)) و

((خدا پرستی)) وجود دارد و روشن کننده تفاوت این دو برنامه و پرورش یافتگان این دو مکتب است .

مقایسه عربهای مشرک عصر جاهلیّت با مسلمانان موحّد آغاز اسلام می تواند ترسیم روشنی از این دو برنامه و مسیر باشد ؛ همانها که تا دیروز آنچنان گرفتار جهل و تفرقه و انحطاط و بدبختی بودند که غیر از محیط محدود و مملوّ از فقر و فساد خود را نمی شناختند ، پس از آنکه گام در وادی توحید نهادند ، از چنان وحدت و آگاهی و قدرتی برخوردار شدند که سراسر جهان متمدّن آن روز را در زیر بال و پر خود گرفتند .

بنا بر این بر خلاف آنچه بعضی می پندارند ، مساءله ((توحید)) و ((شرک)) یک مساءله صرفاً ذهنی نیست ، بلکه در تمام زندگی انسان اثر می گذارد و همه را به رنگ خود در می آورد .

((توحید)) افق دید انسان را گسترش داده و او را از وابستگیهای موهوم جهان ماده رهایی بخشیده و به بی نهایت پیوندش می زند ، به عکس ((شرک)) فکر آدمی را محدود نموده و در جهان بتهای سنگی و چوبی و یا بشرهای ضعیف بت گونه فرو می برد و مقدّرات و سرنوشت او را به دست بتها و یا انسانهای استعمارگر می سپارد و او را همانند برده زر خرید اسیر جهان مادّه و گرفتار و پایبند تعلّقات مادی می سازد . (۲۵۴)

۲۵- مَثَل منطقه امن

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً(۲۵۵) كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَاءْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِاءَنْعُمِ اللَّهِ فَاءَذَا قَهَا اللَّهُ لِبَاسَ ا لْجُوعِ وَا لْخَوْفِ بِمَا كَانُواْ

يَصْنَعُونَ وَلَقَدْ جَآَّءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَاءَخَذَهُمُ ا لْعَذَابُ وَهُمْ ظَلِمُونَ) . (۲۵۶)

((خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند) مَثَلی زده است : منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود ؛ و همواره روزیش از هر جا می رسید ؛ اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند ؛ و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند ، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید . پیامبری از خود آنها به سراغشان آمد ، او را تکذیب کردند و در نتیجه عذاب الهی آنها را فرا گرفت در حالی که ظالم بودند !)) .

زد خداوندت مثل وانست این

مردمی که بوده معمور و متین

ایمن و آسوده از کلِّ زیان

رزقشان آمد فراخ از هر مکان

پس به نعمتهای حقّ کافر شدند

زایمنی بر فسق و کفران آمدند

پس چشانید از لباس خوف و جوع

حقّ مرایشان را به هنگام وقوع

زانچه کردند از ره نابخردی

فسق و عصیان ، ناسپاسی و بدی (۲۵۷)

کیفر کفران نعمت

خداوند متعال در این آیات ، برای افراد و ملّتهایی که کفران نعمت می کنند ، منطقه یا شهر و یا کشوری را مثل می زند که مردم آن از همه نعمتهای زندگی برخوردار بودند ؛ هم نعمت امنیّت و آرامش و هم نعمت فراوانی مواد غذایی . از همه مهمتر و بالاتر نعمت رهبری بود که خداوند ، پیامبری از خودشان در میان آنها فرستاد . ولی آنان به جای اینکه از نعمتهای مادی درست استفاده کنند ، به اسرافکاری و ریخت و پاش و تجمّل گرایی پرداختند و به جای پیروی از دستورات رهبری الهی ، او را تکذیب نمودند

. خداونـد هم به خاطر ناسپاسـیشان همه نع........Řرا از آنـان گرفته و به قحطی و گرسـنگی و ترس و نـاامنی گرفتارشـان کرد و سرانجام عذاب الهی آنها را فرو گرفت .

تعبیر (اءَذَا قَهَا اللَّهُ لِبَاسَ ا لْجُوعِ وَا لْخَوْفِ) ، کنـایه از این است که قحطی و ناامنی آنچنان آنها را فرا گرفت که گویی همانند لبـاس ، بـدنشان را لمس می کرد ، و بـا زبـان آن را می چشــند ، یعنی فقر و فلاـکت و نـاامنی و ترس سراسـر وجـود و محیط زندگی آنان را در بر گرفته بود .

در حقیقت همـان گونه که نعمت امنّیت و رفاه تمام وجود و محیط آنها را فرا گرفته بود ، بر اثر کفران نعمت ، همه آنها رخت بر بست و ((فقر)) و ((ناامنی)) به جای آن نشست ؛

شکر نعمت ، نعمتت افزون کند

کفر نعمت از کفت بیرون کند(۲۵۸)

دراین که این منطقه کجا بوده در میان مفسّران گفت و گو است :

گروهی معتقدند اشاره به سرزمین ((مکّه)) است که یک منطقه تولید کننده مواد غذایی نبوده ، بلکه مردم آنجا آذوقه خود را از طریق خشـکی و شـاهراه تجـارتی یمن و شـام ، یا از طریق دریای احمر (مـدیترانه) می آوردنـد . ولی چون آن مردم کفران نعمـت کردنـد ، خداونـد از آنـان انتقـام گرفـت و آن شـاهراه مسـدود شـد و از آن پس آذوقـه کـافی به آنهـا نرسـید و دچـار خشـکسالی و خشـکامی هم شدنـد و حـدود ((هفت سال)) قحطی و گرسـنگی و نا امنی آنها را احاطه کرده بود . ظاهراً هفت سال اوّل هجرت

بود که خشکسالی و کم آبی حجاز را فرا گرفته بود .

بعضی دیگر گفته اند این داستان مربوط به گروهی از ((بنی اسرائیل)) است که در منطقه آبادی می زیستند و بر اثر کفران نعمت دچار قحطی و ناامنی شدند . شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود :

((این آیه درباره گروهی از بنی اسرائیل نازل شده و آنان چنان زندگی مرفّهی داشتند که (حتّی از مواد غذایی مجسمه های کوچک می ساختند و گاهی) با خمیر نان ، خود را نیز پاک می کردند (وقتی گویندگان آنان را از این کار زشت نهی می کردند) در پاسخ می گفتند : خمیر از سنگ نرم تر و برای تطهیر بهتر است ، همین کفران نعمت و سبک شمردن آن ، باعث شد که دچار خشک سالی و قحطی شدید شوند ، به گونه ای که مجبور شدند همان نانهای خشکیده آلوده را جمع کنند و بخورند ، بلکه آنهم جیره بندی شد و سر تقسیمش باهم دعوا می کردند)) . (۲۵۹)

((این احتمال نیز وجود دارد که آیه اشاره به داستان قوم ((سباء)) باشد که در سرزمین آباد ((یمن)) می زیستند و چنانکه قرآن در سوره سباء آیات ۱۵ تا ۱۹ داستان زندگی آنها را بازگو کرده ، سرزمین بسیار آباد و پر میوه و امن و امان و پاک و پاکیزه ای داشته اند که بر اثر غرور و طغیان و استکبار و کفران نعمتهای خدا آن چنان سرزمینشان ویران و جمعیتشان پراکنده شد که عبرتی برای همگان گشت)) . (۲۶۰)

بعضی

از مفسران معاصر این مثل را موضوع کاملی برای تمثیل حال مردم اروپا و شهرهای آن ممالك دانسته اند ، که آذوقه و مواد غذایی آنجا از طریق خشکی و دریا به آن شهرها وارد می شد ، ولی مردم آن سامان به لذّتها و تجملات مادی سرگرم و فریفته شدند ، و خداوند آنان را به جنگهای هولناك جهانی تنبیه فرمود ، و آن شهرهای آباد و

زیبا رو به ویرانی نهاد . و مردم آن به ترس و گرسنگی گرفتار گشتند . ((فه ذَا الْمَثَلُ ضَرَبَهُ اللّهُ لِاَهْلِ مَکَّهَ وَلَنا وَلِکُلِّ إِنْسانٍ فِی الْاَرْضِ(۲۶۱) ؛ بنابر این ، مثل را خداوند برای اهل مکّه و برای ما و برای هر انسانی که نعمتهای خدا را کفران کند زده است)) .

نکته ها :

۱- رابطه امنیّت و روزی فراوان

((در آیات مورد بحث برای منطقه آباد خوشبخت و پر برکت ، ((سه ویژگی)) ذکر شده است که نخستین آنها ((امنیّت)) سپس ((اطمینان به ادامه زندگی در آن)) ، و بعد از آن مساءله ((جلب روزی و مواد غذایی فراوان)) می باشد که از نظر ترتیب طبیعی به همان شکل که در آیه آمده ، صورت حلقه های زنجیری علّت و معلول دارد ، چرا که تا امنیّت نباشد ، کسی اطمینان به ادامه زندگی در محلّی پیدا نمی کند ، و تا این دو نباشند ، کسی علاقه مند به تولید و سرو سامان دادن به وضع اقتصادی نمی شود .

و این درسی است برای همه ما و همه کسانی که می خواهند سرزمینی آباد و آزاد و

مستقلّ داشته باشند ، باید قبل از هر چیز به مساءله ((امنیّت)) پرداخت ، سپس مردم را به آینده خود در آن منطقه امیدوار ساخت ، و به دنبال آن چرخهای اقتصادی را به حرکت در آورد . ولی این نعمتهای سه گانه مادی هنگامی به تکامل می رسند که با نعمت معنوی ایمان و توحید هماهنگ گردند ، به همین دلیل در آیات بالا بعد از ذکر نعمتهای سه گانه می گوید : (وَلَقَدْ جَآءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ) ؛ ((پیامبری از جنس آنها برای هدایتشان ماءموریت پیدا کرد)) . (۲۶۲)

۲- معنای کفران نعمت

((کفران نعمت)) تنها به این نیست که انسان ناسپاسی خدا گوید ، بلکه هر گونه بهره گیری نادرست و سوء استفاده از مواهب الهی ، کفران نعمت است . اصولاً حقیقت

کفران نعمت همین است و ناسپاسگویی در درجه دوّم قرار دارد . همان گونه که شکر نعمت به معنی صرف نعمت در راه آن هدفی است که برای آن آفریده شده ، و سپاسگویی با زبان در درجه بعد است . اگر هزار بار با زبان ((اَلْحَمْدُللّهِ)) بگویی ، ولی عملاً از نعمت سوء استفاده کنی ، کفران نعمت کرده ای !

در همین عصری که ما زندگی می کنیم ، بارزترین نمونه کفران نعمت ، به چشم می خورد ، زیرا نیروهای مختلف جهان طبیعت در پرتو هوش و ابتکار خدادادی بشر به دست انسان مهار شده ، و در مسیر منافع او به کار افتاده است ؛ اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی چهره این جهان را دگرگون ساخته ، بارهای سنگین از روی دوش انسانها برداشته

شده و بر دوش چرخهای کارخانه ها قرار گرفته است .

مواهب و نعمتهای الهی بیش از هر زمان دیگر است و وسایل نشر اندیشه و گسترش علم و دانش و آگاهی از همه اخبار جهان در دسترس همگان قرار گرفته و می بایست در چنین عصر و زمان مردم این جهان از هر نظر انسانهایی خوشبخت باشند ، هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی .

ولی به خاطر کفران نعمت و صرف کردن نیروهایی شگرف طبیعت در راه طغیان و بیدادگری و به کار گرفتن اختراعات و اکتشافات در طریق هدفهای مخرب به گونه ای که هر پدیده تازه صنعتی نخست مورد بهره برداری تخریبی قرار می گیرد و جنبه های مثبت آن در درجه بعد است .

خلاصه این ناسپاسی بزرگ که معلول دور افتادن از تعلیمات سازنده پیامبران خداست ، سبب شده که جامعه را به سوی نابودی کشانده و همه را گرفتار جنگهای مخرب منطقه ای و جهانی کرده و این همه نا امنی ها و ظلمها و فسادها و استعمارها و استثمارها را ایجاد نموده که سرانجام دامان بنیانگذارانش را نیز می گیرد)) . (۲۶۳)

۲۶- مَثَل زندگی دنیا و گیاه

(وَاضْرِبْ لَهُمْ مَّثَلَ ا لْحَیَوا ةِ الدُّنْیَا کَمَآءٍ اءَنزَلْنَهُ مِنَ السَّمَآءِ فَاخْتَلَطَ بِهِی نَبَاتُ ا لْأَرْضِ فَاءَصْبَحَ هَشِیمًا(۲۶۴) تَذْرُوهُ(۲۶۵) الرِّیَحُ وَکَانَ اللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ مُّقْتَدِرًا) . (۲۶۶)

(((ای پیامبر !) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم ؛ و به وسیله آن ، گیاهان زمین (سرسبز می شود و) در هم فرو می رود ، اما بعد از مدّتی می خشکد

؛ و بادها آن را به هر سو پراکنده می کند ؛ و خداوند بر همه چیز تواناست)) .

زن مثال زندگانی جهان

بهرشان مانند آبی که خود آن

ما فرستادیم آن را از سما

پس به آن شد مختلط نبت و گیاه

رسته شد آنچ از زمین پس بامداد

خشک و برکنده همانا شد زباد

سبز و تر نبود به گیتی مستمر

حقّ به هر چیزیست مانا مقتدر

حاصل آنکه زندگانی را مَثَل

بر گیاهی می زند ربّ اجلّ

کز زمین می روید از آب سما

پس شود بی نفع و خشک از بادها

تا شوی از زندگانی شادکام

رخت باید زود بربست از مقام (۲۶۷)

وجه تشبیه

در این آیه زندگی دنیا به آب بارانی تشبیه شده است که بر زمین ببارد و گیاهان زیادی به وسیله آن بروید و صفحه زمین را سرسبز و شاداب و به زیباترین شکلی مزیّن کند ، اما دیری نمی پاید که این طراوت و خرّمی تبدیل به ((گیاه خشک)) و کم وزن ، یعنی ((هشیم)) می شود و باد آن را به هر سو پراکنده می سازد ، چنان که گویی نبوده است !

وجه شباهت در این تشبیه ((ناپایداری زرق وبرق دنیا و زود دگرگون شدن آن)) است .

آری ، همه خوشیها ، عیش و نوشها و جوانی و کامرانی زندگی ۵۰ ۶۰ ساله دنیا ، همانند گیاهی است که بین طراوت و

شادابی و خشک شدن و نابودی آن ، چندان فاصله ای نیست .

مرحوم ((طبرسی)) می گوید :

((این مَثَل در باره متکبرانی است که به مال و ثروت خود مغرور شده و از همنشینی با تهی دستان ، خود

داری می ورزند . خداوند متعال بدین وسیله به آنها هشدار می دهد که به زرق و برق دنیا دلبستگی پیدا نکنند دنیا مورد توجّه او نیست . زندگی دنیا به گیاه سبزی می ماند که با ریزش قطرات باران می روید و سبز و خرّم می شود امّا همین که باران چند صباحی قطع شد ، می خشکد و هشیم می شود که دیگر قابل استفاده نخواهد بود)) . (۲۶۸)

یکی از نیک مردان می گوید :

وقتی مرا به کوفه کاری پیش آمد ، آنگاه که به قصر ویران شده ((نعمان بن منذر)) پادشاه حیره در ((خورنق)) و ((سدیر)) گذشتم ، ساعتی در فکر فرو رفته و عبرت گرفتم و آنگاه با حال تعجّب خطاب به آن ویرانه ها گفتم :

((اءَیْنَ سُکّانُکَ ؟ وَاءَیْنَ جِیرانُکَ ؟ وَاءَیْنَ اءَمْوالُکَ ؟ وَاءَیْنَ خَدَمُکَ ؟ ؛ ساکنانت کجایند ؟ همسایگانت کجا رفتند ؟ اموالت چه شد ؟ خدمتگذارانت چه شدند ؟ !)) در این هنگام صدایی از هاتفی شنیدم که می گفت :

((اءَفْناهُمْ حَدَثانُ الدُّهُورِ وَالْحُقُبِ وَاءَهْلَکَهُمُ الْمَصائِبُ وَالنُّوبُ ؛ (۲۶۹) رویدادهای روزگار آنها را از بین برد و مصائب و حوادث نابودشان کرد)) .

در تفسیر کشف الاسرار منسوب به خواجه عبداللّه انصاری ذیل آیه مورد بحث آمده است :

((سلمان فارسی ، هرگاه به خرابه ای می گذشت در آن توقف می کرد و با حالت تضرّع و ناله رفتگان آن منزل را یاد می کرد و می گفت :

کجایند آنهایی که این بنا را بر پا نهادند ! دل بدادند و مال و جان در باختند تا آن غرفه

ها را بیاراستند چون دل بر آن نهادند و چون گل بر باد بشکفتند و از باد بریختند و در گل خفتند !)) .

می گوینـد روزی ((خالـد بن ولیـد)) از دختر ((نعمان بن منـذر)) پرسـید : ((چگونه شـما از اوج عزّت و شوکت ، به خواری و ذلّت افتاده ایـد ؟ گفت : خلاصه سـخن آن که روزی آفتاب بر آمـد که هر رونـده و آرمنـده در ((خورنق)) و ((سـدیر)) زیر دست ما بود ، امّا همین که آفتاب غروب کرد چنان شدیم که هر کس مارا می دید دلش به حال ما می سوخت)) . (۲۷۰)

از عبدالملک بن عمیر نقل شده است که می گوید :

((من سـر امام حسـین علیه السّلام را در قصر ((دارالاماره)) که در مقابل عبیداللّه بن زیاد علیه اللعنه نهاده شده بود دیدم و سر عبیداللّه را در مقابل مختار و سر مختار را نزد مصعب بن زبیر و سر مصعب را در مقابل عبدالملک بن مروان مشاهده کرده ام و این همه را در مدّت دوازده سال دیده ام)) . (۲۷۱)

از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود :

((مَـا امْتَلاََتْ دارٌ حَبْرَةً الا امْتَلَاَتْ عَبْرَةً وَما کانَتْ فَرْحَةٌ اِلّا یَتْبَعُها تَرْحَه ؛ پر نشـد خانه ای از سـرور مگر آنکه پر شـد از باریـدن اشک و نمی باشد سروری مگر آنکه دنبال او خواهد بود حزنی)) .

هرگز به باغ دهر گیاهی وفا نکرد

هرگز زدست چرخ خدنگی خطا نکرد

خیّاط روزگار به بالای هیچکس

پیراهنی ندوخت که آن را قبا نکرد (۲۷۲)

نکته ها :

۱- زرق و

برق ناپایدار

((قرآن مجید در آیه مورد بحث ، حقایق عمیق عقلی را که شاید درک آن برای بسیاری از مردم به آسانی امکان پذیر نیست ، با ذکر یک مثال زنده و روشن در آستانه حسّ آنها قرار می دهد .

به انسانها می گوید :

آغاز و پایان زندگی شما همه سال در برابر چشمانتان تکرار می شود ، اگر شصت سال عمر کرده اید ، شصت بار این صحنه را تماشا نموده اید .

در بهاران گامی به صحرا بگذارید و آن صحنه زیبا و دل انگیز را که از هر گوشه اش آثار حیات و زندگی نمایان است بنگرید ، در پاییز نیز به همان صحرای سر سبز فصل بهار گام بگذارید و ببینید چگونه آثار مرگ از هر گوشه ای نمایان است .

آری ، شما هم یک روز کودکی بودید همچون غنچه نوشکوفه ، بعد جوانی می شوید همچون گلی پر طراوت ، سپس پیر و ناتوان می شوید ، به مانند گلهای پژمرده و خشکیده و برگهای زرد و افسرده و سپس طوفان اجل ، شما را درو می کند و بعد از چندصباحی خاکهای پوسیده شما به کمک طوفانها به هر سو پراکنده می گردد)) . (۲۷۳)

تازه ، این در صورتی است که آدمی عمر طبیعی خود را طی کند ، ولی اگر چنانچه در معرض مرگهای ناگهانی از قبیل زلزله ها ، تصادفها ، سرطانها ، سکته ها که در این زمان خیلی رایج است ، قرار گیرد ، حسابش معلوم است ، چنانکه مثل آن در سوره یونس ، آیه ۲۴ (مَثَل ۱۷) گذشت که

زندگی دنیا را به آب بارانی تشبیه کرده که بر زمین فرو ریزد و گیاهان گوناگونی از آن بروید و همین که این گیاهان سرسبز شده و صفحه زمین را زینت بخشیده اند ، ناگهان سرما و یا صاعقه ای بر آن اصابت نموده ، چنان نابودش می کند که گویی از اصل نبوده است .

به هر صورت زندگی دنیا چه راه طبیعی خود را طی کند و چه نکند ، دیر یا زود دست فنا دامانش را خواهد گرفت .

۲- عوامل غرور شکن

بسیاری از مردم هنگامی که به مال و مقام می رسند ، مغرور می شوند و این ((غرور)) دشمن بزرگی برای سعادت انسانهاست . لذا قرآن که یک کتاب عالی تربیتی است ، از طرق مختلف برای درهم شکستن این دشمن درون استفاده می کند : گاه فنا و نیستی و ناپایدار بودن سرمایه های مادی را مجسّم می کند (مانند آیه مورد بحث) . گاه هشدار می دهد که همین سرمایه های شما ممکن است دشمن جانتان شود ؛ چنانکه در سوره توبه آیه ۵۵ می فرماید : ((فزونی اموال و اولاد آنها تو را در شگفتی فرو نبرد ، خدا می خواهد آنها را به وسیله آن در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند)) گاهی با ذکر سرنوشت مغروران تاریخ ، همچون ((قارونها)) و ((فرعونها)) به انسانها بیدار باش می دهد . گاهی دست انسان را گرفته و به گذشته زندگی او ، یعنی زمانی که نطفه بی ارزش

و یا خاک بی مقداری بود ، می برد و یا آینده او را که

نیز همین گونه است ، در برابر چشمانش مجسّم می سازد تا بداند درمیان این دو ضعف و ناتوانی ، غرور ، کار احمقانه ای است . (۲۷۴)

قرآن کریم می فرماید :

- (فَلْيَنظُرِ الْإِنسَنُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِن مَّآءٍ دَافِقٍ) ؛ (۲۷۵) ((انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است ! (او) از یک آب جهنده آفریده شده است)) .

و در آیه دیگر این چنین می فرماید :

(اءَيَحْسَبُ الْإِنسَنُ اءَن يُتْرَكَ سُدًى اءَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَى ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى) ؛ (۲۷۶) ((آیا انسان می پندارد که بی هدف رها می شود ؟ ! آیا او نطفه ای از منی که در (رحم) ریخته می شود ، نبود ؟ ! سپس به صورت خون بسته شد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت)) .

بنابراین یکی ازراههای درهم شکستن ((خوی شیطانی غرور)) ، این است که آدمی هرگاه به قدرت ومقام وثروتی می رسد ، وضعیّت گذشته خویش را به یاد آورد . چنانکه بعضی از عالمان وارسته برای این که مبادا دچار غرور علم و یا مقام شوند ، از این شیوه قرآنی برای تهذیب و تربیت خود استفاده می کردند . در حالات ((شیخ جعفر کاشف الغطاء)) نوشته اند :

گاهی به هنگام مناجات خود در دل شب ، خطاب به خویشتن می گفت :

((كُنْتَ جُعَيْفِراً ، ثُمَّ صِرْتَ جَعْفَراً ، ثُمَّ الشِّيْخ جعفر ، ثُمَّ شَيْخَ الْعِراقِ ، ثُمَّ رئيس الْاسلامِ ؛ (۲۷۷) تو جعفر کوچولو بودی ، سپس جعفر شدی ، بعد شیخ جعفر

، بعد از آن شیخ العراق وآنگاه به شیخ الاسلام مشهور گشتی)) . ؛ یعنی اینها همه مرحله به مرحله به عنایت خدا شامل حالت شده ، و مبادا تو اوائلت را فراموش کنی و دچار غرور شوی .

مقام علمی مرحوم ((کاشف الغطاء)) در فقه به گونه ای بود که از خودش نقل شده که می گفت : ((اگر همه کتب فقه را بشویند ، من از حفظ از طهارت تا دیات (که متجاوز از پنجاه کتاب فقهی است) را می نویسم)) . (۲۷۸) این فقیه نامدار با آن مقام بلند علمی اش ، چنان

متواضع و فروتن بود که گفته اند : ((با تحت الحنک عمامه خود غبار نعلین سیّد مهدی بحرالعلوم را پاک می کرد)) . (۲۷۹)

در حالات ((ایاز)) نوشته اند که وی نخست خارکن بود ، به تدریج کارش بالاگرفت تا جایی که یکی از نزدیکان و مشاوران مخصوص و مورد اعتماد ((سلطان محمود)) شد . برای اینکه مقام و ریاست او را مغرور نکند ، ((چارق)) و ((پوستین)) دوران فقر و فلاکتش را در حجره ای آویخته بود و هر روز به تنهایی در آن حجره می رفت و به آن چارق و پوستین کهنه می نگریست .

حسودان و سخن چینان به سلطان محمود گزارش دادند که : ((ایاز)) زر و سیم و جواهرات سلطان را در حجره ای نهاده و در آن را محکم بسته و هیچ کس را به درون آن راه نمی دهد . سلطان محمود عدّه ای از امیران را ماءمور بازرسی حجره ایاز کرد و آنان در نیمه شب مشعل

به دست و شادی کنان به سوی آن حجره روانه شدند .

ایاز هم برای پنهان داشتن این راز ((پوستین و چارق)) که مبادا دنیا پرستان او را متّهم به جنون و یا سالوس گری کنند ، قفل بسیار سختی برای در آن حجره انتخاب کرده بود . بالاـ خره آن ماءموران با کوشش تمام و حرص و آز و هوس فراوان در حجره را باز کردند و چیزی در آن جز یک جفت چارق دریده و یک پوستین کهنه نیافتند .

گفتند : ممکن است جواهرات را در کف حجره دفن کرده باشد ، لذا زمین را کندند ، چیزی پیدا نکردند و سرانجام خسته و کوفته و غبار آلود و شرمنده و سر افکنده به حضور سلطان آمدند !

((مولوی به طرز زیبایی این قصه را ترسیم نموده وخلاصه اش چنین است که می گوید :

از منی بودی منی را واگذار

ای ایاز آن پوستین را یاد آر

آن ایاز از زیرکی انگیخته

پوستین و چارقش آویخته

می رود هر روز در حجره خلا

چارقت این است منگر در علا(۲۸۰)

شاه را گفتند او را حجره ایست

اندر آنجا زرّ و سیم و خمره (۲۸۱)ایست

راه می ندهد کسی را اندر او

بسته می دارد همیشه آن در او

شاه فرمود ای عجب آن بنده را

چیست خود پنهان و پوشیده زما

پس اشارت کرد میری را که رو

نیم شب بگشای در ، در حجره شو

هرچه یابی مر تورا یغماش کن

سرّ او را بر ندیمان فاش کن

نیمه شب آن میر با سی معتمد

در گشادِ حجره او رای زد

مشعله برکرده چندین پهلوان

جانب حجره روانه شادمان

آن امیران بر در حجره شدند

طالب گنج و زر و

خمره بدند

قفل را بر می گشادند از هوس

با دو صد فرهنگ و دانش چند کس

زانکه قفل صعب بر پیچیده بود

از میان قفلها بگزیده بود

نی ز بخل سیم و مال زرّ خام

از برای کتم آن سرّ از عوام

که گروهی بر خیالی برتنند

قوم دیگر نام سالوسم کنند(۲۸۲)

پیش با همّت بود اسرار جان

از خسان محفوظ تر از لعل کان (۲۸۳)

زر به از جانست نزد ابلهان

زر نثار جان بود پیش شهان

می شتابیدند تفت از حرص زر

عقلشان می گفت : هان آهسته تر(۲۸۴)

حجره را با حرص و صد گونه هوس

بازکردند آن زمان آن چند کس

اندر افتادند در هم ز ازدحام

همچو اندر دوغ گندیده هوام

عاشقانه در فتد در کرّ و فرّ

خوردن امکان نیّ و بسته هر دو پر(۲۸۵)

بنگریدند از یسار و از یمین

چارق بدریده بودو پوستین

جمله گفتند این مکان بی بوش نیست

چارق اینجا جز پی روپوش نیست (۲۸۶)

هین بیاور سیخهای تیز را

امتحان کن حفره و کاریز(۲۸۷) را

هر طرف کندند و جستند آن فریق

حفره ها کردند و گوهای (۲۸۸) عمیق

حفرهاشان بانگ می زد آن زمان

کندهای خالئیم ای گندگان (۲۸۹)

زان سگالش (۲۹۰) شرم هم می داشتند

کندها را باز می انباشتند

جمله در حیلت که چه عذر آورند

تا از این گرداب جان بیرون برند

عاقبت نومید دست و لب گزان (۲۹۱)

دستها بر سر زنان همچون زنان (۲۹۲)

۲۷– مَثَل مگس

(يَّاَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُواْ لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُواْذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُواْ لَهُ وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ) . (۲۹۳)

((ای مردم ! مَثَلی زده شده است ، گوش به آن فرا دهید : کسانی را که غیر از خدا می خوانید ، هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند ،

هرچنـد برای این کار دست به دست هم دهند ! (نه تنها توان آفریدن مگس را ندارند بلکه) هرگاه مگس چیزی از آنها برباید نمی توانند آنرا باز پس گیرند ! هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان ، هم آن معبودان) !)) .

اءیُّها النّاس این مثلها شد زده

در پرستش مر بُتان را نیک و به

بشنوید آنرا مر آنان را شما

که همی خوانید از غیر خدا

نافرینند آن به هرگز یک ذُباب

مجتمع چندار که گردند از شتاب

ور رباید زان بُتان چیزی مگس

نی توانند آن که تا گیرند پس

طالب و مطلوب بس باشند سُست

هم ذباب و هم بتان یعنی نه (۲۹۴) چست (۲۹۵)

وجه تشبیه

خداوند متعال در این مثل ، شدّت ضـعف و ناتوانی بتان و بت پرستان را ترسیم نموده ، می فرماید : این بتهایی که شما آنها را معبود خود قرار داده ایـد و آنهـا را حـاکم بر سـرنوشت خویش و حلاّ ل مشـکلات خود می دانیـد ، هرگز نمی توانـد موجود ضعیفی همچون ((مگس)) بیافریننـد ، هرچنـد بتها و همه معبودهای بی جان و جانـدار همچون فرعونها و نمرودها و حتی همه دانشـمندان و متفکّران و مخترعان دست به دست هم بدهند ، قادر بر آفرینش مگسـی نیسـتند ، نه تنها توان این کار را ندارند ، بلکه اگر مگسی چیزی از آنها برباید ، نمی توانند آنرا باز پس گیرند .

مگس در ادبیات ، ((ضرب المثل)) ضعف و ناتوانی است چنان که می گویند : مگسی را که تو پرواز دهی ، شاهین است .

ای مگس عرصه سیمرغ نه

جولانگه توست

عِرض خود می بری و زحمت ما می داری

به هر صورت ، مثل مگس بیانگر ضعف و ناتوانی مخلوقات و قدرت و توانایی خالق یکتاست .

در روایت است که روزی ((منصور عباسی)) حضور امام صادق علیه السّلام نشسته بود و مگسی روی صورت (یا بینی) منصور نشست ، منصور آن را از خود دور کرده دو باره آمد ، باز هم آن را راند ، بار سوّم آمد ، باز هم ردّش کرد (تا آن جا که مگس خشم منصور را بر انگیخت) رو کرد به امام صادق علیه السّلام و گفت : خدا مگس را برای چه آفرید ؟ امام در پاسخ فرمود :

((لِیُذِلَّ بِهِ الْجَبّارینَ ؛ مگس را برای این آفرید که به وسیله این موجود ضعیف غرور جبّاران و متکبران را در هم بشکند و پوزه آنان را به خاک بمالد)) . (۲۹۶)

یعنی انسانی که در برابر موجود ضعیفی همچون مگس ، ناتوان و عاجز است ، غرور و تکبر در او چه معنا دارد !

((شیخ عطّار)) ، این حالت ضعف و ناتوانی انسان را در قالب اشعار زیبایی چنین ترسیم نمود

برِ دیوانه بی دل شد آن شاه

که ای دیوانه ، از من حاجتی خواه

چو خورشید است چرخ تاج بخش ام

چرا چیزی نخواهی تا ببخشم ؟

به شه دیوانه گفت ای خفته در ناز

مگس را دار امروزی زمن باز

که چندان این مگس بر من گزیده است

تو گوئی در جهان جز من ندیده است

شهش گفتا که این کار ، آن من نیست

مگس در حکم و در فرمان من نیست

بدو دیوانه گفتا ، رخت بردار

که تو عاجزتری

از من به صد بار

چو تو بر یک مگس فرمان نداری

برو شرمی بدار از شهریاری (۲۹۷)

صاحب تفسیر ((کشف الاسرار)) می گوید :

((خداوند متعال مگس را ضعیف و گستاخ آفریده و شیر را قویِ رمنده خلق کرده است . اگر آن وقاحت و گستاخی که در مگس است در شیر می بود ، هیچ کس روی زمین از زخم وی در امان نبود . لیکن به کمال حکمت و نفاذ قدرت هر چیز را سزای خویش بداد و با ضعف مگس وقاحت سزا بود و با قدرت شیر نفرت و رمندگی سزا بود . هر چیز به جای خویش آفرید و به سزای خویش بداشت)) . (۲۹۸)

سعدی می گوید :

گربه مسکین اگر پر داشتی

تخم گنجشک از زمین برداشتی

آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی

آدمی را نزد خود نگذاشتی (۲۹۹)

پاسخ به یک سؤ ال

((ممکن است در اینجا گفته شود که انسان امروز با نیروی علم و دانش خود توانسته است اختراعاتی کند که به مراتب از یک مگس برتر و بالاتر است ؛ وسایل نقلیه

سریع السیر و بادپیمایی ساخته که در یک چشم بر هم زدن مسافت زیادی را طی می کند . مغزهای الکترونیکی دقیقی را اختراع کرده که پیچیده ترین معادلات ریاضی را در یک لحظه حلّ می نماید ، آیا این گفت و گوها در باره انسان عصر مانیز صادق است ؟

در پاسخ می گوییم : ساختن این وسائل محیّر العقول بدون شک ، دلیل بر پیشرفت فوق العاده صنایع بشر است ، امّا همه اینها در برابر مساءله آفرینش یک موجود زنده و خلقت حیات ، مسائلی ساده

و پیش پا افتاده است . اگر کتبی را که در باره فیزیولوژی موجودات زنده و فعالیّتهای بیولوژیکی و حیاتی یک حشره کوچک ، مانند مگس بحث می کند ، به دقت بررسی کنیم ، خواهیم دید که ساختمان مغز یک مگس و سلسله اعصاب و دستگاه گوارش او به مراتب از ساختمان مجهّزترین هواپیماها برتر است و اصلاً قابل مقایسه با آن نیست .

اصولاً ((مساءله حیات)) و حس و حرکت موجودات زنده و نموّ و تولید مثل آنها هنور به صورت معمّایی در برابر دانشمندان قرار گرفته است ؛ و ریزکاریها و ظرافتهایی که در ساختمان این موجودات به کار رفته ، خود معمّاهای دیگری است معمّاهایی که هنوز به هیچ وجه حلّ نشده .

به گفته دانشمندان علوم طبیعی چشمهای فوق العاده کوچک بعضی از همین حشرات ، خود مرکب از صدها چشم است ! یعنی همان چشمی را که مابه زحمت می بینیم و شاید به اندازه یک سر سوزن بیش نیست ، از چند صد چشم کوچکتر تشکیل یافته که مجموعه آنها را ((چشم مرکب)) می نامند ! به فرض که انسان بتواند از مواد بی جان سلّول زنده ای بسازد ، چه کسی می تواند صدها چشم کوچک که هر کدام از آنها خود دارای دوربین ظریف و طبقات و دستگاههایی است ، در کنار هم بچیند و رشته ارتباطی آنها را در مغز حشره پیوند دهد و اطلاعات را به وسیله آنها به مغز حشره منتقل سازد و حشره بتواند در موقع مناسب ، عکس العمل نسبت به حوادثی که اطراف او می گذرد نشان دهد

؟

آیا اگر همه انسانها جمع شوند ، قدرت بر آفرینش چنین موجود ظاهراً ناچیز امّا در واقع بسیار پیچیده و اسرار آمیز را خواهند داشت ؟ ! و باز به فرض انسان همه این مسائل را عملی سازد ، ولی آیا می توان نام آن را خلقت گذاشت ؟ یا ترکیب و ((مونتاژی)) است از وسایل موجود در همین جهان آفرینش ؟ آیا کسانی که قطعات پیش ساخته اتومبیلی را به هم مونتاژ می کنند ، مخترع محسوب می شوند و نام عمل آنها را ابداع و اختراع می توان گذاشت ؟)) . (۳۰۰)

۲۸- مَثَل چراغ و چراغدان

(اللَّهُ نُورُ السَّمَوَا تِ وَالأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِی کَمِشْکَوا ةٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ کَاءَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَرَکَهٍ زَیْتُونَةٍ لا شَرْقِیَّةٍ وَلاَغَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَی نُورٍ یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِی مَن یَشَآءُ وَیَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ) . (۳۰۱)

((خداوند نور آسمانها وزمین است ، مَثَل نورخداوند همانند چراغدانی است که درآن چراغی (پرفروغ) باشد ، آن چراغ در حُبابی قرارگیرد ، حبابی شفّاف ودرخشنده همچون یک ستاره فروزان ، این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی ؛ (آن چنان روغنش صاف و خالص است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود ؛ نوری است برفراز نوری وخدا هرکس را بخواهد به نور خود هدایت می کند وبرای مردم مثلهامی زند وخداوند به هرچیزی داناست)) .

حق بود نور سماوات و زمین

آفرینش جمله زاو روشن

جبین

هر کسی نوعی کند تعبیر نور

زین یکی کاشیا ز وی دارد ظهور

او پدید آرنده ارض و سماست

مر منوّر ماسوی را در ضیاست

لیک بر تعبیر ارباب شهود

نور نبود جز به معنای وجود

اوست یعنی عین هستی بی غلوّ

هستئی نبود به جز هستی او

هستی اشیاء نمود است و حباب

چون شکست آن نیست چیزی غیر آب

کن ز هست عارضی صرف نظر

بین چه ماند بعد از او باقی دگر

بس دقیق است اندکی کن التفات

حقّ بود پاک از نشان ممکنات

هستی حق نی که با اشیاء یکی است

بلکه اشیاء جز نمودی هیچ نیست

وصف نور هستی حقّ در مثال

همچو مشکات است بی نقص و زوال

واندران باشد چراغی در وضوح

چون جسد کان روشن است از نور روح

و آن حواس آمد منافذ کز درون

روشنی روح از آن تابد برون

در زجاجه باشد آن مصباح نور

یعنی آن قلب منوّر در ظهور

که زنور روح باشد متّصل

همچو قندیل از چراغ مشتعل

روشن او ، زان شعله تابنده است

غیر خود را روشنی بخشنده است

باشد آن قندیل پر ضوء و بها

چون بزرگ استاره اندر سما

مر فروزان گشته آن روشن چراغ

از درختی کوست زیتون در سراغ

پس مبارک باشد آن نیکو شجر

هم کثیر النفع در دُهْن و اثر

نفس قدسیه است مانا آن درخت

در فضای قلب بر گسترده رخت

شرقی و غربی نباشد بلکه آن

هست او خود این و آن را در میان

بین شرق روح و غرب جسم او

باشد اندر کرّ و فرّ و های و هو

نه وجودش واجب آمد نه محال

شد به لا شرقی و لاغربی مثال

هستش اخلاق و عمل نفع و ثمر

و آن کمالات و ترقّی در اثر

هم دگر نور وجود و نور عقل

هست از نور علی نورت به نقل

یا که هم بر نور

استعداد خود

آن کمال حاصلت افزوده شد

می نماید حق به نور خویشتن

هرکه را خواهد هدایت بر علن

حق مثلها را زند هر جابه جاش

می کند معقول را محسوس و فاش

تا که در یابند مردم از مثل

آنچه مقصود است بی نقص و خَلَل

حقّ به هر چیزی است دانا بالتّمام

داند آنچه کرده خلق از هر مقام (۳۰۲)

وجه تشبیه

در این آیه شریفه ، نور الهی که همان نور ((هدایت و ایمان)) است به ((چراغدانی)) تشبیه شده است که در آن ((چراغی پر فروغ)) باشد و آن چراغ در ((شیشه ای بلورین)) قرار گیرد و با روغنی صاف و خالص یعنی ((روغن درخت زیتون)) افروخته شود .

بدین ترتیب ((چهار عامل)) برای استفاده کامل از نور چراغ ذکر شده است :

۱ ((مشکاه)) ، یعنی چراغدان و محفظه ای که در قدیم معمول بود و چراغها را برای محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان در آن می نهادند .

۲ ((زُجاجه)) ، یعنی شیشه بلورین و حبابی که روی چراغ گذاشته می شد تا هم شعله را محافظت کند و هم گردش هوا را از طرف پایین به بالا تنظیم نماید تا بر نور و روشنایی شعله بیفزاید .

۳ ((مصباح)) ، یعنی خود چراغ که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است .

۴ ((مادّه انرژی زا)) ، که عبارت است از همان روغن درخت مبارک زیتون .

جمله (يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ) اشاره به همين مادّه انرژى زاى فوق العاده مستعدّ براى چراغ است . چرا که ((روغن زيتون)) از درخت پر

بار و پر برکتی گرفته شود ، یکی از بهترین روغنها برای اشتعال است ، آن هم درختی که نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند و در نتیجه میوه آن نمی رسیده و نیمه نارس و روغنش ناصاف گردد ، بلکه تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد تا هم میوه اش کاملاً رسیده باشد و روغنش صاف و خالص شود .

((نور ایمان)) که در قلب مؤ منان است ، دارای همان ((چهار عملی)) است که در یک چراغ پرفروغ موجود است :

((مصباح)) ، همان شعله های ایمان است که در قلب مؤ من آشکار می گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می شود .

((زجاجه)) ، و حباب ، قلب مؤ من است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند .

((مشکات)) ، سینه مؤ من و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیّت و آگاهی و علوم و افکار اوست که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می دارد .

((شجره مبارکه زیتونه)) ، همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا و پاکی می باشد و ایمان مؤ منان به وسیله آن شعله ور و پر بار می گردد .

درحقیقت این ((نور خدا)) می باشد ؛ همان ((نوری)) است که آسمانها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤ منان سر برآورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می

کند .

دلائلی را که از عقل و خرد دریافته اند ، با نور وحی آمیخته می شود و مصداق ((نورٌ علی نورٍ)) می گردد .

و هم در این جا است که دلهای آماده و مستعدّ به این نور الهی هدایت می شوند و مضمون (یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِی مَن یَشَآءُ) در مورد آن محقّق می شود .

بنـا بر این برای حفظ این نور الهی (نور هـدایت و ایمان) مجموعه ای از معارف و آگاهیها و خود سازیها و اخلاق لازم اسـت که همچون ((مشکاتی)) این ((مصباح)) را حفظ کند .

ونیزقلب مستعد وآماده ای می خواهدکه همچون ((زجاجه)) برنامه آن را تنظیم نماید .

و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون (شَجَرَهٍ مُّبَرَکَهٍ زَیْتُونَهٍ) به آن انرژی بخشد .

و این ((نور وحی)) بایـد از آلودگی به گرایشـهای مـادّی و انحرافی شـرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کـدورت آن می شود ، برکنار باشد . آن چنان صاف و زلال و خالی از هر گونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند و مصداق (یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیَّءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ) (۳۰۳) گردد .

هرگونه تفسـیر به راءی و پیشداوریهای نادرست و اعمال سـلیقه های شخصی و عقیده های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هر گونه خرافات که محصول این (شجره مبارکه) را آلوده کند ، از فروغ این چراغ می کاهد و گاه آن را خاموش می سازد .

این است مثالی که خداوند در این

آیه برای ((نور خود)) بیان کرده و او از همه چیز آگاه است .

از آنچه در بالا ذکر شده ، این نکته روشن می شود که اگر در روایات ائمه معصومین علیهم السّلام در تفسیر این آیه رسیده است ((مشکاه)) گاهی به قلب پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ((مصباح)) نور علم و ((زجاجه)) وصیّ او ، علی علیه السّلام و ((شجره مبارکه)) به ابراهیم خلیل که ریشه این خاندان از اوست و جمله ((لاشرقیه و لاغربیه)) به نفی گرایشهای یهود و نصارا تفسیر شده است ، در حقیقت چهره دیگری از همان ((نور هدایت و ایمان)) و بیان مصداق روشنی از آن است ، نه این که منحصر به همین مصداق باشد .

و نیز اگر بعضی از مفسّران این نور الهی را به ((قرآن)) یا ((دلایل عقلی)) یا ((شخص پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم)) تفسیر کرده اند آن نیز ریشه مشترکی با تفسیر بالا دارد . (۳۰۴)

نکته ها :

بخشی از نکات در ضمن بیان وجه تشبیه ، آورده شد ، امّا ذکر چند روایت برای تکمیل این بحث لازم است :

۱ در کتاب ((روضه کافی)) از امام باقرعلیه السّلام در تفسیر آیه ((نور)) روایت شده که فرمود :

((مشکات قلب محمّدصلی اللّه علیه و آله و سلّم)) است و مصباح نور علم و زجاجه علی علیه السّلام است که بعد از رحلت پیامبر این مصباح در آن قرار گرفت)) . (۳۰۵)

۲ در حدیث دیگری از امام باقرعلیه السّلام وارد شده

که فرمود :

((مشکاه ، نور علم در سینه پیامبر است و زجاجه سینه علی است و نورٌ علی نورٍ

امامانی از آل محمّدصلی اللّه علیه و آله و سلّم هستند که یکی بعد از دیگری می آیند و مؤ یّد به نور علم و حکمتند و این رشته از آغاز خلقت تا پایان جهان ادامه داشته و دارد ، اینها همان اوصیایی هستند که خداوند آنان را خلفای خود در زمین و حجّت خویش بر بندگانش قرار داده است و در هیچ عصر و زمانی صفحه روی زمین از آنها خالی نبوده است)) . (۳۰۶)

۳ در حدیث دیگری از امام صادق علیه السّلام :

((مشکات به فاطمه علیها السّلام و مصباح به حسن علیه السّلام و زجاجه به حسین علیه السّلام تفسیر شده است)) . (۳۰۷)

البته همان گونه که قبلاً اشاره شد ، آیه شریفه مفهوم وسیعی دارد که هر یک از روایات مذکور بیان مصداق روشنی از آن است و بین آنها هیچ گونه تضادی نیست .

۴ در آیه مورد بحث ، درخت زیتون به عنوان ((شجره مبارکه)) (درخت پربرکت) توصیف شده است که دارای خواص و منافع ویژه ای است .

دانشمندان گیاه شناس می گویند : از درخت زیتون محصولی به دست می آید که از مفیدترین و پر ارزش ترین روغنهاست و برای سلامت بدن بسیار مفید و مؤ ثّر است .

از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرمود :

((كُلُوا الزَّيْتَ وَاءَدْهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَهٍ ؛ از روغن زیتون هم برای خوردن و هم برای چرب

کردن بدنتان استفاده کنید ، زیرا آن از درخت پر برکت تولید می شود)) . (۳۰۸)

از ابن عباس نقل شده است که می گوید :

((این درخت (زیتون) تمام اجزایش مفید و سودمند است حتی در خاکستر آن نیز فائده و منفعتی است (که برای شستن ابریشم به کار می رود) و اوّلین درختی است که بعد از طوفان نوح علیه السّلام رویید و پیامبران در حقّ آن دعا کرده اند که درخت پر برکتی باشد)) . (۳۰۹)

۲۹- مَثَل سراب و ظلمات

(وَالَّذِینَ کَفَرُوَّا اءَعْمَلُهُمْ کَسَرَابِ(۳۱۰) بِقِیعَهٍ(۳۱۱) یَحْسَبُهُ الظَّمَانُ(۳۱۲) مَآءً حَتَّیَ إِذَا جَآءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیًّا وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّلهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِیعُ الْحِسَابِ اءَوْ کَظُلُمَتٍ فِی بَحْرٍ لُّجِّیٍّ(۳۱۳) یَغْشهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِی مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِی سَحَابٌ(۳۱۴) ظُلُمَتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَ آ اءَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَرلَهَا وَمَن لَّمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ) . (۳۱۵)

((و کسانی که کافر شدند ، اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر ، که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد ، اما هنگامی که به سراغ آن می آید ، چیزی نمی یابد ! و خدا را نزد آن می یابد ! که حساب او را به طور کامل می دهد و خداوند سریع الحساب است ! یا همچون ظلماتی است در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانیده ، و بر فراز آن موج دیگری ، و بر فراز آن ابری تاریک است ؛ ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگری آنگونه که هر گاه دست خود را خارج کند ، ممکن نیست آن را ببیند ! و کسی که خدا نوری

برایش قرار نداده ، نوری برای او نیست)) .

وآن کسان که نگرویدند از بتر

هست اعمال نکوشان سربه سر

چون سرابی بر زمین صاف و راست

تشنه پندارد که آب آن بی خطاست

پس چو آرد سوی او از دور رو

می نیابد چیزی اندر جستجو

نزد خود یابد خدا را در عذاب

کش تمام آرد جزا را در حساب

حق نماید هر حسابی را به زود

تا عملها چیست در یوم الورود

یا بود کردار نیک آن فریق

همچو در تاریکی بحری عمیق

که بپوشد روی آن را موجها

فوق هم ، اندر حضیض و اوجها

فوق آن باشد سحابی در هجوم

که شود زآن ستر انوار نجوم

بعضی از آن تیرگیهای چنان

فوق بعض دیگر آمد در مکان

پس کسی که اندر میان آن ظُلَم

مانده باشد غرق اندر موج و یمّ(۳۱۶)

دست خود را چون برون آرد به پیش

نیست نزدیک آنکه بیند دست خویش

هر که او را می نگرداند اله

نوری ، او را نیست نور ، از هیچ راه

نیست یعنی رهنمایی یا رهی

عقل روشن یا که قلب آگهی (۳۱۷)

وجه تشبیه

خداوند متعال در آیات گذشته ، ویژگیهای ایمان و مؤ منان را در قالب مثل ((نور)) ترسیم نموده است و به دنبال آن برای تکمیل بحث و مقایسه میان ((نور)) و ((ظلمت)) و ((ایمان)) و ((کفر)) ، حالات کافران و منافقان را در ضمن دو مثال مجسّم فرموده است .

در مثل اوّل ، اعمال آنان را به ((سراب)) و آب نمایی تشبیه کرده است که انسان تشنه در ((کویر)) آن را از دور آب می پندارد و به سراغ آن می رود ، ولی هر چه به دنبال آن می رود ، چیزی نمی یابد .

وجه تشبیه در این مثل ((پندار بیهوده و حسرت و ناکامی)) است ؛ یعنی همان گونه که انسان تشنه در کویر خشک و بی آب ، سراب را از دور آب می پندارد و در پی آن می رود ، وقتی به آنجا می رسد چیزی نمی یابد ، حسرت زده و ناکام می ماند ، کافران و منافقان نیز ، عمل خود را نیک می پندارند ، و گمان می برند در برابر آن پاداشی دارند ، امّا وقتی مرگشان فرا می رسد و به پیشگاه خدا می روند ، اثری از اعمال خود نمی بینند ، ماءیوس و ناکام می گردند و حسرت می خورند که چرا عمرشان را بیهوده در جهت اعمال سرابی تلف نموده اند .

در ضمن فرا رسیدن مرگ و در حال ناکامی به پیشگاه خدا رفتن ، به رسیدن بر ((سراب)) تشبیه گردیده است .

خداوند در باره اعمال کافران و منافقان می فرماید :

(. . . كَذَا لِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ اءَعْمَلَهُمْ حَسَرَا تٍ عَلَيْهِمْ . . .)(۳۱۸) ؛ ((این چنین خداوند اعمال آنها را به صورت حسرت زایی به آنان نشان می دهد)) .

از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که می فرماید : ((این آیه در باره افرادی است که اموال خود را بیکار می گذارند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند و نسبت به آن بخل می ورزند و آنگاه از دنیا می روند ، و آن اموال را برای کسانی به ارث می گذارند که آنها آن را یا در راه طاعت خدا صرف

می کننـد و یـا در جهت معصـیت الهی ، اگر در راه طـاعت خـدا خرج کننـد ، صاحب مال در قیامت می بینـد که مال او میزان عمل دیگری را سـنگین و ارزشـمند کرده است ، حسـرت می خورد ، که چرا خودش آن را در راه خدا صرف نکرده است (تا امروز از مهلکه عذاب نجاتش دهد) . و اگر مالش را در مسـیر معصـیت خدا صـرف کنند ، (بازهم بر حسرت و عذابش افزوده می شود) که مال او ورثه را در نافرمانی خدا کمک و تقویت کرده است)) . (۳۱۹)

در مثـل دوّم ، اعمـال کـافران ، به ظلمتهـایی تشبیه شـده که در یک اقیانوس پهناور قرار گرفته و موج آن را پوشانـده و بر فراز موج ، موج دیگری است و بر فراز آن ، ابر تـاریکی قرار دارد . به این ترتیب سه ظلمت بر روی هم متراکم شـده است : ظلمت اعماق آب ، ظلمت امواج خروشان و ظلمت ابر تاریک .

بـدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیکترین اشیا ، قابـل رؤ یت نخواهـد بود ، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشـمش بیاورد ، آن را نمی بیند ؛ (إِذَ آ اءَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَرلَهَا) .

بعضـی از مفسـران گفته انـد : این ظلمتهـای سه گـانه ای که افراد بی ایمـان در آن غوطه ورنـد ، عبارتنـد از : ((ظلمت اعتقـاد غلط)) ، ((ظلمت گفتار نادرست)) و ((ظلمت کردار بد)) ؛ و به تعبیر دیگر ، اعمال افراد بی ایمان هم از نظر زیر بنا و عقیدتی تاریک است و هم از نظر رفتار

و اخلاق ظاهرى .

بعضى ديگر گفته اند : از آنجا كه عامل اصلى شناخت سه چيز است : ((قلب)) ، ((چشم)) و ((گوش)) و چون كفّار اين سه را از دست داده اند ، در ظلمتها غوطه ورند .

بعضى ديگر گفته اند : اين ظلمتهاى سه گانه عبارت از مراحل جهل آنهاست : نخست اينكه نمى دانند ، دوّم اين كه نمى دانند كه نمى دانند ، سوّم اين كه با اين حال ، فكر مى كنند مى دانند كه همان جهل مركّب است چنانكه فخر رازى دراين باره مى گويد :

آن كس كه بداند و بداند كه بداند

اسب شرف از گنبد گيتى بجهاند

و آن كس كه بداند و نداند كه بداند

بيدارش كنيد زود كه بس خفته نماند(۳۲۰)

و آن كس كه نداند و بداند كه نداند

آخر خرك لنگ به منزل برساند(۳۲۱)

و آن كس كه نداند و نداند كه نداند

در جهل مركّب ابد الدهر بماند(۳۲۲)

اينك به عراق اندر ، شهريست معظّم

كآن را همدان خوانى و او هيچ نداند(۳۲۳)

به هر صورت وجه شباهت در اين تشبيه ((ظلمانى و در ضلالت بودن)) است ، يعنى ((ظلمت اندر ظلمت)) درست به عكس مؤ منان كه زندگى و افكارشان ((نورٌ على نُورٍ)) است ، وجود كافران و افكار و اعمال و اخلاقشان (ظُلُمَتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ) است ؛

مؤ منان از تيرگى دور آمدند

لاجرم نورٌ على نور آمدند

كافر تاريك دل را فكر تست

حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است

در حدیث آمده است که از پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدند :

((امّت تو در روز قیامت از صراط

چگونه خواهند گذشت ؟ فرمود : امّت من به واسطه نور علی علیه السّلام از صراط عبور می کند و علی به وسیله نور من و من به نور خدا می گذرم .

پس نور امّت من از علی است و نور علی از من و نور من از خدا و هرکس به ما تولّی نکند (یعنی ولایت ما را نپذیرد) او را نور نباشد .

آنگاه رسول خداصلی اللّه علیه و آله و سلّم این آیه را تلاوت فرمود :

(وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ)) . (۳۲۴)

نکته ها :

۱- سه تشبیه برای اعمال کافران

در قرآن شریف برای اعمال کافران سه مَثَل زده شده است :

الف مثل ((سراب)) که اعمال نیک کافران معاند را به ((آب نما)) تشبیه کرده است که از اصل ، چیزی جز خیال و وهم نیست و هیچ واقعیّت و حقیقتی ندارد .

ب مَثَل ((ظُلُمات)) که اعمال زشت کافران معاند را به تاریکیهای دریای عمیق تشبیه نموده که ظلمت اندر ظلمت است : ظلمت کفر و عناد ، ظلمت اعمال زشت و ظلمت خوی و نیّت پلید .

ج مثَل ((خاکستر و تند باد)) که شرحش در مثل ۲۱ گذشت .

مثل سوّم ناظر به کارهای نیکی است که کافران در حال غیر عناد به حکم فطرتشان به قصد قربت و برای رسیدن به سعادت انجام می دهند ، مانند : انفاق ، نیکی به بندگان

خدا ، صله رحم ، حمایت از مظلوم و امثال اینها ، ولی بعد به سبب عناد و کفرشان آن اعمال نیک خود را

نـابود می کننـد ؛ زیرا مقصود از کافران در اینجا هر غیر مسـلمان نیست ، بلکه کسانی است که در مقابل حقیقت می ایسـتند و کفر و عناد و لجاجت می ورزند .

۲- سخنی از امام خمینی رحمه اللّه در باره فطرت خدا جویی

چنـانکه از مثـل ((سـراب)) اسـتفاده می شود هر انسـانی به حکم فطرت ، خواهـان کمال و سـعادت است ، لیکن آدمی در راه رسـیدن به کمـال ، گـاهی به اشـتباه می رود ، فطرتش او را به سوی آب حقیقی که مایه حیات و شادابی واقعی است ، دعوت می کند ، ولی او سراب را به جای آب می پندارد و دنبال آن می رود ؛ آب در کوزه دارد و تشنه لبان می گردد ، یار در خانه دارد و دنبال اغیار می دود و سرانجام از یار می ماند و به مقصد نمی رسد .

امام خمینی قـدّس سـرّه کراراً در بیاناتشان به این مطلب اشاره می کردنـد ، از جمله در سال ۱۳۵۹ در جمع نمایندگان مجلس شورای اسلامی ، طی سخنان مبسوطی فرمودند :

((و این بشر یک خاصیّتهایی دارد که در هیچ موجودی نیست ، من جمله این است که در فطرت بشر طلب قدرت مطلق است ، نه قـدرت محـدود ، طلب کمال مطلق است ، نه کمال محـدود . علم مطلق را می خواهـد ، قـدرت مطلقه را می خواهد و چون قـدرت مطلق در غیر حقّ تعالی تحقّق ندارد ، بشـر به فطرت حقّ را می خواهد و خودش نمی فهمد ، یکی از ادلّه محکم اثبات کمال مطلق ،

همین عشق بشر به کمال مطلق است . عشق فعلی دارد به یک کمال نه به توهّم کمال مطلق به حقیقت کمال مطلق . عاشق فعلی بدون معشوق فعلی محال است . در اینجا توهّم و ساختن نفی تاءثیر ندارد برای اینکه فطرت دنبال واقعیت کمال مطلق است نه دنبال یک توهّم کمال مطلق ، تاکسی می گوید بازی خورده است . فطرت بازی نمی خورد . . .

اگر تمام عالم را ، تمام این کهکشانها و تمام این سیّارات و ثوابت و هرچه هست در تحت سلطه یک نفر بیابد . باز قانع نمی شود برای اینکه اینها کمال مطلق نیست . . .

فرض کنید که رئیس جمهور آمریکا نصف قدرت این سیّاره را دارد و خیال می کند که اینکه کم است آنکه من می خواهم این نیست خیال می کند که اگر شوروی را هم شکست بدهد و منزوی کند و همه این سیّاره در تحت قدرت او بیایند بس است این نمی فهمد که اینجور نیست ، این نمی فهمد که عاشق خداست نه عاشق دنیا . دلیل این است که وقتی رسید به آنجا می بیند کافی نیست اگر به او گفتند در سیّاره مشتری هم یک چیزهایی هست می خواهی به او بررسی ؟ هیچ ممکن نیست که بگوید : نه ، می گوید : آری هیچ سیر نمی شود . . .

در تمام فطرتها بلااستثنا تمام فطرتها بی استثنا عشق به کمال مطلق است عشق به خداست ، عذاب برای این است که ما نمی فهمیم ما جاهلیم عوضی می گیریم مسائل را ، اگر

روی همین فطرت مـا پیش برویم به کمال مطلق می رسـیم اینکه انسان را معـذّب خواهـد کرد ، این است که کمال را عوضـی گرفته است . خیال می کند کمال رئیس شدن است رئیس اداره شدن است . رئیس اداره که می شود ، می بیند اینکه کم است ، اداره چه است رئیس یـک کشـور شـدن است ، وقـتی رسـید می رود سـراغ کشـور دیگر آن هم وقـتی رسـید می رود سـراغ دیگری همه عالم را به او بدهند باز سیر نمی شود برای این است که کمال مطلق آرزوی انسان است فطرت انسان (. . . فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَـا . . .)(۳۲۵) که این فطرت توحیـد است ، فطرت کمـال مطلق است تا آنجا نرسـیدهی می خواهیـد ، دنبال یک گمشده ای شما هستید ، عوضی می گیرید آن گمشده را . . .

پس اینقـدر دنبال این ورق و آن ورق و این جبهه و آن جبهه و این طرف و آن طرف نگردیـد زحمت ندهیـد خودتان را شـما سیر نخواهید شد . . .

آنی که انسـان را از تزلزل بیرون می آورد آن ذکر خـداست ، یـاد خـداست که تزلزل هـا ریخته می شونـد ، اطمینـان پیـدا می شود)) . (۳۲۶)

و در اواخر عمر شریف خود در نامه ای به ((گورباچف)) ، صدر هیاءت رئیسه اتّحاد جماهیر شوروی آن وقت نوشتند :

((انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می خواهـد و شـما خوب می دانیـد که انسان می خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص

است دل نبسته است اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست ، فطرتاً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد انسان هر اندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست ، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد . پس قدرت مطلق و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن ببندد ، آن خداوند متعال است که همه به آن متوجهیم گرچه خود ندانیم . انسان می خواهد به ((حقّ مطلق)) برسد تا فانی در خدا شود . اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است . . .)) . (۳۲۷)

۳۰- مَثَل عنکبوت

(مَثَلُ الَّذِینَ اتَّخَذُواْ مِن دُونِ اللَّهِ اءَوْلِیَآءَ کَمَثَلِ الْعَنکَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَیْتًا وَإِنَّ اءَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ العنکبوتِ لَوْ کَانُواْ یَعْلَمُونَ إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِی مِن شَیْءٍ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ وَتِلْکَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَآ یَعْقِلُهَآ إِلا الْعَلِمُونَ) . (۳۲۸)

((مَثَل کسانی که غیر از خدا را اولیای خود بر گزیدند مَثَل عَنکَبوت است که خانه ای برای خود انتخاب کرده ؛ در حالی که سست ترین خانه ها ، خانه عنکبوت است اگر می دانستند خداوند آنچه را که غیر از او می خوانند ، می داند و او شکست ناپذیر و حکیم است اینها مثالهایی است که ما برای مردم می زنیم و جز دانایان آن را درک نمی کنند)) .

داستان آن کسان که دوستان

جز خدا بگرفته اند از این و آن

در مثل باشند همچون عنکبوت

که فرا گیرد زبهر خود بُیُوت

سُست تر ،

بیت آنچه بینی از بیوت

می نباشد خود زبیت عنکبوت

نه و را سقف است و دیوار و ستون

نه پناه از حَرّ و برد اندر سکون

نیم بادی گر وزد او را برد

تار تارش ، جمله را از هم دَرَدْ

هیچ اگر باشند دانا در عمل

هست با دینشان موافق این مَثَل

هر چه را جز حق تو گیری یار و دوست

همچو بیت عنکبوت آن حبّ اوست

حقّ بداند آنچه را خوانند باز

از هر آن چیزی جز او بی امتیاز

او به ملک خود عزیز است و حکیم

غالب و استوده کردار از قدیم

این مثلها می زنیم از بحر ناس

غیر دانایان نفهمند از شناس (۳۲۹)

وجه تشبیه

در این جا معبودهای باطل و اولیا و رهبران غیر الهی ، به ((خانه عنکبوت)) تشبیه شده اند که سست ترین و بی پایه ترین خانه هاست ، زیرا نه دیوار دارد و نه سقف و نه در و پیکر که بتواند صاحبش را از گرما و سرما و غیره حفظ کند و به اندازه ای سست است که با اندک بادی می لرزد و تار و پودش در هم می ریزد .

افرادی که به غیر خدا تکیه نموده و سرپرستانی ، جز رهبران الهی برای خود برمی گزینند ، به خود ((عنکبوت)) تشبیه

گردیده اند که چنین خانه سستی برای خویش اتّخاذ می کند . بنا بر این ، وجه شباهت در این تشبیه ((سستی و بی اعتباری))
است .

در امثال و ادبیات فارسی گاهی برای سستی و بی اعتباری چیزی به ((تار عنکبوت)) نیز مثل می زنند : چنانکه می گویند :
((از آنچه عنکبوت بافد ، جامه نشاید دوختن

)) .

صاحب ((بحرالحقایق)) می گوید :

((عنکبوت هر چند بر خود می تند ، زندان برای نفس خود می سازد و قید بر دست و پای خود می نهد . پس خانه او محبس او است . همچنین کسانی که بدون خدا اولیا گیرند ، یعنی پرستش هوا و محبّت دنیا و متابعت شیطان می کنند ، به سلاسل و اَغْلال و وِزْر ووَبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه نیران و دَرکه بُعْد و حِرمان افتاده ، معاقب و معذّب گردند)) . (۳۳۰)

((شیخ عطّار)) بی ثباتی و بی اعتباری دنیا را به ((خانه عنکبوت))و اندوخته های دنیا پرستان را به ((مگس صید شده در آن)) تشبیه نموده است ، چنانکه می گوید :

دیده آن عنکبوت بی قرار

در خیالی می گذارد روزگار

پیش گیرد وهم دور اندیش را

خانه ای سازد به کنجی خویش را

بوالعجب (۳۳۱) دامی بسازد از هوس

تا مگر در دامش افتد یک مگس

بعد از آن خشکش کند در جایگاه

قوت خود سازد از او تا دیرگاه

ناگهی باشد که آن صاحب سرای

چوبی اندر دست برخیزد ز جای

خانه آن عنکبوت و آن مگس

جمله ناپیدا کند در یک نفس

هست دنیا آنکه در وی ساخت قوت

چون مگس در خانه آن عنکبوت (۳۳۲)

خاقانی در این باره قطعه ای دارد که می گوید :

اقوال به عندلیب (۳۳۳) بسپار

اشکال به عنکبوت بگذار

از هندسه عنکبوت را چیست

کز قوت (۳۳۴) حرام بایدش زیست

آنکس که حریف (۳۳۵) عنکبوت است

ماءوای گهش ((اءَوْهَن الْبُیُوت)) است (۳۳۶)

از امام علی علیه السّلام روایت شده است که فرمود :

((نظّفوا بُیُوتَکُمْ مِنْحوک الْعَنْکَبُوتِ فَاِنَّ تَرْکَهُ فی الْبَیْتِ یُورِثُ الْفَقْرَ ؛

خانه های خودرا ازتارعنکبوت نظیف وپاکیزه کنید ، زیرا واگذاشتن آن درخانه باعث فقر وتهی دستی است)) . (۳۳۷)

نکته ها :

۱- تفاوت درکها از مثالهای قرآن

علاّمه طباطبایی قدّس سرّه می گوید :

((جمله (وَتِلْكَ الْأَمْثَ لُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَآ يَعْقِلُهَآ إِلا الْعَلِمُونَ) اشاره به این نکته است که مثلهای قرآن هرچند برای همه مردم زده می شود و همه آن را می شنوند ، ولی حقیقت و لُبّ معانی و مقاصد آن را تنها دانشمندانی درک می کنند که در حقایق امور تدبّر و تفکّر می نمایند و بر ظواهر آن جمود و تعصّب نمی ورزند . بنا بر این درک افراد نسبت به مثلهای قرآن متفاوت است .

برخی از شنوندگان فقط به ظاهر آن بسنده نموده و در عمق آن هیچگونه تدبّر و تعقّل نمی کنند ، و برخی دیگر به اعماق و ژرفای آن می اندیشند و حقایق باریک و دقیق آن را درک می کنند)) . (۳۳۸)

۲- اسراری از زندگی عنکبوتها

عنکبوتها که انواعشان مختلف است زندگی جالب و پر ماجرا و شگفت آوری دارند ، دانشمندان زیست شناسی تا کنون به گوشه هایی از زندگی و حالات سراسر اسرارآمیز و سیاست و تدابیر مختلف عنکبوتها پی برده اند که در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می گردد :

الف حمله زنبورها و تاکتیک عنکبوتها

((زنبوران زرد دشمنان عنکبوتها هستند . این زنبورها هرجا شکاری پیدا کنند ، به آن حمله کرده نیش خود را در مراکز عصبی او فرو برده و پاها و فکهای عنکبوت را فلج می کنند و آنگاه شکار خود را در سوراخی

که برای این منظور کنده اند ، دفن می نمایند تا ذخیره ای برای نوزادانشان باشد . حتی عنکبوت معروف منطقه حارّه هم که طولش ((۹)) سانتیمتر است از نیش زنبور زرد در امان نیست .

پاره ای از زنبورها در بدن عنکبوتها تخم ریزی می کنند و این تخمها بعد از شکفته شدن ، از جسد میزبان خود تغذیه می نمایند تا به حد رشد و بلوغ برسند و بعد مانند پدر و مادر خود به شکار عنکبوت بپردازند .

عنکبوتها برای دفاع در برابر حملات ناگهانی زنبوران هر کدام چاره ای اندیشیده حیله ای به کار می برند ؛ بعضی از انواع عنکبوت به جای اینکه در وسط کار خود جای گیرد ، زیر برگ در انتهای شبکه ای که بافته ، پنهان می شود یا برای خود مخفیگاه دیگری تهیه می کند .

بعضی دیگر در نزدیکی کار خود ((زنگهای خطر)) می بافند ، این زنگها از چند تار تهیه شده است که اگر زنبورها از آن اطراف عبور کنند ، یقیناً با آنها برخورد خواهند کرد . ارتعاش تارها ، عنکبوت را از خطر آگاه می سازد و در سوراخی پنهان می شود .

((کارتونک)) عنکبوت علاوه بر اینکه وسیله شکار حشرات است ، مثل دستگاههای گیرنده ، اصوات مختلف را به گوش عنکبوت می رساند که اگر به صورت خطرناک بود ، خود را مخفی سازد .

بعضی دیگر از انواع عنکبوتها به محض اینکه صدای زنبور را می شنوند ، شروع به نوسان شدید می کنند و مانند پروانه هواپیما که در حال حرکت قابل رؤ یت نیست

آنها نیز به چشم نمی آیند در نتیجه زنبور نمی تواند آنها را پیدا کند .

ب حیله عنکبوت نقّاش

حیله ((عنکبوت نقّاش)) از همه جالب تر است . این نوع عنکبوتها که در مناطق گرم زندگی می کنند ، در وسط تارهای خود نقشی می بافند که کاملاً به خودشان شبیه است و خود در گوشه ای از تار ، در کمین طعمه و به انتظار آن می نشیند . پاره ای از زنبورها گول می خورند و به سوی آن نقش حمله می برند و تا هنگامی که به اشتباه خود پی ببرند ، عنکبوت خود را نجات داده است .

ج حیله عنکبوت یک تاری

((عنکبوت استرالیایی)) به جای شبکه فقط یک تار از غدّه خود بیرون می دهد یک سر آن را با مادّه چسبناک به محلّی محکم می کند و سر دیگر آن را با یکی از پاهای خود نگاه می دارد و در کمین می نشیند و آن را در هوا می چرخاند . به محض اینکه

حشره ای را نزدیک خود می بیند ، یک سر تار را به سوی او پرتاب می کند . اگر تار به بال مگس هم بخورد ، به آن می چسبد و خوراک عنکبوت مهیّاست .

د حیله عنکبوت آفریقایی

نوعی عنکبوت آفریقای جنوبی ، تمام روز روی شاخه درخت می ماند ، به قسمی که کسی نمی تواند او را از جوانه درخت تشخیص دهد . هنگام شب پس از اینکه دشمنانش به خواب رفته اند ، با الیاف چسبناکی شبکه ای مابین پاهای خود می تند که به اندازه

تمبر پست است . اگر پروانه یا پشه ای نزدیک شود ، پاها را از یکدیگر دور می کند به قسمی که سطح آن شش برابر سطح اوّلیه اش می شود و آن را بر سر راه حشره می گیرد . حشره در دام می افتد و عنکبوت آن را می بلعد .

ه قصر حبابی عنکبوت آبی

عنکبوتهایی که در آب زندگی می کنند گوناگون هستند ، ولی مهم ترین و باهوش ترین آنها شاید ((عنکبوت زجاجی)) باشد که علاوه بر ساختن حباب بلور که برای تنفسش لازم است و حرکات او را در آب آسان تر و سریع تر می کند ، در موقعی که مزاحمتی از طرف جریان آب یا حشرات و ماهیهای مختلف احساس نکند ، شروع به ساختمان قصر باشکوهی می کند واز عجایب اینکه قصر او نیز مانند حباب بلورش مملوّ از هوای متراکم و فشرده و متبلور و درخشان و دارای قسمتهای جداگانه است که اطاق خواب و اطاق غذا خوری و حجله عروسی و اطاق زایمانش در آن قرار دارد ، منتها جانور آن را در تاریکی بنامی کند تا ازشرّ دشمنان مصون بماند . غذای او الك وعلفهای ریز وخزه می باشد .

و طناب مارپیچی عنکبوت

دکتر ((ونسون)) می گوید :

عنکبوت نوع موریس در وسط دام خود رشته ای سفید رنگ و نسبتاً ضخیمی به صورت مار پیچ می تند که همیشه آن را به حال تابیده نگاه می دارد . اگر حشرات

کوچکی مثل مگس و پشه و غیره در دام افتادند ، سایر تارهای دام آنها را در خود فرو می

گیرنـد و عنکبوت به طعمه خود دست پیـدا می کنـد ولی اگر شـکار بزرگی مثل ملخ در آن افتاد و نیروی تارهای متعدد برای نگه داشـتن آن در تله مؤ ثر نبود رشـته سـفید رنگ و ضـخیمی که به صورت مارپیـچ در وسط دام تنیده ، باز می شود و چون کابـل محکم و آهنینی گرداگرد جثّه ملـخ را فرا می گیرد و او را عاجز می سازد و آنگاه عنکبوت به شـکار لذیـذ خود دست پیدا می کند .

در واقع رشته سفید رنگ وسطائی چون قوای ذخیره ای است که جانور از آن برای به دام کشیدن حشرات بزرگ تر و قوی تر استفاده می نماید . (۳۳۹)

ز تارهای عنکبوت

((تارهای عنکبوت از مایع لزجی ساخته می شود که در حفره های بسیار کوچکی همچون سر سوزن در زیر شکم او قرار دارد ، این مـایع دارای ترکیب خاصّی است که هرگـاه در مجـاورت هـوا قرار گیرد ، سـخت و محکم می شـود . عنکبوت آن را به وسیله چنگال مخصوصش از این حفره ها بیرون کشیده و تارهای خود را از آن می سازد .

می گوینـد : هر عنکبوت قـادر است با همین مایع بسـیار مختصـر که در اختیار دارد ، در حـدود پانصـد متر از این تارها بتنـد ! بعضـی نوشـته انـد که سـستی این تارهـا بر اثر نازکی فوق العاده است (۳۴۰) وگرنه از تـار فولادینی که به ضـخامت آن باشـد محکم تر است !

عجیب اینکه این تارها گاهی هر کدام از چهار رشته تشکیل شده و هر رشته نیز خود از هزار رشته تشکیل یافته که هر

کدام از سوراخ بسیار کوچکی که در بدن او است ، بیرون می آید .

اکنون فکر کنید هر یک از این تارهای فرعی چه اندازه ظریف و دقیق و باریک تهیه می شود .

علاوه بر عجایبی که در مصالح ساختمانی خانه عنکبوت به کار رفته ، شکل ساختمانی و مهندسی آن نیز جالب است ، اگر ((به خانه های سالم عنکبوت)) دقّت کنیم ، منظره جالبی همچون یک خورشید با شعله هایش بر روی پایه های مخصوصی از همین تارها مشاهده می کنیم . البته این خانه برای عنکبوت خانه مناسب و ایده آلی است ، ولی در مجموع سست تر از آن تصوّر نمی شود ، و این چنین است معبودهایی که غیر از خدا می پرستند .

(بنا بر این) خانه عنکبوت و تارهای او با اینکه ضرب المثل در سستی می باشد ، خود از عجایب آفرینش است که دقّت در آن انسان را به عظمت آفریدگار آشناتر می کند . (۳۴۱)

۳- ضعف انسان نسبت به سایر موجودات

((در قرآن سوره ای به نام عنکبوت نامگذاری شده و با توجه به اینکه سور قرآن نیز ((وحی)) است به اهمیّت این حشره می توان پی برد . عجیب تر اینکه دو سوره دیگر قرآن نیز به نام دو حشره که زندگی اسرار آمیزی دارند ، نامگذاری شده یکی سوره نحل (زنبور عسل) و دیگری سوره نمل (مورچه) .

شاید منظور این باشد که انسان به هیچ موجودی به دیده حقارت ننگرد و از هیچ آیت الهی به سادگی نگذرد ؛ زیرا در جهان آفرینش هر مخلوقی

، عالمی از عجایب و شگفتیها به همراه دارد و جهانی اسرار پیچیده و کشف نشده !

توجّه و تعمّق در زندگی مورچگان و زنبوران عسل و عنکبوت و پشه و مگس و . . . ، انسان را به این حقیقت معترف می کند که از او مخلوقی ضعیف تر وجود ندارد ؛ (۳۴۲) آری ، ضعیف تر از مورچه و ناتوان تر از مگس و پشه !

یک ((مورچه)) می توانـد ((شـصت برابر وزن خود)) را به آسانی حمل کنـد و به این جهت بارهای سـنگینی چون ران ملخ ، مگس درشت ، تخمه هندوانه و . . . را به آسانی

به سوی لانه می کشاند و اگر به همین نسبت یک انسان ۷۰ کیلوگرمی می توانست ۶۰ برابر وزن خود را حمل کند ، قادر بود ۴۲۰۰ کیلو گرم بار را از زمین بردارد و به جای دیگر ببرد .

((کک)) که قهرمان پرش شـناخته شده ، می تواند با یک جهش سـی سانتی متر از زمین بلند شود که این فاصله دویست برابر طول بدن اوست .

اگر بشـر به انـدازه کک قدرت پرش می داشت ، در مسابقات جهانی پرش ، صـحبت از ۳۰۰ متر و ۴۰۰ متر می شـد ، نه دو تا سه متر ! . . . بـا این ترتیب بایـد تصـدیق کرد که ((انسان ضـعیف و ناتوان آفریـده شـده است)) و موجود ناتوان نبایـد به خود ببالد

و موجودات تواناتر از خود ، حتی میکروبی را که به چشم دیده نمی شود از نظر دور دارد)) . (۳۴۳)

۳۱- مَثَل اصحاب قریه

(وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا اءَصْحَبَ ا

لْقَرْيَهِ إِذْ جَآءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ اءَرْسَلْنَآ إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا(٣۴۴) بِثَالِثٍ فَقَالُوٓاْ إِنَّآ إِلَيْكَم مُّرْسَلُونَ قَالُواْ مَآ اءَنتُمْ إِلا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَآ اءَنزَلَ الرَّحْمَنُ مِن شَىْءٍ إِنْ اءَنتُمْ إِلا تَكْذِبُونَ قَالُواْ رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّآ إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَآ إِلا ا لْبَلَغُ ا لْمُبِينُ قَالُوٓاْ إِنَّا تَطَيَّرْنَا(٣۴۵) بِكُمْ لَبِن لَّمْ تَنتَهُواْ لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ اءَلِيمٌ قَالُواْ طَٰٓبِرُكُم مَّعَكُمْ اءَبِن ذُكِّرْتُم بَلْ اءَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ) . (٣۴۶)

((و برای آنها اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن ، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند ؛ آنگاه که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم ، و آنها آن دو را تکذیب کردند ؛ لذا برای تقویت آن دو ، شخص سوّمی فرستادیم ، آنها همگی گفتند : ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم . آنها در جواب گفتند : شما جز بشری همانند ما نیستید ، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده ، شما فقط دروغ می گویید . (رسولان ما) گفتند : پروردگار ما آگاه است که ما قطعا فرستادگان (او) به سوی شما هستیم ، و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست . آنان به (رسولان) گفتند : ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما را شوم می دانیم) و اگر (از این سخنان) دست برندارید ، شما را سنگسار خواهیم کرد و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید . (رسولان) در پاسخ گفتند : شومی و (نحسی) شما از خود شماست اگر درست بیندیشید ، بلکه شما گروهی اسرافکارید)) .

مکّیان را ای محمّد کن بیان

این

مثل کز حالشان باشد نشان

اهل آن ده که در انطاکیه بود

چون رسولان آمدند آنجا فرود

بهر دعوت از حوارِیین دو مرد

خود روان عیسی با انطاکیه کرد . . .

داشتند آن هر دو تن را بر دروغ

پس به ثالث یافتند ایشان فروغ

هر سه پس گفتند با آن قوم چون

یک زبان إِنَّآ إِلَیْکُم مُّرْسَلُونَ

قوم گفتند از تغافل که شما

نیستید الّابشر مانند ما

حق نبفرستاد هیچ از وحی چون

بر شما إِنْ اءَنتُمْ إِلا تَکْذِبُونَ

ربّ ما گفتند داند بی گمان

این که ما باشیم زافرستادگان

نیست بر ما جز بلاغی آشکار

آنچه را داریم امر از کردگار

قوم گفت إِنَّا تَطَیَّرْنَا بِکُمْ

بد گرفتیم از شما بی اُشْتُلُمْ(۳۴۷)

خود شما بودید بر ما فال بد

از قدمتان گشت قحطی در بلد

دانه شد نابود و خشک اشجار ما

موش قحط افتاده در انبار ما

بازگر نی ایستید از حرف و کار

می کنیم اکنون شما را سنگ سار

بر شما باشد یقین بیم هلاک

می رسد و زما عذاب دردناک

می بگفتند آن رسولان فال بد

با شما باشد ببینید آن زخود

پند داده گر شما آیا شوید

نسبت آن را به فال بد دهید

گرکسی گوید که اندر راه تو

هست چاهی بین نیفتی تا در او

یا که منشین زیر این سقف ای فلان

که خراب است و در افتد ناگهان

تو نمایی حمل آن بر فال بد

پس تویی آن فال بد را ریشه خود

بل شما باشید از سر گشتگان

هم ز حدّ خویشتن بگذشتگان (۳۴۸)

وجه تشبیه

این آیات و چندین آیه بعد که مجموعاً ۱۸ آیه می شود ، درباره سرگذشت چند تن از پیامبران پیشین یا (مبلّغان و فرستادگان حضرت عیسی علیه السّلام) است که ماءمور هدایت قوم بت پرستی بودند که قرآن از آنها به عنوان (اءَصحابُ

القَرْیَهِ) یـاد کرده است . آنهـا به مخـالفت برخاسـته و مـاءموران الهی و مبلّغان دینی را تکـذیب و تهدیـد کردنـد و تعـدادی از پیروان و ایمان آورندگان را که نوشـته اند حدود چهل نفر بودند ، به سـخت ترین وضع شـهید نمودند که از جمله آنان حبیب نجّار ، ((مؤ من آل یاسین)) بود و سرانجام دچار عذاب الهی شدند و صاعقه ای آمد و همه آن مردم سرکش را یک جا نابود کرد .

جملگی مردند در یک لحظه چون

صیحه آمد فَاِذا هُمْ خامِدُونَ

همچو آتش که بمیرد در سبیل

جمله مردند از خروش جبرئیل

ای تاءسف بر عبادی کاین چنین

عمرشان شد صرف کفر و فسق و کین

هم رسولی نامد ایشان را جز آن

که بر اوشان بود استهزاء عیان

هیچ آیا ننگرند از پیش چون

ما تبه کردیم بسیار از قرون (۳۴۹)

خداوند به پیامبر اسـلام می فرماید : این سـرگذشت را به عنوان ((ضرب المثل)) و نمونه لجاجت و سرکشی ، برای مردم مکّه بازگو کن تا هم هشداری باشد برای مشرکان مکّه و هم مایه تسلّی و دلداری برای پیامبر و مؤ منان اندک آن روز ، به هر حال تکیه بر این سرگذشت در قلب ((سوره یاسین)) که خود قلب قرآن است ، به خاطر شباهت تامّی است که با موقعیّت مسلمانان آن روز دارد .

((قریه)) در لغت عرب و در قرآن مجیـد ، هم به روسـتا گفته می شود و هم به شـهر . در آیات مورد بحث مراد از ((اصـحاب قریه)) طبق گفته مفسّران ، مردم شهر ((انطاکیه)) است که از شهرهای بسیار قدیم شامات بوده و هم

اکنون از نظر جغرافیایی جزء قلمرو کشور ((ترکیه)) است .

نکته ها :

۱- فال بد و نحوست حربه ضدّ دیانت

((تَطَیُّر)) از ماده ((طیر)) به معنای پرنده است ، و چون عرب جاهلی گاهی ((بانگ کلاغ)) را شوم می دانست ، و پریدن پرنده را از دست چپ ، نشانه تیره بختی می پنداشت ؛ این کلمه به معنای فال بد زدن آمده است . در قرآن کرارا به این مطلب اشاره شده است . از جمله در آیات مورد بحث از قول بت پرستان شهر ((انطاکیه)) نقل می کند که آنها به پیامبران الهی (و یامبلّغان و فرستادگان حضرت مسیح) گفتند :

(إِنَّا تَطَیَّرْنَا بِکُمْ) ؛ ((ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما شوم ، و مایه بدبختی شهر و دیار ماست))) .

بعضی از مفسّران گفته اند : مقارن آمدن آن ماءمور الهی و مبلّغان دینی ، مدّتی نزول باران قطع شده بود و مشکلاتی بر اثرخشکسالی در زندگی مردم آن دیار ایجاد شده بود .

ولی چنان که از دنباله سخن آنان استفاده می شود ، این یک بهانه و سوژه ای بیش نبود و عامل اصلی خوفی بود که آنها از ایمان آوردن بعضی از مردم ، خصوصاً ، نسل جوان در خود احساس کرده بودند ، زیرا در ادامه گفتند : (لَئِن لَّمْ تَنتَهُواْ لَنَرْجُمَنَّکُمْ) ؛ ((اگر (از تبلیغات خود) دست بر ندارید ، شما را سنگسار می کنیم)) . معلوم می شود از تبلیغات مبلغان و بیدار شدن مردم به ویژه جوانان وحشت داشتند .

اصولاً ،

فال بـد زدن و نحس شـمردن ، حربه ای است که دشـمنان خط پیامبران در طول تاریـخ ، بـدان متوسّل شـده انـد و با این حربه مردم ساده اندیش را نسبت به پیغمبران الهی و مبلّغان و مروّجان دینی ، دلسرد و بدبین می کنند .

چنانکه اشاره شـد ، قرآن مجیـد در موارد متعـدّد این مطلب را بازگو فرموده است . از جمله در مورد قوم حضـرت صالـح علیه السّـلام که گویا دچار خشکسالی و کمبود مواد غذایی شده بودند ، چنین نقل می نماید : (قَالُواْ اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ . . .) ؛ (۳۵۰) ((آنها گفتند ما تو را و کسانی که با تو هسـتند به فال بد گرفته ایم)) ، یعنی این گرفتاریها و کمبودها و مثلاً : گرانیها ، همه از قـدم نـامیمون تـو و یـاران تـوست ، شـما مردم شومی هستیـد برای جـامعه مـا بـدبختی به ارمغـان آورده ایـد . در سوره ((اعراف)) می فرماید : (. . . وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَى وَمَن مَّعَهُ . . .) ؛ (۳۵۱) ((و هنگامی که بدی (و بلا) به آنها می رسید ، می گفتند : از شومی موسی و کسان اوست)) .

در صدر اسـلام نیز هرگاه مسلمانان دچار مشکل و کمبودی می شدند ، منافقان آن را به دین و سوء مدیریت دینی نسبت داده و با کمال گستاخی می گفتند این نارسایی ها همه از ناحیه خود پیغمبر است ، چنانکه قرآن می فرماید :

(. . . وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِكَ . . .) ؛

(۳۵۲) ((و اگر مشکلی دامنگیر آنها شود ، می گویند : این از ناحیه توست)) .

آری ، اتّهام ((نحوست)) از حربه های دیرینه ای است که دشـمنان در طول تاریخ ، در برابر پیامبران و پیروانشان بدان متوسّـل شـده و مردم سـاده لوح و سـطحی نگر را نسـبت به رهبران الهی و مبلّغـان و مروّجـان دینی ، دلسـرد و بـدبین می کننـد ؛ رژیم منحوس پهلوی نیز ، برای مقـابله بـا روحـانیّت از همین حربه اسـتفاده می کرد و تـا انـدازه ای این سوژه برای پیشـبرد اهـداف شومشان مؤ ثر واقع شده بود ، چنانکه امام خمینی قدّس سرّه در کتاب ((کشف الاسرار)) که در زمان طاغوت آن را نوشته اند ، در این باره می فرماید :

((ملّاها از همان روزهای اوّل تصدّی ، رضاخان را بر خلاف مصالح کشور تشـخیص دادند و تا توانسـتند عمومی و وقتی نشـد مخفیانه و خصوصی فسادهای خانمانسوز او را به مردم گوشزد کردند ولی تبلیغات آن دسته به توسط روزنامه های آن روز که ننگ ایران بودنـد و امروز نیز بعضـی از آنها بازیگر می داننـد آنها را ، از نظر مردم ساقط کرد تا آنجا که آنها را سوار اتومبیل نمی کردند و هر عیبی اتومبیل می کرد از قدم آخوند می دانستند)) . (۳۵۳)

امام امّت رحمه اللّه بعد از پیروزی انقلاب نیز در موارد مختلف ضـمن سخنانشان به این مطلب اشاره نمودند ، از جمله در سال ۱۳۵۷ طی سخنان مبسوطی دراین زمینه فرمودند :

((مقالاتی که می نوشتند مقالاتی بود که به ضدّ روحانیّت بود و آن وقت با کمال وقاحت

می نوشتند و تبلیغات می کردند ، همه گروه ها را وادار کرده بودند که به ضدّ این طایفه انجام وظایف خودشان را بدهند . . . در آن وقت این نقشه ای که آنها (بر ضدّ روحانیّت) کشیده بودند و احتیاط این بود که مبادا آخوندها یک کاری بکنند ، حالا که دیدند آخوندها با دعوت خودشان و با همراهی همه قشرهای ملّت از دانشگاه گرفته تا بازار ، تا کارگر و تا کشاورز ، همه اینها باهم بودند و یک همچو کار بزرگی را کردند ، حالا بیشتر از آن وقت در صدد هستند . . . که ملّت را از این طایفه (روحانیت) جدا کنند و دانشگاه را از مدرسه (علمیّه) جدا کنند و بلکه همه قشرها را باهم بد بین کنند و به جان هم بیندازند)) . (۳۵۴)

۲- تاءثیر فال نیک و بد

فرستادگان الهی در پاسخ به اظهارات بت پرستان شهر ((انطاکیه)) که نسبت به ایشان فال بد زده و آنان را شوم می پنداشتند ، فرمودند (طائِرُکُمْ مَعَکُمْ) ؛ ((شومی و نحسی از ناحیه خود شماست)) ؛ یعنی همین عقیده خرافی که چوب ساخته دست خود را کار ساز و مشکل گشا می پندارید ، و نیز همین طرز تفکّری که تبلیغات دینی را به فال بد می گیرید ، خود بدترین نوع نحوست و تیره بختی است .

اصولاً فال نیک و بد که در میان بسیاری از ملّت ها و اقوام مختلف رایج است ، اثر روانی دارد . فال نیک غالباً مایه امیدواری و حرکت است ، ولی فال بد موجب

یاءس و نومیدی و سستی و ناتوانی است . شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از ((فال نیک)) نهی نشده ، اما ((فال بد)) به شدّت محکوم گردیده است . در حدیث معروفی از پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده که آن حضرت می فرماید :

((تَفَاءَلُوا بِالْخَیْرِ تَجِدُوهُ ؛ کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تا به آن برسید)) . (۳۵۵)

((دمیری)) که از نویسندگان قرن هشتم هجری است ، در یکی از نوشته های خود اشاره به همین مطلب کرده و می گوید :

پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم فال نیک را دوست می داشت ، به خاطر آن بود که انسان هر گاه امیدوار به فضل پروردگار باشد در راه خیر گام بر می دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند ، در راه شرّ خواهد افتاد و فال بد زدن مایه سوء ظنّ و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است)) . (۳۵۶)

در روایتی از امام صادق علیه السّلام به این اثر روانی اشاره شده است که می فرماید :

((الطِّیَرَةُ عَلی ماتَجْعَلُها ، إِنْ هَوَّنْتَها تَهوَّنَتْ وَإِنْ شَدَّدْتَها تَشَدَّدَتْ وَإِنْ لَمْ تَجعَلْها شَیْئا لَمْ تَکُنْ شَیْئا ؛ فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می پذیری ، اگر آن را سبک بگیری ، کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیری پر اثر ، و اگر به آن اعتنا نکنی ، هیچ اثری نخواهد داشت)) . (۳۵۷)

میان اهل تاریخ معروف است که : ((هاشم)) ،

با ((عبد شـمس)) تواءم بوده و هنگام تولّد انگشت هاشم به پیشانی عبد شمس چسبیده بود . موقع جدا کردن ، خون سرشاری جاری شد و این پیشآمد سبب شد که مردم آن را به فال بد گیرند .

حلبی در سیره خود می نویسد :

((که این فال بد ، اثر خود را بخشـید . زیرا جنگ و خونریزی پس از اسلام ، میان بنی عباس از فرزندان هاشم و بنی اُمیّه که از صلب عبد شمس بودند حکم فرما بود)) .

گویا نویسـنده سـیره ، وقایع جانگـداز فرزنـدان علی را نادیده گرفته است . در صورتی که آن صـحنه های خونین که فرزندان امیّه بـا ریختن خونهـای پـاک فرزنـدان پیـامبر بوجود آوردنـد ، زنـده ترین گواه بر وجود خصومت میان این طایفه است . ولی معلوم نیست چرا نویسنده نامبرده از این جریانها نامی نبرده است ؟ !)) . (۳۵۸)

بعضی از مورخان نوشته اند :

(((هنگامی که اسـیران آل رسول را به شـهر شام وارد کردنـد) یزیـد ، بر بام قصـر جیرون رفت ، تا کاروان را پیش از آنکه به درون کـاخ شود ، بنگرد . چشـمش که به سـرهای شـهیدان افتـاد ، کلاغی بانگ برداشت . بانگ کلاغ را عرب به فال بـد می گیرد . یزید شعری بدین مضمون سرود :

وقتی که نور سرها بر باره قصر جیرون بتافت کلاغی بانگ برداشت بدو گفتم : بانگ برآری یا برنیاوری من کار خود را کردم و طلبهای خود را از پیغمبر بگرفتم ! !)) . (۳۵۹)

منظور یزید از طلبها اجداد و نیاکانش بود که در جنگ

((بدر)) به رهبری پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم و به دست امام علی علیه السّلام کشته شده بودند و از جمله آنان ((عتبه)) پدر هند و جد مادری معاویه و ((شیبه)) برادر عتبه و ((ولید)) پسر عتبه و دایی معاویه و ((حنظله)) برادر معاویه بودند .

حضرت علی علیه السّلام در نامه ای به معاویه به این مطلب اشاره نموده و می فرماید :

((وَعِنْدِی السَّیْفُ الَّذی اءَعْضَضْتُهُ بِجَدِّکَ وَخ الِکَ وَاءَخیکَ فی مَقامٍ واحِدٍ ؛ (۳۶۰) و شمشیری که با آن به جدّ تو و به دائیت و برادرت در یک جا زدم نزد من است)) .

به هر صورت در اسلام از فال بد زدن به شدّت مذمّت شده ولی از فال نیک نهی نشده است .

عجیب این است که موضوع فال نیک و بد ، حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکرو حتی نوابغ معروف وجود داشته و دارد ، از جمله

در میان غربیها رد شدن از زیر نردبان ، افتادن نمکدان ، هدیه دادن چاقو ، منزل ، صندلی و اتاقی که شماره آن سیزده باشد به شدّت به فال بد گرفته می شود و عدد ((سیزده)) را نحس می دانند و هنگام نوشتن آن ((۱ + ۱۲)) می نویسند و یا اصلاً عدد سیزده را حذف می کنند .

می گویند : در سازمان ملل متّحد آسانسور از طبقه ۱۲ به طبقه ۱۴ منتقل می شود و طبقه سیزده اصلاً وجود ندارد ، در حقیقت طبقه سیزده واقعی همان طبقه چهارده زبانی است .

هنوز هم

بـازار رمّالان و فالگیران در میان جوامع به اصطلاح متمدن غربی گرم و داغ است و مساءله موهوم بخت و طالع در میان آنها مشتری فراوان دارد ؛ فالگیران کنونی مانند گذشته دوره گرد نیستند ، بلکه در دفتر کار خود می نشینند و به وسیله نامه یا تلفن به ارباب رجوع وقت خصوصـی می دهنـد و طبق قرار قبلی آنان را می پذیرند . مردم نادان مبالغی می پردازند و مدّتی به گفته های موهوم ((فالگیران عصر فضا)) گوش می دهند .

۳۲- مَثَل غلام یک خواجه و غلام چند خواجه

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِیهِ شُرَکَآءُ مُتَشَکِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا ا لْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ اءَکْثَرُهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ) . (۳۶۱)

((خداونـد مثـالی زده است : مردی را که برده و مملوک شـریکانی است که در بـاره او پیوسـته بـاهم به مشـاجره مشـغولند ، و مردی که تنها تسلیم یک نفر است ؛ آیا این دو یکسانند ؟ ! حمد ، مخصوص خداست ، ولی بیشتر آنان نمی دانند)) .

حقّ زد اندر شرک و توحید این مثل

هست مردی را شریکان در محلّ

چند مولا باشدش گربنده

بر خلاف یکدگر جوینده

هر شریکش خدمتی گوید زدور

هیچ یک ناید به اتمام ، آن امور

هم از او نبوند راضی هیچ یک

نقش او خواهند تا سازند حَک

تا بود مردی غلام یک نفر

هر دم از خود سازدش خوشنودتر

در شباهت این دو باشد مثل هم

هیچ آیا همچنانکه مدح و ذمّ(۳۶۲)

وجه تشبیه

خداونـد متعال در اینجا ((آدم مشـرک)) را به غلام و برده ای تشبیه کرده است که دارای چند ارباب است و هر کدام او را به

کاری ضد یکدیگر وامی دارند ؛ یکی می گوید

فلان برنامه

را انجام بده و دیگری وی را از آن کار نهی می کند ، سوّمی دستور دیگری بر خلاف آن دو به او می دهد و همین طور مرتّب حیران و سرگردان است ، نمی داند چه کند و خود را با نوای کدام یک هماهنگ سازد .

و ((انسان موحد و یکتا پرست)) را به فردی تشبیه نموده است که تنها تسلیم یک نفر است . خط و برنامه او مشخص و صاحب اختیارش معلوم است و بدون هیچ گونه دغدغه و سرگردانی کارش را انجام می دهد و با اطمینان خاطر و آرامش روح گام بر می دارد .

بنا بر این ((وجه شباهت)) در آدم مشرک ((تحیّر و سرگردانی)) و در فرد مؤ من ((اطمینان و آرامش روحی)) است ؛ یعنی مشرک همواره در میان انواع تضادّها ، تناقضها و تزلزلها غوطه ور و سردر گم است و موحّد همیشه آرامش خاطر و قلبی مطمئن دارد ، چون فقط دل در گرو عشق خدا دارد .

یک دوست بسنده کن که یک دل داری

گر مذهب عاشقان عاقل داری

((مُتَشاکِسُونَ)) از ماده ((شکاسه)) به معنای سوء خلق و دعوا و خصومت است ؛ بنا بر این ((متشاکس)) به کسانی گفته می شود که با عصبانیّت و بد خلقی به جرّ و بحث و نزاع مشغولند)) . (۳۶۳)

((سَلَم)) ، یعنی خالص و بدون شریک ، ملک خالص یک نفر بودن .

در روایتی از حضرت علی علیه السّلام نقل شده که فرمود :

((اءَنَا ذاکَ الرَّجُلُ السَّلَمُ لِرَسُولِ اللّهِ ؛ منم آن مردی که همواره تسلیم رسول خداصلی

اللّه علیه و آله و سلّم بود)) .

در حدیث دیگری آمده :

((الرَّجُلُ السَّلَمُ لِلرَّجُلِ حَقّا عَلِیٌ وَشیعَتُهُ ؛ مردی که حقیقتا تسلیم بود ، علی علیه السّلام و شیعه او بودند .

و در پایان آیه می فرماید :

((حمد و سپاس مخصوص خداوند است)) . (ا لْحَمْدُ لِلَّهِ) .

خداوندی که با ذکر این مثلهای روشن راه را به شما نشان داده ، و دلایلی واضح را برای تشخیص حق از باطل در اختیار شما قرار داده است ، خداوندی که همه را به اخلاص دعوت می کند و در سایه اخلاص آرامش می بخشد ، چه نعمتی از این بالاتر ، و چه شکری و حمدی از این لازم تر ؟

((ولی اکثر آنها نمی دانند)) و با وجود این دلایل روشن به خاطر حبّ دنیا و شهوات سرکش به حقیقت راه نمی برند . (بَلْ اءَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ) . (۳۶۴)

۳۳- مَثَل یاران رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم

(مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ اءَشِدَّآءُ عَلَى ا لْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرَلهُمْ رُكَّعًا(۳۶۵) سُجَّدًا(۳۶۶) يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَا نًا سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ اءَثَرِ السُّجُودِ ذَا لِكَ مَثَلُهُمْ فِى التَّوْرَلةِ وَمَثَلُهُمْ فِى ا لْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ اءَخْرَجَ شَطْءَهُ (۳۶۷) فَأزَرَهُ (۳۶۸) فَاسْتَغْلَظَ (۳۶۹) فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِى (۳۷۰) يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ا لْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّلِحَتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَاءَجْرًا عَظِيمًا) . (۳۷۱)

((محمّدصلی اللّه علیه و آله و سلّم فرستاده خداست و کسانی که با او هستند ، در برابر کفّار سر سخت و شدید ، و در میان خود مهربانند ؛ پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی ، در حالی که

همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند ؛ نشانه آنان در صورتشان از اثر سجده نمایان است ، این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است ، همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است ، و به قدری نموّ و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد ! این برای آن است که کافران را به خشم آورد ، (ولی) خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند ، وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است)) .

حق بود کافی و هم بر وی گواه

که محمّد شد فرستاده إ له

وانکسانکه با ویند از مؤ منین

سخت بر کفّار و بس پر قهر و کین

بینی ای بیننده ایشان را مدام

راکع و ساجد به هر حال و مقام

از خدا جویند فضلی بر مزید

همچنین خوشنودی او با امید

هست ایشان را علامت در وجوه

از نشان سجده حق با شکوه

قصد از این سیما بود نور شهود

که بتابد از رخ اهل سجود

وان ببینند اهل عرفان و یقین

نی کسی کاورا نباشد نور دین

باشد این وصف از نشان مؤ منان

گشته در تورات و انجیل آن بیان

یعنی ایشان را ستوده در کتاب

زین صفت ربّ العباد اندر ثواب

همچو دانه کاشته کاندر نخست

شاخه ها آرد برون باریک و سست

پس قوی گرداند آن را پس شود

او سطبر و سخت و بر ساق ایستد

آن چنان گردد تناور که عجب

زو کنند اهل زراعت در طلب

این مثال احمد است و مؤ منان

که شدند ایشان به تدریج آن چنان

بعد

ضعف اعنی قوی گشتند و سخت

همچو بعد از رستن و ماندن درخت

گفت این تشبیه بهر اهل دین

تا شود کفّار زایشان خشمگین

وعده کرد آن مؤ منان را کردگار

که بود کردارشان نیک از عیار

در جهان و در جنان پر نعیم

هستشان آمرزش و اجر عظیم (۳۷۲)

وجه تشبیه

خداوند متعال در این آیه که آخرین آیه ((سوره فتح)) است ، اصحاب خاصّ پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم را از لسان تورات به ((پنج صفت)) ممتاز توصیف نموده ، سپس به نقل از انجیل آنان را به ((زراعتی)) تشبیه کرده است که جوانه های خود را خارج ساخته ، آنگاه به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است ، و به قدری رشد و نموّ کرده و پربرکت شده که زارعان را به شگفتی وا می دارد .

وجه تشبیه ((نموّ سریع و نیرومند شدن چشمگیر)) است ؛ یعنی همراهان پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم و پیروان راستین خط آن حضرت که در آغاز بعثت بسیار اندک و ضعیف بودند ، طولی نکشید که روز به روز بر تعداد و نیروی آنها اضافه شد ، به گونه ای که شوکت و بزرگی آنان اعجاب آور گردید . (۳۷۳)

آن پنج صفت که از تورات نقل شده به ترتیب عبارتند از :

۱ (اءَشِدَّآءُ عَلَی ا لْکُفَّارِ) ؛ ((آنان در برابر کافران (و دشمنان اسلام) ، سرسخت و محکم هستند)) .

۲ (رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ) ؛ ((در بین خود رحیم و مهربانند)) .

((آری ، آنها کانونی از عواطف و محبّت نسبت به برادران و دوستان و همکیشانند و

آتشی سخت و سوزان و سدّی محکم و پولادین در مقابل دشمنان . در حقیقت عواطف آنها در این ((مهر)) و ((قهر)) خلاصه می شود)) . (۳۷۴)

۳ (رُکَّعًا سُجَّدًا) ؛ ((پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی (و به عبادت خدا مشغولند))) .

۴ (یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَا نًا) ؛ ((آنان همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند)) ؛ ((یعنی نیّت آنها پاک و خالص برای خداست . نه برای تظاهر و ریا قدم بر می دارند و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند ، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او

دوخته شده و انگیزه حرکت آنها در تمام زندگی همین است و بس)) . (۳۷۵)

۵ (سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِم مِّنْ اءَثَرِ السُّجُودِ) ؛ ((نشانه آنان در صورتشان از اثر سجده نمایان است)) .

((سیما)) در اصل به معنای علامت و هیاءت است ، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن ، هر چند در استعمالات روزمرّه فارسی به نشانه های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می شود . به تعبیری دیگر ((قیافه)) آنها به خوبی نشان می دهد که آنها انسانهایی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند ، نه تنها در صورت آنها که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است . (۳۷۶) جالب این که در توصیف دوّم که در انجیل آمده ، نیز پنج وصف عمده برای مؤ منان و یاران محمّدصلی اللّه علیه و آله و سلّم ذکر شده است :

۱ ((جوانه زدن)) : (کَزَرْعٍ اءَخْرَجَ

شَطْهُ) ؛ ((مانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته)) .

۲ ((کمک کردن برای پرورش)) : (فَآزَرَهُ) ؛ ((سپس به تقویت آن پرداخته)) .

۳ ((محکم شدن)) : (فَاسْتَغْلَظَ) ؛ ((محکم شده)) .

۴ ((بر پای خود ایستادن)) : (فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِی) ؛ ((بر پای خود ایستاده است)) .

۵ ((رشد و نمو چشمگیر و اعجاب انگیز داشتن)) : (یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ) ؛ ((به قدری نمو و رشد (سریع) کرده که حتی زارعان (و کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سروکار دارند) در شگفتی فرو می روند)) .

((در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده ، صفاتی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کند و امّا اوصافی که در انجیل آمده ، بیانگر حرکت و نموّ و رشد آنها در جنبه های مختلف است (دقّت کنید) .

آری ، آنها انسانهایی هستند با صفات والا ، که آنی از ((حرکت)) باز نمی ایستند ، همواره جوانه می زنند و جوانه ها پرورش می یابد و بارور می شود .

همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند .

آری ، آنها هرگز از پای نمی نشینند و دائماً روبه جلو حرکت می کنند . در عین عابد بودن ، مجاهدند و در عین جهاد عابدند ، ظاهری آراسته ، باطنی پیراسته ، عواطفی نیرومند و نیّاتی پاک دارند ، در

برابر دشمنان حقّ ، مظهر خشم خدایند و در برابر دوستان حقّ ، نمایانگر لطف و رحمت او)) . (۳۷۷)

((این نکته نیز قابل توجه است که جمله (وَالَّذینَ مَعَهُ) ؛ ((کسانی که با او هستند)) ، مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با رسول خداصلی اللّه علیه و آله و سلّم نیست ، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند ، بلکه منظور از (مَعَهُ) به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقواست)) . (۳۷۸)

بنا بر این ، آیه شامل کسانی می شود که در خط رسول اللّه باشند ، هر چند مصاحبتی جسمانی با پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم نداشته باشند ، چنانکه امام خمینی قدّس سرّه در سال ۱۳۶۰ به هنگام تنفیذ حکم ریاست جمهوری ، مقام معظّم رهبری ، حضرت آیت اللّه العظمی خامنه ای ، معظم له را خدمتگذار اسلام و ملّت و طرفدار قشر مستضعف و مصداق (. . . اءَشِدَّآءُ عَلَی ا لْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ . . .) توصیف کرده اند . (۳۷۹)

۳۴- مَثَل خوردن گوشت برادر مرده

(. . . وَلاَ یَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا اءَیُحِبُّ اءَحَدُكُمْ اءَن یَاءْكُلَ لَحْمَ اءَخِیهِ مَیْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ . . .) . (۳۸۰)

((و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند ، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد ؟ ! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید)) .

از شما بعضی که باشد عقل مند

غیبت بعضی نباید تا کنند

دوست دارد از شما آیا چو مرد

مر برادر لحم او را تا که خورد

پس شما اکراهتان باشد از این

پس کنید

اکراه از غیبت چنین (۳۸۱)

وجه تشبیه

در این آیه ، ((غیبت)) به خوردن گوشت برادر مرده خود تشبیه شده است ! یعنی آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن اوست و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همانند خوردن گوشت بدن اوست .

تعبیر به ((مَیْتـا)) (مرده) به خاطر آن است که ((غیبت)) در غیاب افراد ، صورت می گیرد ، که همچون مردگان قادر به دفاع از خویشتن نیستند ، و این ناجوان مردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان در باره برادر خود روا دارد .

((وجه شباهت)) در این تشبیه ((شدّت زشتی عمل)) است و بیانگر فوق العاده قبیح بودن غیبت و گناه عظیم آن می باشد(۳۸۲) و کمتر گناهی است که در اسلام به اندازه غیبت زشت و قبیح شمرده شده باشد .

در حقیقت غیبت کنندگان به سگها و لاشخورها تشبیه شده اند ! یعنی همانگونه که سگها و لاشخورها دور لاشه ای جمع می شوند و آن را تکه تکه می کنند و می خورند ، افرادی هم که دور هم جمع می شوند و پشت سر مؤ منی حرف می زنند و سرّ او را فاش و آبرویش را می ریزند ، در حقیقت همانند لاشخوری هستند که گوشت بدن او را دریده و قطعه قطعه می کنند و می بلعند !

هر چند ظاهر عمل غیبت کنندگان حرکت زبان و دهان و فك است ، ولی باطن آن مردار خواری است که اگر بدون توبه بمیرند ، بعد از مرگ و روز (تُبْلَی السَّرائِر) آن حالت آشکار می

شود .

صاحب کتاب ((جامع السعادات)) از رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت می کند که آن حضرت فرمود :

((کَذِبَ مَنْ زَعَمَ اءَنَّهُ وُلِدَ مِنْ حَلالٍ وَهُوَ یَاءْکُلُ لُحُومَ النّاسِ بِالْغیبَهِ ، فَاجْتَنِبِ الْغیبَهَ فَإِنَّها إِدامُ کِلابِ النّارِ ؛ (۳۸۳) دروغ می گوید کسی که خودش را حلال زاده می پندارد ، در حالی که گوشت مردم را به وسیله غیبت کردن می خورد . پس از غیبت اجتناب کن ، زیرا غیبت خوراک (یا خورش) سگان جهنّم است)) .

در حدیثی از امام حسین علیه السّلام نقل شده که شخصی در حضور آن حضرت از کسی غیبت می کرد ، امام خطاب به او فرمود :

((یا هَذا کُفَّ عَنِ الْغیبَهِ فَإِنَّها إِدامُ کِلابِ النّارِ ؛ (۳۸۴) ای مرد ! از غیبت خودداری کن ، زیرا غیبت خوراک سگان جهنّم است)) .

در بعضی از روایات ، غیبت به ((بیماری خوره)) تشبیه شده که دین غیبت کننده را می خورد .

چنانکه ((مرحوم کلینی)) از امام صادق علیه السّلام و آن حضرت از رسول خداصلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت می کند که فرمود :

((اَلْغیبَهُ اءَسْرَعُ فی دینِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ مِنَ الْأَکِلَهِ فی جَوْفِهِ ؛ (۳۸۵) اثر سوء غیبت در دین مسلمان از بیماری خوره ای که داخل جسم او وارد شود ، سریعتر است)) .

((آکله)) که در فارسی به آن ((جذام)) گفته می شود یک نوع بیماری مُسری خطرناک بی دردی است که گوشت بدن را از داخل می خورد و این مرض به گونه

ای است که فرد مریض در آغـاز متوجه آن نمی شود ، چون درد نـدارد و پس از آن که عضوی را خورد و نابود کرد ، آنگاه کشف می شود که دیگر کـار از کـار گذشـته است . شایـد ((تشبیه غیبت)) به این بیماری خطر ناک همان ((بی درد بودن)) باشد ، زیرا غیبت هم از امراض روحی خطرناک بی درد است .

امام خمینی قدّس سرّه در کتاب ((جهاد اکبر)) می فرماید :

((خدا نکند انسان به امراض بی درد مبتلا گردد . مرضـهایی که درد دارد انسان را وادار می کند که در مقام علاج بر آید ، به دکـتر و بیمارسـتان مراجعه کنـد ، لیکن مرضـی که بی درد است و احسـاس نمی شود بسـیار خطرنـاک می باشـد وقتی انسـان خبردار می گردد که کار از کار گذشته است . . .

مرض ((غرور)) و ((خودخواهی)) و ((غیبت)) بی درد است معاصـی دیگر بـدون ایجـاد درد ، قلب و روح را فاسـد می سازد این مرضها نه تنها درد ندارد ، بلکه ظاهر لذّت بخشی نیز دارد ، مجالس و محافلی که به غیبت می گذرد ، خیلی گرم و شیرین است ! حُبّ نفس و حُبّ دنیا که ریشه همه گناهان است لـذّت بخش می باشد . مستسـقی از آب تلف می شود ولی تا آخرین نَفَس از آشامیـدن آن لذّت می برد و قهراً اگر انسان از مرض لذّت برد و درد هم نداشت ، دنبال معالجه نخواهد رفت و هرچه به او اعلام خطر کنند که این کشنده است ، باور نخواهد کرد)) .

(۳۸۶)

در بعضی از روایات ، غیبت به ((آتش)) تشبیه شده است ، همانگونه که آتش هیزم را می خورد ، غیبت نیز اعمال نیک آدمی را می خورد و نابود می سازد . (۳۸۷)

نکته ها :

۱- غیبت

((غیبت)) چنانکه از اسمش پیداست ، این است که در غیاب کسی سخنی گویند ، منتها سخنی که عیبی از عیوب او را فاش سازد ، خواه این عیب جسمانی باشد ، یا اخلاقی ، در اعمال او باشد یا در سخنش و حتّی در اموری که مربوط به او است ، مانند لباس ، خانه ، همسر و فرزندان و مانند اینها .

بنا بر این اگر کسی صفات ظاهر و آشکار دیگری را بیان کند ، غیبت نخواهد بود ، مگر اینکه قصد مذمّت و عیبجویی داشته باشد که در این صورت حرام است ، مثل اینکه در مقام مذمّت بگوید آن مرد نابینا ، یا کوتاه قد ، یا سیاه رنگ یا کوسه ! به این ترتیب ذکر عیوب پنهانی به هر قصد و نیّتی که باشد غیبت و حرام است .

و ذکر عیوب آشکار اگر به قصد مذمّت باشد آن نیز حرام است ، خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه .

اینها همه در صورتی است که این صفات واقعاً در طرف باشد ، اما اگر صفتی اصلاً وجود نداشته باشد ، داخل در عنوان ((تهمت)) خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگین تر است . . .

و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت می

آورنـد ، مسـموع نیست ، مثلاً گاهی غیبت کننده می گوید این غیبت نیست ، بلکه صـفت او است ! در حالی که اگر صـفتش نباشد ، تهمت است نه غیبت .

یـا اینکه می گویـد : این سـخنی است که در حضور او نیز می گویم ، در حـالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنهـا از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء ، گناه سنگین تری را به بار می آورد)) . (۳۸۸)

بعضی برای توجیه عمل زشت خود در آغاز سخن می گویند :

غیبتش نباشـد ، آنگاه شـروع می کننـد به غیبت کردن ! خیال می کنند این جمله ((غیبتش نباشد)) مجوّز غیبت است ! و آن را حلال می کند . بعضی دیگر با ژست مقدّس مآبی غیبت می کنند ، مثلاً می گویند : فلانی چه آدم خوب و درستکاری است ، ولی افسوس ! دلم آنقـدر برایش می سوزد که چرا آدم به این خوبی بـا زن و بچّه اش سازگـار نیست ! آنگونه مقـدمه چینی و تظـاهر به دلسوزی می کنـد تـا این گونه به او نیش بزنـد ! و علمـای علم اخلاـق گفته انـد : این نوع غیبت خطرنـاکترین غیبت هاست و گناهش شدیـدتر است ، زیرا با ریاکاری و تظاهر به دین داری شـنونده را فریب می دهـد که دلسوزی و درد دین مرا واداشت که پشت سر او حرف بزنم ! و این در حقیقت دو گناه مرتکب شده : گناه ((ریا و خودنمایی)) و گناه ((غیبت)) .

این نکته نیز قابل توجّه است که نه تنها غیبت کردن حرام

است ، گوش دادن به غیبت و در مجلس غیبت حضور یافتن نیز حرام و گناه کبیره است ، بلکه طبق پاره ای از روایات بر شنونده واجب است که ردّ غیبت کند و از حیثیّت برادر مسلمانی که غیبتش شده ، دفاع نماید و چنانچه توان دفاع داشته باشد و دفاع نکند ، گناهش از گناه غیبت کننده بیشتر است . (۳۸۹)

با کمال تاءسف بعضی ها نه تنها دفاع نمی کنند ، بلکه با سخنی و ذکری طرف را بیشتر تشویق به ادامه غیبت می کنند ؛ مثلاً : وقتی سخنی از غیبت کننده می شنوند ، می گویند : ((سبحان اللّه !)) ، ((لا إِله الاّ اللّه)) ، ((اءَسْتَغْفِرُ اللّهَ)) و . . . .

۲- چرا غیبت به شدّت تحریم شده ؟

((سرمایه بزرگ انسان در زندگی ، حیثیت و آبرو و شخصیّت او است و هر چیز آن را به خطر بیندازد ، مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد ، بلکه گاه ((ترور شخصیّت)) از ترور شخص مهم تر محسوب می شود و اینجا است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است .

یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ برباد نرود و حرمت اشخاص در هم نشکند و حیثیت آنها را لکه دار نسازد و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیّت بسیار تلقّی می کند . نکته دیگر این که ((غیبت)) ((بدبینی)) می آفریند ، پیوندهای اجتماعی را سست می کند ، سرمایه اعتماد را از بین می

برد و پـایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد))(۳۹۰) و در نتیجه وحدت و انسـجام جامعه اسلامی را که اسلام اهمیّت فوق العاده ای برای آن قائل شده است ، تضعیف می کند .

((از اینها گذشته ((غیبت)) بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد ، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می گردد .

خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده ، به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است)) . (۳۹۱)

۳- عوامل و انگیزه غیبت

علمـای علـم اخلاـق عوامـل متعـدّدی برای انگیزه غیبـت ذکر کرده انـد ، ماننـد : ((غضـب)) ، ((کینـه تـوزی)) ، ((حسـد)) ، ((دلقک بازی)) و امثال اینها . بعضـی از محقّقان معاصر ، عامل دیگری برای انگیزه غیبت بر شمرده و آن عبارت از ((بیکاری)) است و گفته اند : بیکاری و بی برنامه ای و عاطل و باطل بودن سرمنشاء بسیاری از گناهان ، از جمله غیبت کردن است و به تجربه هم ثـابت شـده که افراد بیکـار و تنبـل بیشتر به فساد اخلاقی ، ماننـد غیبت و تهمت و سـخن چینی و امثال آن آلوده می شوند .

بنا بر این ((بیکاری)) از عوامل غیبت کردن است .

آیت اللّه مطهری (ره) در این باره می گوید :

((زنها در قدیم مشـهور بودند که زیاد غیبت می کنند . شاید این به عنوان یک خصـلت زنانه معروف شده بود که زن طبیعتش این است و جنساً غیبت کن است ؛ در صورتی

که چنین چیزی نیست ، زن و مرد فرق نمی کننـد . علّتش این بود که زن مخصوصاً زنهای متعیّنات ، زنهایی که کلفت داشته انـد و در خانه ، همه کارهایشان را کلفت و نوکر انجام می دادندهیـچ شـغلی و هیـچ کاری ، نه داخلی و نه خارجی نـداشت ، صبح تا شب باید بنشـیند و هیچ کاری نکند ، کتاب هم که مطالعه نمی کرده و اهل علم هم که نبوده ؛ باید یک زن هم شاءن خودش پیـدا کنـد ؛ با آن زن چه کند ؟ راهی غیر از غیبت کردن به رویشان باز نبوده ، و این برایشان یک امر ضـروری بوده ؛ یعنی اگر غیبت نمی کردند واقعا بدبخت و بیچاره بودند . . .

در یکی از شـهرها یا ایالات آمریکا در خانواده ها قمار آنقدر رایج شده بود که زنها به آن عادت کرده بودند و در خانه ها به صورت یـک بیمـاری رواج یـافته بود ، و شـکایت همه این بود که زنهـا دیگر کـاری غیر از قمار ندارنـد . اوّل این را به عهـده واعظهـا گذاشـتند که آنهـا این بیمـاری را از سـر مردم بیرون ببرنـد . ولی آخر بیمـاری علّت دارد ؛ تـا علّتش از میـان نرود که بیماری از بین نمی رود . واعظها شـروع کردنـد به موعظه در زیانهای قمار و آثار اخروی آن ؛ ولی اثر نـداشت . یک شـهردار پیـدا شد و گفت که من این بیماری را معالجه می کنم . آمد و کارهای دستی از قبیل بافتنی را تشویق کرد و برای زنها مسابقه های خوب گذاشت و جایزه

های خوب تعیین کرد . طولی نکشید که زنها دست از قمار کشیده و به این کارها پرداختند .

آن مرد علّت را تشخیص داده و فهمیده بود که علّت پرداختن زنها به قمار ، بیکاری و احتیاج آنها به سرگرمی است . کار دیگری برایشان به وجود آورد تا توانست قمار را از میان ببرد یعنی در واقع یک خلا روحی در میان آنها وجود داشت و آن خلا منشاء این گناه بود ؛ آن آدم فهمید که این خلا را باید پر کرد تا بشود قمار را از بین برد و تا آن خلا

به وسیله دیگری پر نشود نمی توان آن را از میان برداشت)) . (۳۹۲)

خلاصه این که یکی از عوامل آلوده شدن به ((غیبت)) و گناهان دیگر ((بیکاری)) است و یکی از راههای مهم جلوگیری از آن ((اشتغال)) به کار و پرهیز از بیکاری و تنبلی می باشد ؛ و بهترین کار این است که انسان به بررسی عیوب خویش بپردازد تا بدین وسیله از عیب جویی دیگران در امان بماند ، چنانچه امیر المؤ منین علیه السّلام می فرماید : ((یا ایّها النّاس طُوبی لِمَنْ شَغَلَهُ عَیْبُهُ عَنْ عُیُوبِ النّاس ؛ (۳۹۳) ای مردم خوشا به حال کسی که اشتغال به عیب خودش او را از عیبجویی دیگران باز دارد)) .

۴- علاج غیبت و توبه آن

((غیبت)) مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجاً به صورت یک بیماری روانی در می آید ، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذّت می برد و از این که پیوسته آبروی این و آن را

بریزد ، احساس رضا و خوشنودی می کند و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است .

اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می زند ، بپردازد ؛ انگیزه هایی همچون ((بخل)) و ((حسد)) و ((کینه توزی)) و ((عداوت)) و ((خود برتر بینی)) .

باید از طریق خود سازی و تفکّر در عواقب سوء این صفات زشت و نتایج شومی که به بار می آورد ، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید ، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد .

سپس در مقام ((توبه)) برآید و از آنجا که غیبت جنبه ((حق الناس)) دارد ، اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند ، از او عذر خواهی کند ، هر چند به صورت سربسته باشد ، مثلاً بگوید من گاهی بر اثر نادانی و بی خبری از شما غیبت کرده ام ، مرا ببخش ، و شرح بیشتری ندهد ، مبادا عامل فساد تازه ای شود و اگر دسترسی به طرف

ندارد یا او را نمی شناسد ، یا از دنیا رفته است ، برای او استغفار کند و عمل نیک انجام دهد ، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد)) . (۳۹۴)

۵- موارد استثنا در غیبت

((آخرین سخن در باره غیبت اینکه قانون غیبت ، مانند هر قانون دیگر استثناهایی دارد

، از جمله اینکه گاه در مقام ((مشورت)) مثلاً برای انتخاب همسر ، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤ الی از انسان می کند ، امانت در مشورت که یک قانون مسلّم اسلامی است ، ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید ، مبادا مسلمانی در دام بیفتد و چنین غیبتی که با چنین نیّت انجام می گیرد ، حرام نیست . همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمّی مانند هدف مشورت در کار باشد ، یا برای احقاق حقّ و تظلّم صورت گیرد . البتّه کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح ((متجاهر به فسق))است از موضوع غیبت خارج است و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد ، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است)) . (۳۹۵) و علنی آن را انجام می دهد نه گناهانی که به طور غیر علنی و در خفا از او سر می زند .

۳۵- مَثَل زندگی دنیا و آب باران

(اعْلَمُوٓاْ اءَ نَّمَا الْحَيَوا ةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى الْأَمْوَا لِ وَا لْأَوْلَـدِ كَمَثَلِ غَيْثٍ اءَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَلهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِى الأَخِرَهِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَا نٌ وَمَا الْحَيَوا ةُ الدُّنْيَآ إِلا مَتَعُ الْغُرُورِ) . (۳۹۶)

((بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است ، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی

فرو می برد ، سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی ؛ سپس تبدیل به کاه می شود ! و در آخرت ، عذاب شدید است ، یا مغفرت و رضای الهی ؛ (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست)) .

می بدانید اینکه نبود بی ز سهو

این حیات دنیوی جز لعب و لهو

بازی اطفال و مشغولیّ بد

بازتان دارد ز خیرات ابد

جز تفاخر جز تکاثر زینتش

نیست در مال و ولد یا نعمتش

نیست جز آرایشی یعنی که آن

هم مباهات و تفاخر بینتان

در فزونی مال اولاد و عدد

تا چه بخشد حاصل این مال و ولد

زود این بازیچه گرددبر طرف

ماند از وی بر تو اندوه و اسَف

شادیش گردد به دل بر غم همه

زینتش ریزد فرو از هم همه

آنهمه فخر و مباهاتی که بود

چون شراره آتش افتد از نمود

مرتضی گفت اولش دنیا بکاست

اوسطش باشد عنا و آخر فناست (۳۹۷)

حقّ به دنیا می زند این سان مَثَل

کان بود مانند باران در محل

بر زمین آید بروید زان گیاه

کافران را در شگفت آرد بگاه

مؤ من اعجابش ز دنیا عبرتست

کافران را هم شگفت از زینت است

مؤ من و کافر ز اشیای عجیب

مر تعجّب هر دو را باشد نصیب

آن شود بر قدرت حق منتقل

و ین شود بر صورت آن مشتغل

آن شود ادراک معقولش فزون

و ین ز محسوسات پا ننهد برون

از سیاحت کم خرد در شهرها

ننگرد جز باغها و نهرها

یا که اسباب و عمارات رفیع

یا که صنعتها و اشیای بدیع

عارف از یک پرّ کاهی در نمود(۳۹۸)

پی برد بر اصل و عنوان وجود

احمق ار بیند زمین و آسمان

ننگرد جز خاک از این ، جز

دود از آن

از طبیعی دانشان بینی دو تن

هر دو را اندر کمال آن علم و فن

آن یکی ننهاده بیرون پا ز لَوْن (۳۹۹)

و ین دگر بیند مُکوِّن (۴۰۰) را ز کَوْن (۴۰۱)

این زبرگ رَز(۴۰۲) ببیند کَیْفِ مَیْ(۴۰۳)

وان ببیند سبزی و ترکیب وی

برگ گردد روز دیگر خشک و زرد

می فزاید بر شکوه و زور مرد

گفت زان ثُمَّ یَهیجُ فَتَراهُ

زرد و خشک از بعد سبزی آن گیاه

بعد زردی خشک وا شکسته شود

همچنین مال جهان فانی بُوَد

ناورد بر وی خردمند التفات

زانکه او را نیست جز روزی ثبات

در جهان باشد زوال آن پدید

لیک اندر آخرت رنجش شدید

چونکه برگردد از این صورت ورق

هست خوشنودی و آمرزش ز حق

زندگی این جهان پر شرور

می نباشد جز متاعی از غرور(۴۰۴)

وجه تشبیه

خداوند متعال در این آیه زندگی دنیا را در پنج مرحله ((بازی)) ، ((سرگرمی)) ، ((تجمّل پرستی)) ، ((تفاخر)) و ((تکاثر)) ترسیم نموده و آنگاه آن را به بارانی تشبیه نموده که از آسمان نازل می شود و چنان زمین را زنده می کند که گیاهانش حتّی زارعان را در شگفتی فرو می برد ، سپس زرد و خشک و درهم شکسته و به کاه تبدیل می گردد .

از شیخ بهائی قدّس سرّه نقل شده که گفته است :

((این پنج خصلتی که در آیه شریفه ذکر شده ناظر به سنین عمر آدمی و دوران زندگی اوست .

نخست دوران ((کودکی)) است که در این دوره علاقه شدیدی به ((لعب)) و بازی دارد .

سپس وارد دوره ((نوجوانی)) می شود ، در این دوره به ((لهو)) و سرگرمیها روی می آورد .

بعد دوره ((جوانی

)) فرا می رسد که در این دوره به ((زینت)) و تجمّـل و آرایش می گراید و همواره به فکر این است که لباس فاخری تهیّه کند ، مرکب جالب توجّهی سوار شود ، منزل زیبایی داشته باشد و . . . و از این مرحله که بگذرد ، دوره ((پیری و

کهولت)) فرا می رسد . در این دوره بیشتر به فکر ((تفاخر)) به حسب و نسب می افتد و حسّ فخر طلبی در او زنده می شود .

و سر انجام به مرحله پنجم یعنی دوره ((سالخوردگی)) می رسد که در این دوره ((تکاثر)) و فزونی در اموال و فرزندان فکرش را به خود جلب می کند)) . (۴۰۵)

((. . . بعضی معتقدند که هر دوره ای از این دوره های پنجگانه هشت سال از عمر انسان را می گیرد ، و مجموعاًبه چهل سال بالغ می گردد ، و هنگامی که به این سنّ رسید شخصیّت انسان تثبیت می گردد .

این امر نیز کاملاًـ ممکن است که بعضی از انسانها شخصیت شان در همان مرحله اوّل و دوّم متوقّف گردد و تا پیری در فکر ((بازی و سرگرمی و معرکه گیری)) باشند و یا در دوران تجمّـل پرستی متوقّف گردد ، و ذکر فکرشان تا دم مرگ فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد ، اینها کودکانی هستند در سنّ کهولت و پیرانی هستند با روحیه کودک !)) . (۴۰۶)

لازم به یادآوری است که تشبیه زندگی دنیا به آب ((باران)) در ((سوره یونس)) آیه ۲۴ (مثل ۱۷) و در ((سوره کهف))

، آیه ۴۵ (مثل ۲۶) نیز آمده است .

بعضـی گفته اند : در این سه تمثیل عنصر اصلی ((گیاه)) است و ((آب)) در درجه دوّم قرار دارد ، زیرا خلاصه معنای هر سه مثل چنین است که زندگانی این جهان ، همانند حیات گیاهان ، کوتاه مدّت و زود گذر و فانی است . (۴۰۷)

در ((سوره یونس)) پایان زندگی گیاهان را ((حصید)) (درو شده) ، در ((سوره کهف)) ((هشیم)) (در هم شکسته شده) و در آیه مورد بحث ((حُطام)) (اجزای پراکنده کاه) تعبیر کرده است .

توضیح لغات و نکته ها

۱ ((لَعِب)) (بر وزن لزج) در اصل از ماده ((لعاب)) (بر وزن غبار) به معنی آب دهان است که از لبها سرازیر گردد و این که بازی را لعب می گویند ، به خاطر آن است که همانند ریزش لعاب از دهان است که بدون هدف انجام می گیرد)) . (۴۰۸)

۲ ((لهو)) به معنای هر عمل سرگرم کننده ای است که انسان را از کارهای مهم و حیاتی باز دارد .

بنا بر این آنهایی که تنها به دنیا دل بسته انـد و جز آن نمی جوینـد و نمی طلبند ، در واقع کودکان هوسـبازی هسـتند که یک عمر به بازی و سرگرمی پرداخته و از همه چیزی بی خبر مانده اند !

دلا تا کی در این کاخ مجازی کنی

کنی مانند طفلان خاکبازی

تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی از این نظر است که بازیها و سرگرمیها معمولاً کارهای توخالی و بی اساس هستند که از متن زندگی حقیقی دورند

، نه پیروزی اش حقیقت دارد و نه شکستش ، زیرا پس از پایان بازی همه چیز به جای خود باز می گردد !

بسیار دیده می شود که کودکان در بازی یکی را ((امیر)) و دیگری را ((وزیر)) ، یکی را ((دزد)) ودیگری را ((قافله)) می نامند ، اماساعتی نمی گذرد که نه خبری از امیر است و نه وزیر ونه دزد ونه قافله و یا در نمایشنامه هایی که به منظور سرگرمی انجام می شود ، صحنه هایی ازجنگ یا عشق یا عداوت مجسّم می گردد ، اما پس از ساعتی خبری از هیچکدام نیست .

دنیا به نمایشنامه ای می ماند که بازیگران آن ، مردم این جهانند و گاه این بازی کودکانه حتی افراد خردمند را به خود مشغول می دارد ، امّا چه زود پایان این سرگرمی و نمایش اعلام می گردد . (۴۰۹)

۳ ((زینت)) به معنای آرایش و نمایشی است که بیننده را مجذوب کند ، مثلاً : آرایش در غذاهای رنگارنگ ، لباسهای فاخر گوناگون ، آپارتمانهای آسمانخراش ،

مرکبهای مدرن وآخرین سیستم و . . . ولی آنچه در اسلام مورد نکوهش واقع شده ، نمایش زینت و تجمّل پرستی است ، نه استفاده عادی از زیبایی های طبیعت و مواهب دنیا .

خداوند متعال ، ((قارون)) را از این جهت مذمّت نموده است که با نمایش ثروت و تجملات خود ، مردم سست ایمان را تحقیر و مجذوب مال و ثروتش می کرد و آن چنان صحنه خیره کننده ((نمایش زینت)) قلبشان را از جای تکان می داد که آه سوزانی از

دل می کشیدند و می گفتند : (. . . یَلَیْتَ لَنَا مِثْلَ مَآ اءُوتِیَ قَرُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ) . (۴۱۰)

((ای کاش ! همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم ! به راستی که او بهره عظیمی دارد !)) .

۴ ((غیث)) به معنای باران است و آن را از آن جهت غیث گفته اند که غیاث و فریادرس خلق باشد . (۴۱۱)

۵ کلمه ((کفّار)) در آیه مورد بحث طبق نظر اکثر مفسّران ، به معنای کشاورزان است ، نه افراد بی ایمان ، زیرا ((کفر)) در اصل به معنای پوشاندن است و چون کشاورز ((بذر)) را در زیر خاک می پوشاند ، از این رو به او کافر ، یعنی پوشاننده بذر گفته شده است و به منکر حقّ هم از این جهت کافر می گویند که حقّ را کتمان نموده و آن را می پوشاند .

در حقیقت آیه مورد بحث همانند آیه ۲۹ ((سوره فتح)) می باشد که وقتی سخن از نموّ فراوان و شگفت آور گیاه می کند می گوید : (یُعْجِبُ الزُّرّاعَ) ؛ ((زارعان را به شگفتی در می آورد)) که به جای کلمه ((کفّار)) ، ((زُرّاع)) گفته شده . ولی بعضی از مفسّران نیز احتمال داده اند که منظور از ((کفّار)) در اینجا همان کافران نسبت به خداوند باشد ، زیرا اعجاب کافران به زینت دنیا بیشتر است ، یعنی زارع کافر هنگامی که طراوت و شادابی زراعت خود را مشاهده می کند ، شگفت زده به خود می بالد و تمام توجّهش به محسوسات و خود زراعت است

، ولی زارع مؤ من وقتی رشـد و نموّ فراوان زراعت خود را می نگرد ، فکرش متوجّه زارع حقیقی یعنی ((ربّالعالمین)) ، پرورش دهنده همه عالم می شود و قدرت پررودگار او را به شگفتی وا می دارد ، نه طراوت و شادابی گیاهان . ولی

عدّه ای از مفسّران معاصر می گویند : این تفسیر چندان مناسب به نظر نمی رسد ، زیرا مؤ من و کافر در این شگفتی شریکند . (۴۱۲)

۶ ((متاع)) به معنای هرگونه وسایل تمتّع و بهره گیری است .

این که دنیا را ((متاع الغرور)) ، یعنی کالای فریب نامیده ، مفهومش این است که دنیا وسیله و ابزاری است برای فریبکاری ؛ هم فریب دادن خود و هم فریب دادن دیگران . البته دنیا کسی را فریب نمی دهد ، این انسان است که فریب دنیا را می خورد ، زیرا فریب در جایی است که چیزی را مخفی کنند ، دنیا چیزی را پنهان نمی کند ، رُک و صاف می گوید : من محل تغییر و دگرگونی و بی ثباتی هستم ، پدران و اجداد و همه پیشینیان شما آمدند و چند صباحی مهمان من بودند و رفتند و شما هم خواهید رفت ، من جایی برای سکونت دائمی افراد ندارم ، من ((گذرگاه)) هستم نه ((قرارگاه)) ، من ((پل)) هستم نه ((منزل مسکونی)) و این مطلب با صد زبان توسطّ خود عالم طبیعت و اولیای الهی بیان شده است . بنا بر این دنیا برای کسانی ((کالای فریب است)) که از دیدگاه ((قرارگاه)) بدان بنگرند ، ولی

افرادی که دنیا را ((گذرگاه)) می دانند ، نه تنها برای آنان متاع فریب نیست ، بلکه ((تجارتخانه)) پرسودی است که نتیجه آن ، زندگی جاوید و سعادت ابدی است و در آیه مورد بحث بدان اشاره شده که می فرماید : (. . . وَفِی ا لْآخِرَهِ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَمَغْفِرَهٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَا نٌ . . .)(۴۱۳) ؛ ((در سرای آخرت (انسانها از دو حال خارج نیستند) : یا گرفتار عذاب شدیدند و یا مشمول مغفرت و رضوان الهی)) ؛ یعنی کسانی که فریب خورده و دنیا را محل ((بازیچه)) ، ((سرگرمی)) ، ((تجمّل پرستی)) ، ((تفاخر)) و ((فزون طلبی)) قرار داده اند ، نتیجه کارشان ، جز عذاب و شکنجه چیز دیگری نیست .

ولی آنهایی که دنیا را آن گونه که هست به درستی شناخته اند و آن را وسیله و نردبانی برای رسیدن به ارزشهای والای انسانی و الهی قرار داده اند ، ثمره و محصول عمرشان ، سعادت ابدی توءام با رضایت و خوشنودی الهی است .

۳۶- مَثَل نور خدا و پف دهان

(یُرِیدُونَ لِیُطْفِوا نُورَ اللَّهِ بِاءَفْوَا هِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِی وَلَوْ کَرِهَ ا لْکَفِرُونَ*هُوَ الَّذِیَّ اءَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ ا لْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ ا لْمُشْرِکُونَ) . (۴۱۴)

((آنان می خواهند نور خدارا بادهان خود خاموش سازند ؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند ! او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حقّ فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد ، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند))

.

می بخواهند آنکه نور حقّ فرو

با دهانهاشان نشانند از غلوّ

یعنی از گفتار ناهموار زشت

که بر اهل حق کنند از بد سرشت

نور خود کامل نماید حقّ چنان

کافران را گر چه هست اکراه از آن

اوست آنکس که فرستاد از وداد

مر پیمبر بهر ارشاد عباد

وانچه باشد مر هدایت را سبب

بر طریق دین حقّ اندر طلب

تا کند غالب به هر دین ، دین حق

مشرکان را گر چه هست اکراه و دق

غالبیّت از طریق حجّت است

نی زروی ازدهام و کثرت است

مر حسین علیه السّلام او بود غالب بر یزید

گر چه از تیغ یزید او شد شهید(۴۱۵)

وجه تشبیه

در این آیه آیین خدا و قرآن مجید و تعالیم اسلام به ((نور و روشنایی)) تشبیه شده و توطئه ها و تلاشهای مذبوحانه دشمنان به دمیدن و فوت کردن با دهان تشبیه گشته است که آنها می خواهند نور عالمتاب الهی را با پف کردن خاموش سازند .

چقدر مضحک است که انسان نور عظیمی همچون نور آفتاب را بخواهد با پف کردن خاموش کند ! . (۴۱۶)

آنها خفّاشانی هستند که گمان می کنند اگر چشم از آفتاب فرو پوشند و خود را در پرده های ظلمت شب فرو برند ، می توانند به مقابله با این منبع نور بر خیزند . زهی خیال باطل .

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد

رونق بازار آفتاب نکاهد

خداوند متعال با این تعبیر و تشبیه کوتاه و رسا دشمنان دین اسلام را به شدّت تحقیر و نقشه آنان را کور و ضعیف معرفی کرده است .

((تاریخ اسلام سند زنده ای است بر تحقّق عینی این پیشگویی بزرگ قرآن ، چراکه از نخستین روز ظهور

اسلام توطئه های گوناگون برای نابودی آن چیده شد :

گاه از طریق سخریه و ایذاء و آزار دشمنان .

گاه از طریق محاصره اقتصادی و اجتماعی .

گاه از طریق تحمیل جنگهای گوناگون در میدانهای احد ، احزاب ، حنین و . . .

گاه از طریق توطئه های داخلی منافقان .

گاه از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین .

گاه از طریق جنگهای صلیبی .

گاه از طریق اشغال سرزمین قدس و قبله اوّل مسلمین .

گاه از طریق تقسیم کشور عظیم اسلامی به بیش از چهل کشور .

گاه از طریق برنامه تغییر خط و بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش .

گاه از طریق نشر فحشا و وسائل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان .

گاه از طریق استعمار نظامی و سیاسی و اقتصادی .

و گاه از طرق دیگر . . .)) .

ولی همانگونه که خداوند اراده کرده است ، این نور الهی روز به روز در گسترش می باشد و دامنه اسلام هر زمان نسبت به گذشته وسیع تر می شود ، و آمار نشان می دهد که جمعیّت مسلمانان جهان علی رغم تلاشهای مشترک ((صهیونیستها)) و ((صلیبی ها)) و ((ماتریالیستهای شرق)) رو به افزایش است ، آری آنها پیوسته می خواهند که نور خدا را خاموش سازند ، ولی خداوند اراده دیگری دارد ، ((و این یک معجزه جاودانی قرآن است)) .

قابل توجه اینکه این مضمون دوبار در آیات قرآن مجید ذکر شده با این تفاوت که در یک مورد (يُرِيدُونَ اءَنْ يُطْفِؤُا) آمده است (توبه /

۳۲) ، ولی در اینجا (یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤاْ) می باشد .

((راغب)) در ((مفردات)) در توضیح این تفاوت می گوید :

آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است ، ولی دوّمی اشاره به خاموش کردن با توسّل به مقدّمات است ؛ یعنی خواه آنها مقدّمه چینی کنند یا نکنند قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند . . .

تعبیر به (اءَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ ا لْحَقِّ) به منزله بیان رمز پیروزی و غلبه اسلام است ، زیرا در طبیعت ((هدایت)) و ((دین حقّ)) این پیروزی نهفته است ، اسلام و قرآن نور الهی است و نور هر جا باشد آثار خود را نشان می دهد و مایه پیروزی است و کراهت مشرکان و کافران نمی تواند سدّی در این راه ایجاد کند .

جالب اینکه این آیه نیز با مختصر تفاوتی سه بار در قرآن مجید آمده :

یک بار در سوره توبه (آیه ۳۲) و یک بار در سوره فتح (آیه ۳۸) و یک بار در همین سوره صفّ .

ولی نباید فراموش کرد که این تکرار و تاءکید در زمانی بود که هنوز اسلام در جزیره عربستان جا نیفتاده بود ، تا چه رسد به نقاط دیگر جهان ، امّا قرآن در همان وقت مؤ کّدا روی این مساءله تکیه کرد و حوادث آینده صدق این پیشگویی بزرگ را ثابت نمود و سرانجام اسلام هم از نظر منطق و هم از نظر پیشرفت عملی بر مذاهب دیگر غالب شد ، و دشمنان را از قسمتهای وسیعی از جهان عقب زد و جای آنها را گرفت و هم اکنون

نیز در حال پیشروی است .

البتّه مرحله نهایی این پیشروی به عقیده ما با ظهور ((حضرت مهدی ارواحنا فداه تحقق می یابد که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است)) . (۴۱۷)

۳۷- مَثَل دراز گوش

(مَثَلُ الَّذینَ حُمِّلُواْ التَّوْرَلهَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ اءَسْفَارًا(۴۱۸) بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِایَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّلِمِینَ) . (۴۱۹)

((کسانی که مکلّف به تورات شدند ، ولی حق آن را ادا نکردند ، مانند درازگوشی هستند که کتابهایی حمل می کند ، (آن را بر دوش می کشد اما چیزی از آن نمی فهمد !) گروهی که آیات خدا را تکذیب کردند ، مثال بدی دارند ، و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند)) .

در مثل آنان که بر تورات چند

بار کرده گشته اند اندر پسند

حمل آن را پس نکردند آن کسان

آن چنانکه بود حقِّ حمل آن

بر مثال آن حماری کز عتاب

می نماید حمل اسفار و کتاب

بی خبر از پشت خویش آن بی تمیز

کآنچه در بار است می باشد چه چیز

بد بود مانا مثال آن گروه

که به آیات خداوند از وجوه

آن کسان تکذیب کردند از گمان

راه ننماید خدا بر ظالمان (۴۲۰)

وجه تشبیه

خداونـد متعـال در این آیه ، قوم از خود راضـی ((یهود)) را که تنهـا به نـام تورات یـا تلاوت آن قناعت کردنـد ، بی آنکه در محتوای آن انـدیشه کننـد و عمـل نماینـد ، به ((دراز گوشـی تشبیه کرده)) که کتابهایی بر پشت آن حیوان بار کننـد ، و او از کتاب چیزی جز سنگینی احساس نمی کند ، و برایش تفاوت ندارد که

سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتابهایی که دقیق ترین اسرار آفرینش و بهترین برنامه های زندگی در آن است .

وجه شباهت ((حماقت و نادانی)) است که این حیوان در این جهت ضرب المثل خاصّ و عام است . (۴۲۱)

((این گویا ترین مثالی است که برای ((عالم بی عمل)) می توان بیان کرد که سنگینی مسؤ ولیت علم را بر دوش دارد بی آنکه از برکات آن بهره گیرد . و افرادی که با الفاظ قرآن سر و کار دارند ، ولی از محتوا و برنامه عملی آن بی خبرند ، مشمول همین آیه اند . این احتمال نیز وجود دارد که ((یهود)) با شنیدن آیات نخستین این سوره و مانند آن که از موهبت بعثت پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم سخن می گوید ، گفته باشند که ما نیز اهل کتابیم ، و مفتخر به بعثت ((حضرت موسی کلیم)) هستیم ، قرآن در پاسخ آنها می گوید : چه فائده ؟ که دستورهای ((تورات)) را زیر پا نهادید و آن را در زندگی خود هرگز پیاده نکردید .

ولی به هر حال هشداری است به همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند ، این فضل عظیم الهی که شامل حال آنها شده ، و این ((قرآن مجید)) که بر آنها نازل گردیده ، برای این نیست که تنها در خانه ها خاک بخورد ، یا به عنوان ((تعویذ چشم زخم)) حمایل کنند ، یا برای حفظ از حوادث به هنگام سفر از زیر آن رد شوند ، یا برای میمنت و شگون

خانه جدید همراه ((آیینه)) و ((جاروب)) به خانه تازه بفرستند ، و تا این حدّ آن را تنزّل دهند ، و یا آخرین همّت آنها تلاش و کوشش برای تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد ، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد)) . (۴۲۲)

عالم بی عمل

((بدون شک تحصیل علم ، مشکلات فراوانی دارد ، ولی این مشکلات هر قدر باشد در برابر برکات حاصل از علم ناچیز است ، بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند ، امّا چیزی از برکاتش عائد او نشود ، درست بسان چهارپایی است که سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می کند ، بی آنکه از محتوای آن بهره گیرد)) . (۴۲۳)

در بعضی از تعبیرات ، عالم بی عمل به ((ابر بی باران)) ، و ((درخت بی ثمر)) و ((کمان بی زه)) (یعنی تفنگ بی فشنگ) تشبیه شده است ، چنانکه گفته اند :

((اَلْعِلْمُ بِلا عَمَلٍ ، کَالسَّحابِ بِلا مَطَرٍ وَکَالشَّجَرِ بِلا ثَمَرٍ وَکَالْقَوْسِ بِلا وَتَرٍ)) و مانند این تشبیهات که هر کدام بیانگر گوشه ای از سر نوشت شوم عالم بی عمل است .

سعدی در این باره می گوید :

((دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند یکی آنکه گردکرد و نخورد و دیگر آنکه علم آموخت و عمل نکرد)) . (۴۲۴)

((هر که علم خواند و عمل نکرد بدان ماند که گاو راند و تخم نیافشاند)) . (۴۲۵)

اصولاً

از بعضی از روایات استفاده می شود که عالم بی عمل ، شایسته نام عالم نیست ، چنانکه رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم می فرماید :

((لا يَكُونُ الْمَرْءُ عالماً حَتّی يكُونَ بِعِلْمِهِ عاملاً ؛ (۴۲۶) انسان آنگاه عالم است که به علمش عمل کند)) .

امام علی علیه السّلام می فرماید :

((الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ ، فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ ، وَالْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ فإِنْ اءَجابَهُ وَإِلاّ ارْتَحَلَ عَنْهُ ؛ (۴۲۷) علم با عمل تواءم است ، پس هر کس چیزی را می داند ، باید به آن عمل کند و علم فریاد می زند و عمل را به سوی خود دعوت می کند ؛ اگر به او پاسخ مثبت داد از آن علم سود برده می شود و الاّ ، از آنجا کوچ می کند)) .

از امام سجادعلیه السّلام نیز روایت شده که می فرماید :

((وما العلم باللّه و العمل إ لاّ إ لفان مؤ تلفان ، فمن عرف اللّه خافه ، وحثّه الخوف علی العمل بطاعه اللّه ، وإ نَّ اءرباب العلم و اءتباعهم الّذین عرفوا اللّه فعملوا له و رغبوا الیه)) . (۴۲۸)

((علم و عمل دو دوست صمیمی یکدیگرند ، بنا بر این هر کس خدا را بشناسد از (مخالفت در برابر دستورات) او می ترسد ، و همین ترس او را به عمل و اطاعت خدا وا می دارد ، و عالمان حقیقی کسانی هستند که خدا را به خوبی شناخته اند و به مقتضای علمشان عمل می کنند و به سوی او رغبت دارند)) . چنانکه خداوند می فرماید : (

. . . إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ا لْعُلَمَّؤُاْ . . .)(۴۲۹) ؛ ((همانا از میان بندگان خدا ، تنها دانشمندان از او می ترسند)) .

امام صادق علیه السّلام نیز در مورد کلمه (ا لْعُلَمَّؤُاْ) فرمود :

((یعنی بالعلماء مَن صَدّق قوله فعله و مَن لم یصدق فعله قوله فلیس بعالم)) . (۴۳۰)

((عالم کسی است که گفتارش با عملش هماهنگ باشد و کسی که کردارش گفتارش را تصدیق نکند ، عالم نیست)) .

سعدی هم با اقتباس و استفاده از این آیات و روایات می گوید :

علم چندانکه بیشتر خوانی

چون عمل در تو نیست نادانی

نه محققّ بود نه دانشمند

چارپایی بر او کتابی چند

آن تهی مغز را چه علم و خبر

که بر او هیزم است یا دفتر(۴۳۱)

امام خمینی قدّس سرّه در این باره می فرمود :

((علمی که تربیت در او نباشد ، تزکیه در او نباشد ، این علم فایده ندارد ، همانطوری که اگر الاغ و حمار ، اگر چنانچه الاغ به بار او کتاب باشد ، هر کتابی باشد ، کتاب توحید باشد ، کتاب فقه باشد ، کتاب انسان شناسی باشد ، هر چه باشد ، در بار او باشد و به دوش او باشد چطور فایده ندارد و آن حمار از او استفاده نمی کند ، آنهایی هم که انبار علم در باطنشان هست و باطنشان تمام علوم را فرض کنید ، تمام صناعات را ، تمام تخصصات را داشته باشند ، لکن تربیت و تزکیه نشده باشند ، آنها هم آن علومشان برای آنها فایده ندارد بلکه بسیاری از اوقات مضر است . .

.

چه بسا عالمانی که برای بشر تباهی هدیه می آورند ، آنها از جهال بدتر هستند و چه بسا متخصصانی که برای بشر هلاکت ایجاد می کنند ، تباهی ایجاد می کنند ، آنها از مردم عامی بدتر هستند ضررشان بیشتر است ، همان است که قرآن فرمود که ((کمثل الحمار)) و از آن هم بالاتر اینکه موجب صدمه به دیگران می شود . . .

میزان علم را خدای تبارك و تعالی به وسیله انبیا ذکر فرموده است و واقع مطلب همین است که ((العلم نورٌ)) علم نوری است که خدا در قلوب مردم او را وارد می کند ، اگر نورانیت آورد ، برای انسان این علم است و اگر چنانچه حجاب شد برای انسان ، آن علم نیست ، آن حجاب است ((العلم هو الحجاب الاکبر)) . (۴۳۲)

البتّه همان گونه که علم بی عمل بی فائده ، بلکه مضرّ است ، عمل بدون علم نیز بی ثمر است .

چنانکه پیامبر گرامی اسلام در این باره می فرمایند :

((مَن عَملَ علی غیرِ عِلمٍ کان ما یفسده اءکثر مّما یصلح ؛ (۴۳۳) هر کس بدون علم عمل نماید ، فسادش بیشتر از اصلاح است)) .

صاحب کتاب ((تفسیر امثال القرآن)) در ذیل تمثیل آیه مورد بحث می نویسد :

((امروزه که اغلب مردم از معنویّات رو بر تافته و بیشتر به مادّیات و عوامل ظاهری روی آورده اند ، مرسوم چنین است : که در منازل یکی از وسائل مبلمان و زینت سالنها و ویترن هائی است زیبا که در آن دوره هایی از کتابهای نفیس از قبیل تفاسیر

قرآن مجید ، دائره المعارف ، کتابهای لغت به زبانهای مختلف با قطعهای برابر و جلدهای رنگارنگ چیده شده ، بدون آنکه صاحبان خانه ها و ساکنان منازل توانایی علمیِ استفاده از آن را داشته باشند و یا آن که مختصر اشتیاقی برای مطالعه آنها نشان دهند . این کتابهای مفید که در حقیقت محبوس شده و دیگران هم که سواد کافی و علاقه برای خواندن آنها را دارند از توفیق مطالعه آنها محرومند و فقط برای خود نمایی و تظاهر تهیه شده است)) . (۴۳۴)

۳۸- مَثَل چوب خشک (منافقان)

(وَإِذا رَاءَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ اءَجْسَامُهُمْ وَإِنْ یَقُولُواْ تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کَاءَ نَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَهٌ یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَهٍ عَلَیْهِمْ هُمُ ا لْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ اءَ نَّی یُؤْفَکُونَ(۴۳۵)) . (۴۳۶)

((هنگامی که آنها (منافقان) را می بینی (ظاهر آراسته و) قیافه های آنان تو را در شگفتی فرو می برد (و جذّاب سخن می گویند که) وقتی حرف می زنند تو نیز به حرفهایشان گوش فرا می دهی ! (و اما از نظر باطن چنان بی محتوی هستند که) گویی چوبهای خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده اند ، هر فریادی از هر جا بلند شود ، آنرا بر ضدّ خود می پندارند ، آنها دشمنان واقعی تو هستند پس از آنان بر حذر باش ، خداوند آنها را بکشد ، چگونه از حقّ منحرف می شوند ؟ !)) .

چونکه بینی آن دورویان را به نام

دو شگفت آرندت از جسم و کلام

گر سخن گویند بر گفتارشان

گوش بدهی بس طلیقند(۴۳۷) از بیان

می کنی باور ز حسن ظنّ خویش

آنچه می گویند کذب از دین و کیش

وانگهی کایشان

چو چوب خشک پشت

هشته بر دیوار و در هیکل درشت

یا خُشُب چوبیست کش در مغز بر

کِرم افتاده است و دور است از ثمر

بر گمانشان هر صدایی که بلند

می شود واقع بر ایشانست چند

می شوند از هر صدایی ترسناک

تا نباشد بهر ایشان بیم و باک

دشمنانند این گروهت کن حذر

پس ز مکر و حقد ایشان سر بسر

بکشد ایشان را خدا گردانده چون

می شوند از راه حقّ در آزمون

یؤ فکون یا مشتق از افک است پس

بین دروغ ایشان چسان گویند بس (۴۳۸)

وجه تشبیه

خداونـد متعـال در این آیه ، ((منافقـان)) را که ظاهری جـذّاب و فریبنـده و باطنی بی روح و پوچ دارنـد ، تشبیه کرده است به ((چوبهای خشـکی)) که بر دیوار تکیه داده شـده است ؛ یعنی منافقان هر چند ظاهری آراسـته و قیافه و هیکلی فریبنده دارند ، ولی در باطن سست و توخالی و فاقد هرگونه استقلال و اراده هستند .

((مُسَنَّدَه)) ، یعنی بر دیـوار تکیـه داده شـده . ایـن قیـد ممکن است نـاظر به چوبهـای توخـالی و پوسـیده ای باشـد که به کـار ساختمان سازی نمی آیـد و آنها را جـدا نموده و کنار دیوار می نهند . این چوبها در ظاهر سالم به نظر می آیند ، ولی از داخل پوسیده و پوک شده اند که جز برای آتش کردن و سوزاندن ، به کار دیگری نمی آیند .

منافقان نیز چنین هستند ، چون از درون مریضند ، جز فتنه انگیزی و فساد و آتش افروزی ، هیچ خاصیّت دیگری برای جامعه ندارند .

بعضی گفته اند : شاید مراد از (خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ) ؛ ((چوبهای خشک بر

دیوار تکیه داده شـده)) ، بتهـای تراشـیده باشـد که بر دیوار تکیه داده شـده انـد ، که در این صورت تشبیه منافقـان به آنها در حسن صورت و بی فایده بودن آنان است .

جمعی دیگر گفته انـد : ((خشب)) جمع خشـباء است و آن چوبی است که در انـدرونش کرم افتـاده و از داخل آن را خورده باشد که ظاهر آن صحیح و سالم وانمود می شود ، در این صورت معنایش آن است که منافقان در حسن ظاهر و خبث باطن و فساد عقیده مانند این چوبها هستند . (۴۳۹)

از امام باقرعلیه السّلام در تفسیر جمله (كَاءَ نَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ) روایت شده که فرمود : ((مراد این است که آنها نه می شنوند و نه تعقّل می کنند)) ؛ (۴۴۰) یعنی آنان همچون چوب خشک ، مرده و بی روح هستند و هیچ گونه تفکّر و شعور انسانی ندارند .

خلاصه این تشبیه بیانگر تو خالی بودن و تزلزل درونی آنهاست لذا به دنبال آن می فرماید :

(يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ) ؛ ((هر فریادی از هر جا بلند شود آن را بر ضدّ خود می پندارند)) .

یعنی یک حالت سوء ظنّ و بـدبینی جانکاه سر تا سر روح آنها را فرا گرفته و به حکم ((الخائن خائفٌ)) از همه چیز ، حتی از سایه خود می ترسند .

در پایان به پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم و مسلمانان هشـدار می دهـد و همه را از شـرّ مکر و فریب و چرب زبانی آنان بر حذر می دارد و می فرماید :

(هُمُ ا لْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ

اءَ نَّی یُؤْفَکَونَ) ؛ ((اینها دشمنان واقعی تو (و دین حق) هستند پس از (شرّ) آنان بر حذر باش ، خداوند این گونه افراد را بکشد چگونه از حق منحرف می شوند ؟ !)) .

قرآن در ((سوره بقره)) (آیه ۲۰۴) در این باره نیز می فرماید :

(وَمِنَ النَّاسِ مَن یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی ا لْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَیُشْهِدُ اللَّهَ عَلَی مَافِی قَلْبِهِی وَهُوَ اءَلَدُّ ا لْخِصَامِ) ؛

((و از مردم ، کسانی هستند که گفتار آنان ، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود ؛ (در ظاهر ، اظهار محبّت شدیدی می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند . (این در حالی است که) ، آنان ، سرسخت ترین دشمنانند)) .

جایی که پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم را ظاهرا تحت تاءثیر جذّابیت سخنان خود قرار دهند ، تکلیف دیگران روشن است .

خطر دشمنان چرب زبان

حضرت علی علیه السّلام حدود چهل صفت برای منافقان بر شمرده ، از جمله در باره چرب زبانی و تلوّن سخنان آنها می فرماید :

((. . . وَقَوْلُهُمْ شِفاءٌ وَفِعْلُهُمُ الدّاءُ الْعَیاءُ حَسَدَهُ الرَّخاءِ وَمُؤَکِّدُوا الْبَلاءِ وَمُقْنِطُوا الرَّجاءِ لَهُمْ بِکُلِّ طَریقٍ صَریعٌ وَإ لی کُلِّ قَلْبٍ شَفیعٌ وَلِکُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ . . . ؛ (۴۴۱) گفتارشان به ظاهر شفا بخش ، امّا کردارشان دردی است درمان ناپذیر ، به رفاه و خوشی مردم حسد می ورزند و بر بلا و گرفتار شدن (آنها) تاءکید و پافشاری دارند و امیدواران را ماءیوس می کنند ، در هر راهی کشته ای دارند و در

هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشکی . . .)) .

((شجو)) : یعنی مصیبت و غم اندوه .

((دُمُوع)) : یعنی اشکها ، جمع دمع .

معنای ((لِکُلِّ شَجْوٍ دُمُوعٌ)) این است که آنها همواره در پی سوژه ای هستند و برای هر حادثه اشک ساختگی می ریزند ، و با ((نچ ، نچ)) و ((آخ و آخ))و گریه دروغین ، مردم ساده لوح و سطحی نگر را بر ضدّ رهبران راستین دین و پیروانشان تحریک می کنند : چنانکه ((معاویه)) که خود قاتل واقعی ((عثمان)) بود مدّتها پیراهن خون آلود عثمان را در مسجد شام آویزان کرده بود و گاه و بیگاه در انظار عموم در پای آن اشک می ریخت و در سوگ خلیفه پیامبر بر سر و سینه می زد ! و بدین وسیله مردم ساده لوح را فریب می داد و آنان برای خدا و به خاطر خدا تحریک می شده و در راه خدا خون می دادند و کشته می شدند .

این است که قرآن منافقان را دشمن اصلی می شمارد و مسلمانان را از خطر هولناک آنان بر حذر می دارد .

آری ، خطر دشمن دوست نما ، به مراتب از خطر دشمن صریح بیشتر است ، زیرا مسلمان در برابر دشمن آشکار آمادگی دارد ، ولی در برابر دشمنی که در ظاهر اظهار

دوستی و دلسوزی نموده و اشک تمساح می ریزد ، نه تنها آمادگی ندارد ، بلکه انبوهی از افراد سطحی نگر به نفع او تحریک شده و توانشان را در جهت تقویت او به کار می

برند ! چنانکه سعدی می گوید :

هرگز ایمن ز مار ننشستم

تا بدانستم آنچه خصلت او است

زخم دندان دشمنی بتر است

که نماید به چشم مردم دوست (۴۴۲)

((شهید مطهری)) می گوید :

((اسلام هر وقت با کفر روبرو شده شکست داده و هر وقت که با نفاق روبرو شده است شکست خورده است . چون نفاق از نیروی خود اسلام استفاده کرده و بر ضدّ آن به کار برده است ، یعنی لباس اسلام به تن نموده و با آن جنگیده است)) . (۴۴۳)

((این که در تاریخ می بینیم پیامبر جنگید و پیروز شد ولی علی علیه السّلام نتوانست مانند رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم پیش ببرد ؛ جهتش همین است که پیامبر با کفّار جنگید و علی با منافقین)) . (۴۴۴)

۳۹- مَثَل زنان بد و شوهران خوب

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِینَ کَفَرُواْ امْرَاءَتَ نُوحٍ وَامْرَاءَتَ لُوطٍ کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَلِحَیْنِ فَخَانَتَا هُمَا فَلَمْ یُغْنِیَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَیًّا وَقِیلَ ادْخُلاَ النَّارَ مَعَ الدَّا خِلِینَ) . (۴۴۵)

((خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده که آنها تحت سر پرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط آنان با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت ، و به آنها گفته شد : وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند !)) .

حق تعالی خود مثالی را بیان

کرده در معنی زبهر کافران

بود زوجه نوح و لوط این دو هله

نام آن یک واعله (۴۴۶) وین واهله

این دو زن بودند هر

دو باليقين

تحت عبدين از عباد صالحين پ

س خيانت هر دو كردند آن دو زن

با دو عبد سر فراز ممتحن

آن دو پيغمبر ز دو زن هيچ دفع

مى نكردند از عذاب حقّ به نفع

زوجه نوح او به طوفان گشت غرق

سنگ ، زوجه لوط باريدش به فرق

وقت مردن گفته شد با داخلين

اندر آئيد اندر آتش اين چنين

اين مثل شك نيست در نزد عقول

هست بر تحذير زنهاى رسول

حاصل اين كه نيست اين وصلت سبب

ايمنى را از عذاب و قهر ربّ(۴۴۷)

خداونـد متعال در اين آيه ((وضـعيت كافران)) را به حالت دو زن تاريـخ تشبيه مى كند كه هر دو همسـر دو پيامبر بزرگوار به نامهاى ((نوح)) و ((لوط)) بودنـد و چون اين دو زن به آن دو پيامبر خيانت نمودنـد ، در زمره كافران قرار گرفتنـد . بنا بر اين ((وجه شـباهت)) در اين تشبيه ((خيـانت كردن)) است ، يعنى خيانت به خـدا و رسول از هر كس سـر بزنـد ، نتيجه اش آتش دوزخ است ، هر چند وابسته و متّصل به پيامبران باشد . لذا در پايان آيه مى گويد :

(قِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّا خِلِينَ) ؛ ((به آن دو (زن) گفته شد با ساير دوزخيان وارد جهنّم شويد)) ، يعنى ميان شـما و كافران كه به خدا و رسول خيانت كردند ، از اين نظر هيچ فرق و امتيازى نيست !

البته خيانت اين دو ((زن)) اين بود كه با دشـمنان آن دو پيامبر همكارى مى كردند و اسرار خانه آن دو بزرگوار را به دشمنان مى سپردند ، نه خيانت انحراف از جادّه عفّت ، زيرا هرگز همسر هيچ

پیامبری آلوده به بی عفّتی نشده است ، چنانکه در حدیثی از پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم صریحاً آمده است : ((ما بغَت امْراءَهُ نبی قَطُّ ؛ (۴۴۸) همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفّت نشد)) . (۴۴۹)

زمخشری می گوید :

((. . . وفی طیّ هذین التمثیلین تعریض بـاُمّی المؤ منین المذکورتین فی اوّل السوره و مافرط منهما من التظاهر علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم بما کرهه و تحذیر لهما علی اءغلظ وجه و اءشده ، لما فی التمثیل من ذکر الکفر)) . (۴۵۰)

((این آیه به دو همسر پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم ((عایشه)) و ((حفصه)) که در ماجرای (۴۵۱) افشای اسرار آن حضرت دخالت داشتند ، تعریضی دارد و به آن دو به شدّت هشدار می دهد که گمان نکنند همسری پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم به تنهایی می تواند مانع کیفر آنها باشد ، همان گونه که رابطه همسران نوح و لوط ، به خاطر خیانت ، از خاندان نبوّت و وحی قطع شد ، و گرفتار عذاب الهی شدند)) .

همچنین این آیه ((هشداری است به همه مؤ منان در تمام قشرها که پیوندهای خود را با اولیاء اللّه در صورت گناه و عصیان مانع عذاب الهی نپندارند)) . (۴۵۲)

به هر حال این آیه انتظارهای بی مورد کسانی را که گمان می کنند تنها ارتباط با شخص بزرگی همچون پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم می تواند مایه نجات آنها گردد (هر چند در عمل آلوده باشند) قطع می کند ، تا هیچ کس از

این نظر برای خود مصونیّتی قائل نشود . (۴۵۳)

اصولاً گناه از هر کس صادر شود ، زشت است ، ولی اگر از افراد نسبی و سببی و مکتبی پیامبران و جانشینان آنان سر زند ، زشت تر است . لذا خداوند متعال خطاب به زنان پیامبر می فرماید :

(یَنِسَآءَ النَّبِیِّ مَن یَاْتِ مِنکُنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ یُضَعَفْ لَهَا ا لْعَذَابُ ضِعْفَیْنِ . . .) . (۴۵۴) ((ای زنان پیامبر ! هرکدام از شما گناه ومعصیت آشکاری مرتکب شود ، عذاب او دوچندان خواهد بود)) ؛ یعنی گناه شما علاوه بر زشتی ذاتی خودش به حیثیت پیامبر و مکتب او نیز لطمه می زند و این خود گناه دیگری است و مستوجب عذابی دیگر .

۴۰- مَثَل دو زن الگو و نمونه

(وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِینَ ءَامَنُواْ امْرَاءَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِندَکَ بَیْتًا فِی ا لْجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِی وَنَجِّنِی مِنَ ا لْقَوْمِ الظَّلِمِینَ وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَا نَ الَّتِیَّ اءَحْصَنَتْ فَرْجَهَا(۴۵۵) فَنَفَخْنَا فِیهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِکَلِمَتِ رَبِّهَا وَکُتُبِهِی وَکَانَتْ مِنَ ا لْقَنِتِینَ) . (۴۵۶)

((و خداوند برای مؤ منان ، به همسر فرعون مثل زده است ، در آن هنگام که گفت : پروردگارا ! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز ، و مرا از فرعون و عمل او نجات ده و مرا از قوم ستمکاران رهایی بخش ! و همچنین به مریم دختر عمران (مثل زده) که دامان خود را پاک نگه داشت ، و ما از روح خود در او دمیدیم ، او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد ، و از مطیعان فرمان خدا بود)) .

هم مَثَل کرد

او ز بهر مؤ منان

زوجه فرعون را اندر بیان

یاد کن چون گفت او رَبِّ ابنِ لی

نزد خود بیتی به جنّت معتلی

ده ز فرعونم وز اعمالش نجات

همچنین از اهل ظلم و سیّئات

حق دعایش کرد در دم مستجاب

رفع گشت از پیش چشم او حجاب

پیش از آن کاید برون روحش ز تن

جای خود دید او به جنّت در زَمَن

گفته بُد فرعونِ دون از کینه اش

سنگ بگذارند روی سینه اش

پیش از آن کاو را رسد بر سینه سنگ

رفته بُد روحش به جنّت بی درنگ

باز مریم دختِ عمران کونگاه

دامنِ خود داشت از فحش و گناه

پس دمیدیم اندر او از روح خویش

بارور شد بر مسیحِ خوب کیش

داشت باور گفتهای ربِّ خود

آنچه دادش وعده جبریل از ولد

داشت هم تصدیق بر جمله کتاب

هم بُد از فرمانبران در هر حساب

خواستم شرحی ز فضل فاطمه علیها السّلام

در بیان آرم به خیر خاتمه

لب گزیدم مرتضای رشک ناک

کاو برون است از شمار خلق و پاک

او ز افراد خلایق فرد بود

نیست جفت اورا که جفت مرد بود(۴۵۷)

وجه تشبیه

خداوند متعال به دنبال مَثَل پیش که برای کافران ، همسر حضرت نوح و همسر حضرت لوط را مثال زده بود ، در اینجا برای مؤ منان ، دو زن دیگر تاریخ را که هر دو اسوه مقاومت و پاکدامنی هستند ، مثل می زند . یکی ((همسر فرعون)) است که در دستگاه جبّار آن جرثومه کفر به خدای یکتا ایمان آورد و قدرت همسری چون فرعون و کفر او نتوانست به ایمان وی خدشه ای وارد سازد ، و دوّمی ((مریم)) ، دختر عمران است که الگوی پاکدامنی است .

((معروف این است که نام همسر فرعون

((آسیه)) و نام پـدرش ((مزاحم)) بوده است ، گفته انـد هنگامی که معجزه موسـی علیه السّـلام را در مقابل ساحران مشاهده کرد ، اعمـاق قلبش به نور ایمـان روشن شـد ، و از همان لحظه به ((موسـی)) ایمان آورد . او پیوسـته ایمان خود را مکتوم می داشت ، ولی ایمان و عشق به خـدا چیزی نیست که بتوان آن را همیشه کتمان کرد ، هنگامی که فرعون از ایمان او باخبر شـد ، بارها او را نهی کرد ، و اصـرار داشت که دست از دامن آیین موسـی علیه السّلام بردارد ، و خدای او را رها کند ، ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد .

سرانجـام فرعون دسـتور داد دست و پاهـایش را با میخها بسـته ، در زیر آفتاب سوزان قرار دهنـد ، و سـنگ عظیمی بر سـینه او بیفکننـد ، هنگـامی که آخرین لحظه هـای عمر خـود را می گذرانـد ، دعـایش این بـود : ((پروردگـارا ! برای من خـانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهایی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده !)) .

خداونـد نیز دعـای این زن مؤ من پاکبـازِ فـداکار را اجـابت فرمود و او را در کنـار بهترین زنـان جهـان ، ماننـد مریم قرار داد . چنانکه در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است .

در روایتی از رسول خداصلّی اللّه علیه و آله و سلّم می خوانیم : ((افضـل نسـاء اهـل الجنّه خـدیجه بنت خویلـد ، وفاطمه بنت محمّدصلّی اللّه علیه و آله و

سلّم ، و مریم بنت عمران ، و آسیه بنت مزاحم ، امراءه فرعون . . . ؛ (۴۵۸) برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند ((خدیجه)) دختر خویلد و ((فاطمه)) دختر محمّدصلّی اللّه علیه و آله و سلّم و ((مریم)) دختر عمران و ((آسیه)) دختر مزاحم همسر فرعون)) .

جالب اینکه همسر فرعون با این سخن کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند و آن را در برابر خانه ای در جوار رحمت خدا به هیچ می شمرد ، و به این وسیله به آنها که او را نصیحت می کردند که این همه امکانات چشمگیری که از طریق ((ملکه مصر بودن)) در اختیار توست با ایمان به مرد شبانی همچون موسی از دست نده ! پاسخ می گوید :

و با جمله (نَجِّنی مِنْ فِرْعَونَ وَعَمَلِهِ) بیزاری خود را ، هم از خود فرعون و هم از مظالم و جنایاتش ، اعلام می دارد .

و با جمله (وَنَجِّنی مِنَ الْقَومِ الظّالِمینَ) ناهمرنگی خود را با محیط آلوده و بیگانگی خویش را از جنایات آنها برملا می کند ، و چقدر حساب شده است این جمله های سه گانه ای که این زن با معرفت و ایثارگر در واپسین لحظه های عمرش بیان کرد ، جمله هایی که می تواند برای همه زنان و مردان مؤ من جهان ، الهام بخش باشد ، جمله هایی که بهانه های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط ، یا همسر را ، مجوّزی برای ترک اطاعت خدا و تقوا می شمرند ، می گیرد .

مسلّماً زرق و

برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونی وجود نداشت ، همان طور که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایتکار نبود ، ولی نه آن زرق و برق ، و نه این فشار و شکنجه ، آن زن مؤ من را به زانو در نیاورد و همچنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد .

قابل توجّه اینکه تقاضا می کند خداوند خانه ای در بهشت و در نزد خودش ، برای او بنا کند ، که در بهشت بودن جنبه جسمانی آن است ، و نزد خدا بودن جنبه روحانی آن ، و او هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است))(۴۵۹) .

حضرت ((مریم)) ، دختر عمران دوّمین زن با شخصیّت که الگوی افراد با ایمان محسوب می شود ، بانویی پاکدامن ، و معتقد به پیامبران و کتب آسمانی آنان و مطیع و فرمانبردار پروردگار متعال بوده است .

در خصوص حضرت مریم نام مبارکش ذکر شده ، در صورتی که نام همسر فرعون تصریح نشده است . اصولاً در قرآن جز حضرت مریم نام هیچ زنی با صراحت برده نشده ؛ تنها اوست که نامش در حدود ((بیست و چند سوره)) و متجاوز از ((سی آیه)) آمده است و کراراً او را به پاکدامنی و عفّت ستوده است ؛ شاید این به خاطر رفتار ناپسندی باشد که یهودیان نسبت به وی روا داشته و به آن جناب تهمت بزرگ ناپاکدامنی زده اند که قرآن آن را ((بهتان عظیم

)) نامید و خداوند متعال از حیثیت وی دفاع و از ساحت آن جناب رفع تهمت نموده است .

فهرست منابع

((آ))

آشنایی با علوم اسلامی ، شهید مطهّری ، انتشارات اسلامی ، ش ۱ .

آشنایی با قرآن ، شهید مطهّری ، انتشارات صدرا .

((الف))

استعاذه ، آیت اللّه شهید سیّد عبدالحسین دستغیب ، چاپ انتشارات صبا .

اسرار عبادات ، آیه اللّه جوادی آملی ، انتشارات الزهرا ، چاپ چهارم ، تابستان ۱۳۷۲ .

اسراری از زندگی حیوانات ، عباسعلی محمودی ، با مقدّمه سیّد محمّد صحفی ، انتشارات اهل بیت (علیهم السلام) ، چاپ ششم .

اصول کافی ، محمّد بن یعقوب کلینی رازی ، دارالکتب الاسلامیه .

امثال قرآن ، علی اصغر حکمت ، بنیاد قرآن ، چاپ دوّم .

((ب))

بحارالا نوار ، علاّمه محمّدباقر مجلسی ، موسّسه الوفاء ، بیروت لبنان .

بلاغه الحسین ، مصطفی آل اعتماد ، ترجمه علی کاظمی ، مؤ سّسه مطبوعاتی اسماعیلیان ، چاپ دوّم .

((پ))

پیشوای شهیدان ، سیّد رضا صدر ، انتشارات ۲۲ بهمن ، سازمان چاپ مهر ، قم .

((ت))

تفسیر مجمع البیان ، ابوعلی امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی ، چاپ بیروت .

تفسیر روح الجنان ، شیخ ابوالفتوح رازی به تصحیح و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و علی اکبر غفّاری ، انتشارات اسلامیه ، تهران .

تفسیر صافی ، ملا محسن فیض کاشانی ، به تصحیح ابوالحسن شعرانی ، انتشارات اسلامیه ، چاپ ششم .

- تفسیر منهج الصادقین ، ملاّ فتح اللّه کاشانی ، با مقدّمه و پاورقی مرتضوی

و تصحیح علی اکبر غفّاری ، انتشارات اسلامیه ، چاپ حیدری .

تفسیر نورالثقلین ، شیخ عبد علی بن جعفر حویزی ، به تصحیح و تعلیق سیّد هاشم رسولی محلاتی ، چاپ علمیه قم .

تفسیر روح البیان ، شیخ اسماعیل حقّی بروسوی ، مکتبه جعفری تبریزی ، تهران .

تفسیر گازر ، ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی ، به تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی ، چاپ اوّل ۱۳۳۷ ش .

تفسیر المیزان ، علاّمه محمّد حسین طباطبائی ، چاپ بیروت .

تفسیر نمونه ، جمعی از نویسندگان ، زیر نظر استاد مکارم شیرازی ، چاپخانه مدرسه امیرالمؤ منین قم .

تفسیر الکشّاف ، جاراللّه محمود بن عمر زمخشری ، چاپ بیروت .

تفسیر صفی ، حاج میرزا حسین ، ملقّب به صفی علی شاه ، چاپخانه ارتش ، ۱۳۲۸ ش .

تفسیر کشف الاسرار و عدّه الابرار ، منسوب به خواجه عبداللّه انصاری ، تاءلیف ابوالفضل میبدی ، انتشارات امیرکبیر ، چاپ سپهر ، تهران .

تفسیر امثال القرآن ، دکتر اسماعیل اسماعیلی ، انتشارات اسوه ، چاپ سوّم .

تحف العقول ، حسین بن شیعه حرانی ، انتشارات اسلامیه ، چاپ تابش .

تعلیم وتربیت در اسلام ، شهید مطهّری ، انتشارات صدرا ، چاپ بیست و چهارم .

((ث))

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ، ابوجعفر محمّد بن بابویه قمّی معروف به صدوق ، با ترجمه علی اکبر غفّاری ، کتابخانه صدوق .

((ج))

جامع السعادت ، ملا مهدی نراقی ، چاپ مؤ سّسه مطبوعاتی اسماعیلیان .

جهاد اکبر ، امام خمینی (رضوان اللّه تعالی علیه) ،

واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت .

((خ))

خصال صدوق ، محمّد بن بابویه قمّی ، انتشارات اسلامیه ، چاپ تابش .

((س))

سفینه البحار ، حاج شیخ عبّاس قمّی ، مؤ سّسه انتشارات فراهانی ، چاپ اوّل .

((ش))

شرح صد کلمه قصار از کلمات امیرالمؤ منین (علیه السلام) ، حاج شیخ عبّاس قمّی ، انتشارات مؤ سّسه در راه حق ، قم ، چاپ مکرّر ، بهار ۱۳۷۰ .

شرح زندگانی محمّد تقی بافقی ، موسوی گرمارودی ، دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، چاپ اوّل ۱۳۶۸ .

((د))

الدّر المنثور ، جلال الدّین سیوطی ، دارالفکر ، بیروت لبنان

((ص))

صحیفه نور ، امام خمینی (قدس سره) ، چاپ وزارت ارشاد اسلامی و سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی .

((ع))

علل الشرایع ، محمّد بن بابویه قمّی ، انتشارات حیدریه ، چاپ نجف .

((ف))

فروغ ابدیت ، استاد جعفر سبحانی ، چاپ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم .

فوائد الرضویه ، حاج شیخ عباس قمی .

((ک))

کشف الاسرار ، امام خمینی رحمه اللّه ، چاپ انتشارات آزادی .

کلیّات سعدی ، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی ، چاپ دنیای کتاب .

کنزالعُمّال ، علی المتقیّ الهندی ، مؤ سّسه الرساله .

الکنی و الا لقاب ، حاج شیخ عباس قمی ، انتشارات بیدار ، قم ایران .

((گ))

گفتار فلسفی ، بزرگسال و جوان ، چاپ هیاءت نشر معارف اسلامی .

((ل))

لئالی الاخبار ، شیخ محمّد نبی تویسرکانی ، مکتبه محمّدیّه ، قم .

((م))

معارفی از قرآن ، شهید

دستغیب ، تفسیر سوره حدید ، انتشارات فقیه .

محجه البیضاء ، ملامحسن فیض کاشانی ، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفّاری ، دفتر انتشارات اسلامی ، چاپ دوم .

مستدرک الوسائل ، میرزا حسین نوری ، انتشارات اسلامیّه ، تهران .

میزان الحکمه ، محمّدی ری شهری ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم ، ۱۳۶۲ .

مقتل خوارزمی ، ابی المؤ یّد الموفّق احمد بن الملکی اخطب خوارزم ، به تحقیق و تعلیق محمّد سماوی ، انتشارات مکتبه مفید ، قم .

مثنوی معنوی ، جلال الدین محمّد بلخی ، انتشارات نگاه و نشر علم ، چاپ حیدری ، نوبت دوّم ، ۱۳۷۱ . مفاتیح الجنان ، حاج شیخ عبّاس قمی .

مجلّه مکتب انقلاب ، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ، ش ۱ .

مهر تابان ، آیت اللّه سید محمدحسین حسینی طهرانی ، انتشارات باقر العُلوم علیه السّلام .

((ن))

نهج البلاغه ، فیض الاسلام ، چاپ کتابفروشی اسلامیّه .

نهج الفصاحه ، ابوالقاسم پاینده ، انتشارات جاویدان .

پی نوشتها

پی نوشتها ۱

۱- کنز العمّال ، ج ۱، ص ۵۲۶، ح ۲۳۵۶. میزان الحکمه ، ج ۸، ص ۷۴.

۲- حشر /۲۱.

۳- ((صمّ)): جمع اَصَمّ، به معنای کر. ((بُکْم)): جمع اَبْکَمْ، یعنی لال و گنگ . ((عُمْی)): جمع اَعمی ، یعنی کور.

۴- بقره /۱۶ ۱۸.

۵- ((حرون)): یعنی طغیان گر، اسب سرکش .

۶- تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۷.

۷- نساء / ۱۴۳.

۸- تفسیر نمونه ، ج ۱، ص ۱۱۰.

۹- تفسیر امثال القرآن ، انتشارات اسوه ، چاپ سوّم ، ص ۱۴۹.

۱۰- مثنوی معنوی ، انتشارات کُلاله خاور دفتر اوّل ،

ص ۵۲.

۱۱- بقره / ۱۹ ۲۰.

توضیح لغات : ((صَیِّب))، یعنی باران شدید و رگبار.

((اءَصابع)): جمع إِصْبَع ، یعنی انگشت . ((آذان)): جمع اُذُن ، یعنی گوش .

((صَواعِق)): جمع صاعقه ، یعنی آتش پاره آسمانی . ((خَطْفَ)): به معنای ربودن است ؛ ((یَخْطَفُ))، یعنی می رباید.

۱۲- ((تیه)): بیابان بی آب و علفی است که هر کس در آن راه گم کند، هلاک شود.

۱۳- ((فتن)): مخفّف رفتن است و به جهت ضرورت شعری ((ر)) آن حذف شده است .

۱۴- تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۸.

۱۵- محمّد / ۲۰.

۱۶- اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۱، ص ۴۶۲.

۱۷- اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۱، ص ۱۱۵.

۱۸- اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۱، ص ۱۷۷؛ تفسیر لاهیجی ، ج ۱، ص ۱۸.

۱۹- حجّ / ۱۱.

۲۰- مقتل خوارزمی ، ج ۱، ص ۲۳۷، چاپ مفید.

۲۱- اقتباس از تفسیر روح البیان ، ج ۹، ص ۵۲۹.

۲۲- اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۱۴۶ ۱۴۹.

۲۳- معنای کلمه ((ما)) در عبارت ((مثلاًما)) و همچنین در ((قلیلاً ما)) و ((کثیراً ما)) مبهم و غیر معین است که جمله بعد از آن معنایش را بیان می کند. بنا بر این بسیاری از ادیبان گفته اند: جمله (بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا) عطف بیان ((مثلاً ما)) است .

۲۴-بقره / ۲۶.

۲۵-((بقّ)): یعنی پشه .

۲۶-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۹ ۱۰.

۲۷-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۱، ص ۱۴۵ ۱۴۶.

۲۸-تفسیر الکشاف ، ج ۱، ص ۱۱۲، چاپ بیروت .۲ انعام / ۴۴.

۲۹-تفسیر مجمع البیان ، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳۰-مجلّه مکتب انقلاب ، ش ۱، ص ۲۱.

۳۱-پاورقی تفسیر

الکشاف ، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳۲-اقتباس از تفسیر لاهیجی ، ج ۱، ص ۲۴.

۳۳- تفسیر مجمع البیان ، ج ۱، ص ۱۶۵.

۳۴-مجلّه مکتب انقلاب ، ش ۱، ص ۱۴.

۳۵-تفسیر نمونه ، ج ۱، ص ۱۵۰.

۳۶-تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۱، ص ۱۱۸.

۳۷-اسراری از زندگی حیوانات ، ص ۵۲.

۳۸-حشر / ۲.

۳۹-تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۱، ص ۱۱۸.

۴۰-بقره / ۱۷۱.

۴۱-((داعی)): دعوت کننده ، خواهنده .

۴۲-((رَمَه)): گلّه گوسفند و یا گاو.

۴۳-((راعی)): چوپان .

۴۴-((بهائم)): چهار پایان ، جمع بهیمه .

۴۵-((نمط)): روش .

۴۶-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۸۰.

۴۷-تفسیر نمونه ، ج ۱، ص ۵۷۸.

۴۸-گفتار فلسفی ؛ بزرگسال و جوان ، ج ۲، ص ۱۸۱.

۴۹-نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۱۳۹.

۵۰-بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۶.

۵۱-تحف العقول ، کلمات قصار پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم ، ح ۱۴۳، ص ۵۴.

۵۲-مثنوی معنوی ، انتشارات کُلاله خاور، دفتر اوّل ، ص ۲۷.

۵۳-بقره / ۲۶۱.

۵۴-تفسیر صفی ، ج ۱،ص ۱۲۲ ۱۲۳.

۵۵-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲، ص ۲۳۴ ۲۳۵.

۵۶- دیباچه کلّیات گلستان سعدی ، ص ۱۰۹.

۵۷-نحل / ۹۶.

۵۸-نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۱۱۷.

۵۹-بقره / ۲۶۸.

۶۰-تفسیر المیزان ، ج ۲، ص ۲۰۴.

۶۱-استعاذه ، ص ۴۰، با کمی تصرف در عبارات .

۶۲-اقتباس از تفسیر امثال القرآن ، ص ۳۳۸.

۶۳-مثنوی معنوی ، انتشارات کلاله خاور، دفتر اوّل ص ۴۶.

۶۴-بقره / ۲۶۴.

((صفوان)) و ((صلد)) هر دو به معنای سنگ صاف و سخت است . ((وابل)): یعنی باران دانه درشت و شدید.

۶۵-((اُشْتُلُم)): داد و فریاد، هیاهو.

۶۶-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۱۲۲.

۶۷-کلّیات گلستان سعدی ، باب اوّل ، ص ۱۲۴.

۶۸-بحار الانوار، ج

۷۰، کتاب الایمان و الکفر، ص ۲۳۰.

۶۹-تفسیر منهج الصادقین ، ج ۲، ص ۱۲۵.

۷۰-((بر)) میوه .

۷۱-کلّیات گلستان سعدی ، باب هشتم در آداب صحبت و تربیت ، ص ۲۶۸.

۷۲-منهج الصادقین ، ج ۲، ص ۱۲۵.

۷۳-تفسیر منهج الصادقین ، ج ۲، ص ۱۲۵.

۷۴-بحار الانوار، ج ۷۲، کتاب الایمان و الکفر، ص ۳۰۰.

۷۵-اصول کافی ، ج ۲، کتاب ایمان و کفر، باب ریا، ح ۱۴.

۷۶-اقتباس از تفسیر روح الجنان ، ج ۲، ص ۳۶۸.

۷۷-معارفی از قرآن ، ص ۲۱۱.

۷۸-((ابتغاء)): خواستن ، جست و جو کردن .

۷۹-((ربوه)): زمین بلند و مرتفعی است که در برابر نسیم آزاد و تابش آفتاب فراوان قرار گرفته باشد و حاصل خیز باشد.

۸۰-((وابل)): باران شدید و دانه درشت .

۸۱-((اکل)): میوه .

۸۲-((طَلّ)): باران ریز و شبنم .

۸۳-بقره / ۲۶۵.

۸۴-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۱۲۴.

۸۵-تفسیر صافی ، ج ۱، ص ۲۲۶.

۸۶-توبه / ۱۰۳.

۸۷-اقتباس از تعلیم و تربیت در اسلام ، ص ۳۷۳.

۸۸-بقره / ۲۶۶.

۸۹-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۱۲۴.

۹۰-بقره / ۱۶۷.

۹۱-اقتباس از تفسیر المیزان ، ج ۲، ص ۳۹۳.

۹۲-بقره / ۲۶۶.

۹۳-تفسیر نمونه ، ج ۲، ص ۲۴۵ ۲۴۶.

۹۴-تفسیر نمونه ، ج ۲، ص ۲۴۵ ۲۴۶.

۹۵-اصول کافی ، ج ۲، ص ۵۵، ح ۳.

۹۶-خصال صدوق ، باب خصلتهای دو گانه ، ح ۳۳.

۹۷-اصول کافی ، ج ۲، ص ۵۵، ح ۴.

۹۸-همان ، ص ۵۴، ح ۲.

۹۹- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۳.

۱۰۰-نهج الفصاحه ، ح ۲۰۵۹.

۱۰۱-صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۳۲.

۱۰۲-مدثر / ۱۸ ۱۹.

۱۰۳-آل عمران / ۵۹ ۶۰.

۱۰۴-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۱۴۸ ۱۴۹.

۱۰۵-آل عمران / ۱۱۷.

۱۰۶-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۱۶۳.

۱۰۷-تفسیر کشف الاسرار و عدّه الابرار، ج

۲، ص ۲۶۰.

۱۰۸-شوری / ۲۰.

۱۰۹-بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۸.

۱۱۰-محجّه البیضاء، ج ۵، کتاب آفات اللسان ، ص ۱۹۳.

۱۱۱-انعام / ۱۲۲.

۱۱۲-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۳۲۲.

۱۱۳-بحار الانوار، ج ۶۸، باب دعائم الایمان و الاسلام ، ص ۳۵۵.

۱۱۴-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۵، ص ۴۲۵ ۴۲۶.

۱۱۵-اصول کافی ، ج ۳، کتاب ایمان و کفر باب ((عصبیت))، ح ۵، ص ۴۲۰.

۱۱۶-مهر تابان ، یادنامه علامه طباطبائی (ره)، ص ۵۶.

۱۱۷-تفسیر نمونه ، ج ۵، ص ۴۲۷.

۱۱۸-خصال صدوق ، باب خصلتهای چهارگانه ، ح ۶۵.

۱۱۹-نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۳۶۶.

۱۲۰-همان ، کلام ۵۱.

۱۲۱-تفسیر نمونه ، ج ۱، ص ۱۰۴ ۱۰۵.

۱۲۲-((سَمِّ)) به معنای سوراخ است و ((خیاط)) و مخیط به معنای سوزن است ((سمّ الخیاط))، یعنی سوراخ سوزن .

۱۲۳-اعراف / ۴۰.

۱۲۴-تفسیرصفی ، ج ۱،ص ۳۵۱. ۲ مثنوی معنوی ، انتشارات کلاله خاور، دفتراوّل ،ص ۶۱.

۱۲۵-تفسیر امثال القرآن ، ص ۲۴۸.

۱۲۶-((بَلَد)) به معنای شهر است ، ولی در آیه بالا به معنای زمین آمده است .

۱۲۷-((نَکِد)) به معنای شخص بخیل و ممسکی است که به آسانی چیزی به کسی نمی دهد و اگر هم بدهد بسیار ناچیز و کم ارزش خواهد بود، زمینهای شوره زار و نامساعد در آیه فوق تشبیه به چنین کسی شده است . (پاورقی تفسیر نمونه ، ج ۶، ص ۲۱۶).

۱۲۸-اعراف / ۵۸.

۱۲۹-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۳۵۶.

۱۳۰-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۴، ص ۴۲.

۱۳۱-اقتباس از تفسیر المیزان ، ج ۸، ص ۱۷۷ ۱۷۸.

۱۳۲-محجّه البیضاء، ج ۶، ص ۲۳۷.

۱۳۳-کلّیات گلستان سعدی ، باب اوّل ، ص ۱۲۴.

۱۳۴-اعراف / ۱۷۵ ۱۷۷.

۱۳۵-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۳۸۹ ۳۹۰.

۱۳۶-غرر الحکم

، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۲۳.

۱۳۷- نفخ صور حرص : دمیدن باد حرص .

۱۳۸-کتم : کتمان و پنهان کردن ، کتم غیب به معنای پنهانی است .

۱۳۹-جیب : گریبان .

۱۴۰-مثنوی معنوی ، انتشارات کلاله خاور، ص ۲۸۹.

۱۴۱-اصول کافی ، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۲۴.

۱۴۲-اصول کافی ، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۲۰.

۱۴۳-تفسیر مجمع البیان ، ج ۴، ص ۵۰۰، ذیل آیه مورد بحث .

۱۴۴-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۷، ص ۱۴ ۱۶.

۱۴۵-مثنوی معنوی ، دفتر اوّل ، چاپ انتشارات کلاله خاور، ص ۶۵.

۱۴۶-البتّه این مفتی ها حرف مفت می زنند، ولی مفت حرف نمی زنند، زیرا اجیر زر و زورند و در برابر حرفهای مفتشان اجرت می گیرند.

۱۴۷-صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۲۸.

۱۴۸-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۷، ص ۱۲.

۱۴۹-همان .

۱۵۰-حاشیه مفاتیح الجنان ، کتاب باقیات الصالحات ، دعای حزین .

۱۵۱-تفسیر نمونه ، ج ۷، ص ۱۳.

۱۵۲-همان ، ص ۱۷.

۱۵۳-((بنیان)) یعنی بنا و ساختمان .

۱۵۴- ((شَفا)) به معنای لبه چیزی است .

۱۵۵-((جُرُف)) به معنای حاشیه نهر و یا چاه است که آب زیر آن را خالی کرده باشد.

۱۵۶-((هار)) به معنای شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است .

۱۵۷-توبه / ۱۰۹ ۱۱۰.

۱۵۸-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۴۴۸.

۱۵۹-تفسیر نمونه ، ج ۸، ص ۱۴۴.

۱۶۰-همان ، ص ۱۴۵.

۱۶۱-همان ، ص ۱۳۸.

۱۶۲-توبه / ۱۱۱. ۲ کلمه ((بود)) اوّل در مصراع دوّم به معنای هستی است .

۱۶۳- ((اَرْ))، مخفّف اگر است .

۱۶۴-تفسیر صفی ، ج ۱،ص ۴۴۸ ۴۴۹.

۱۶۵-تفسیر نمونه ، ج ۸، ص ۱۴۸.

۱۶۶-تفسیر منهج الصادقین ، ج ۴، ص ۳۲۰.

۱۶۷-تفسیر الکشاف ، ج ۲، ص ۳۱۳ ۳۱۴.

۱۶۸-اقتباس از تفسیر

منهج الصادقين ، ج ۴، ص ۳۲۰.

۱۶۹-همان .

۱۷۰-بقره / ۲۰۷.

۱۷۱-احیاء العلوم ، ج ۳، ص ۲۳۸.

۱۷۲-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۱، ص ۵۳۹ ۵۴۰ و تفسیر نمونه ، ج ۲، ص ۴۶.

۱۷۳-بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۴.

۱۷۴-((زخرف)): زر و زیور، نقش و نگار.

۱۷۵-((ازَّیَّنَتْ)): تزیین کرد، این کلمه در اصل ((تَزَیَّنَتْ)) بود و طبق قاعده نحوی تبدیل به ((اِزَّیَّنَتْ)) شد.

۱۷۶-((حصید)): درو شده .

۱۷۷-((تَغْنَ)): از ماده ((غنا)) به معنای اقامت کردن در مکانی است ، ((لَمْ تَغْنَ بالا مْسِ))، یعنی گویی دیروز در این مکان نبوده است . این تعبیر کنایه از این است که چیزی به کلّی از میان برود و اثری از آن باقی نماند که گویی هرگز وجود نداشته است .

۱۷۸-یونس / ۲۴.

۱۷۹-((بوالعجب)): یعنی دارای اعجاب و شگفتی .

۱۸۰-((بُقول)): جمع بَقْل ، یعنی سبزیها.

۱۸۱-((پیرایه)): زیور، زینت .

۱۸۲-((نمود)): نما و رونق .

۱۸۳-((فرّه)): شکوه و جلال .

۱۸۴-((طمس)): نابود کردن .

۱۸۵-((امس)): روز گذشته .

۱۸۶-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۴۶۴ ۴۶۵.

۱۸۷-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۴، ص ۳۵۷.

۱۸۸-مثنوی معنوی ، انتشارات کلاله خاور، دفتر اوّل ، ص ۲۲.

۱۸۹-منهج الصادقین ، ج ۴، ص ۳۵۷ ۳۵۸.

۱۹۰-تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۴، ص ۲۸۰.

۱۹۱-هود / ۲۴.

۱۹۲-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۴۸۷.

۱۹۳-تفسیر منهج الصادقین ، ج ۴، ص ۴۱۴.

۱۹۴-مفاتیح الجنان ، تعقیبات نماز صبح .

۱۹۵-نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه ۸۲.

۱۹۶-مثنوی معنوی ، انتشارات کلاله خاور، دفتر اوّل ، ص ۵۲.

۱۹۷-تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۴، ص ۳۸۱.

۱۹۸-فصّلت / ۵۳.

۱۹۹-((احول)): کج چشم ، دو بین .

۲۰۰-((راءی تشبیه)): نظریه فرقه ای از مسلمانان

که خدا را به مخلوقات تشبیه می کنند.

پی نوشتها ۲

۲۰۱-((تناسخ))، نظریه گروهی است که معتقدند روح آدمی پس از مردن ، به بدن انسانی دیگر یا حیوان منتقل می شود.

۲۰۲-((اکْمَهْ)): گنگ و کور.

۲۰۳-((اعتزال)): یعنی مکتب معتزله .

۲۰۴-((غَیْم)): یعنی ابر، تاریکی .

۲۰۵-((رَمَد)): درد چشم ، ورم ملتحمه چشم .

۲۰۶-گلشن راز، ص ۵۶.

۲۰۷-لغت ((فا))، ((فو))، ((فی)) و ((فم)) همه به معنای دهان است . ((فاهُ))، یعنی دهانش .

۲۰۸-رعد / ۱۴.

۲۰۹-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۵۵۴.

۲۱۰-تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۱۵۵ ۱۵۶، (با اندکی تصرف).

۲۱۱-امثال قرآن ، ص ۱۷۹.

۲۱۲-تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۱۵۶، (با اندکی تصرّف).

۲۱۳-رعد / ۱۷.

۲۱۴-((تموّج)): یعنی موج زدن آب .

۲۱۵-((زَبَر)): یعنی بالا.

۲۱۶-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۵۵۴.

۲۱۷-مثنوی معنوی ، انتشارات کلاله خاور، دفتر اوّل ، ص ۲.

۲۱۸-نهج البلاغه فیص الاسلام ، حکمت ۱۳۹.

۲۱۹-تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۱۶۸ (با اندکی تصرف).

۲۲۰-تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۱۷۰ (با اندکی تصرف).

۲۲۱-همان ، ص ۱۰ (با اندکی تصرّف).

۲۲۲-تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۱۷۱ ۱۷۲، (با اندکی تصرّف).

۲۲۳-همان ، ص ۱۷۱، (با اندکی تصرّف).

۲۲۴-اسراء / ۸۱.

۲۲۵-بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۱۳.

۲۲۶-انبیاء / ۱۸.

۲۲۷-ابراهیم / ۱۸.

۲۲۸-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۵۶۶.

۲۲۹-تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۳۰۹.

۲۳۰-تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۳۱۲ ۳۱۵، (با اندکی تصرّف).

۲۳۱-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۳۱۷.

۲۳۲-((اُکُل)): میوه .

۲۳۳-((اجْتُثَّتْ)): برکنده شده . اجتثاث به معنای استیصال و از ریشه کندن است . جثّه به معنای بلندیهای زمین است مانند تل . جثّه هر چیز جسد آن است که خود

یکی از برآمدگیهای زمین است .

۲۳۴-ابراهیم / ۲۴ ۲۷.

۲۳۵-((سِماک)): ستاره .

۲۳۶-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۵۶۸.

۲۳۷-نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۸

۲۳۸-فاطر / ۱۰.

۲۳۹-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۵، ص ۱۳۴ ۱۳۵.

۲۴۰-اصول کافی ، ج ۲، ص ۲۳۵، ح ۱۶.

۲۴۱-ابراهیم / ۲۷.

۲۴۲-احقاف / ۱۳.

۲۴۳-تفسیر المیزان ، ج ۱۲، ص ۷۲ ۷۳.

۲۴۴-روزنامه جمهوری اسلامی ، ۲۰ دی ۱۳۷۵، ص ۳.

۲۴۵-ثواب الاعمال و عقاب الاعمال ، ص ۳۳.

۲۴۶-علل الشرایع ، ج ۲، باب ۱۳۸، ح ۲.

۲۴۷-اسرار عبادات ، ص ۲۱۲.

۲۴۸-نحل / ۷۵.

۲۴۹-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۵۹۶.

۲۵۰-((اءبْکَمْ)): گنگ مادر زاد.

۲۵۱-((کَلّ)): سنگینی ، سربار، گرانبار، کَلٌّ عَلی مَوْلاهُ، یعنی سربار صاحبش .

۲۵۲-نحل / ۷۶.

۲۵۳-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۵۹۷.

۲۵۴-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۱۱، ص ۳۲۶ ۳۳۰.

۲۵۵-((قریه))، هم به معنای روستاست و هم به معنای شهر، ولی در اینجا ظاهراً منظور شهر یا منطقه و یا کشور است .

۲۵۶-نحل / ۱۱۲ ۱۱۳.

۲۵۷-تفسیر صفی ، ج ۱، ص ۶۰۴.

۲۵۸-مصراع دوّم بیت سعدی دو جور خوانده شده ، بعضی می خوانند:

((کفر، نعمت از کفت بیرون کند)) و بعضی دیگر مانند مصراع اول که ((شکر نعمت)) است در مصراع دوّم هم ((کفر نعمت)) را صحیح می دانند و می گویند: در این مصراع کلمه ((نعمت)) حذف شده است و معنا در اصل چنین است : کفر نعمت ، نعمت از کفت بیرون کند)).

۲۵۹-تفسیر صافی ، ج ۱، ص ۹۴۳، (بااندکی تصرّف).

۲۶۰-تفسیر نمونه ، ج ۱۱، ص ۴۳۲.

۲۶۱-امثال قرآن ، ص ۲۲۳.

۲۶۲-تفسیر نمونه ، ج ۱۱، ص ۴۳۳.

۲۶۳-تفسیر نمونه ، ج ۱۰، ص ۳۴۵ ۳۴۶ (با اندک تصرّف).

۲۶۴-((هَشیم

))، از ماده هشم به معنای شکستن است و در اینجا به معنای گیاهان خشکیده ای است که در هم شکسته شده باشد.

۲۶۵-((تَـذْرُوهُ))، از مـاده ((ذرو)) به معنای پراکنـده ساختن است . ((تَـذْرُوهُ الرِّيَـحُ))، یعنی بادها آن را به هر سو پراکنـده می سازند. (مجمع البیان ، چاپ اسلامیه ، ج ۶، ص ۴۷۳).

۲۶۶-کهف / ۴۵.

۲۶۷-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۶۴۱.

۲۶۸-تفسیر مجمع البیان ، ج ۶، ص ۴۷۳.

۲۶۹-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۵، ص ۳۵۶.

۲۷۰-همان ، ص ۳۵۷.

۲۷۱-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۵، ص ۳۵۶.

۲۷۲-شرح صد کلمه قصار از: کلمات امیر المؤ منین علیه السّلام ، ص ۷۷ ۷۸.

۲۷۳-تفسیر نمونه ، ج ۱۲، ص ۴۴۷.

۲۷۴-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۱۲، ص ۴۴۸ ۴۴۹.

۲۷۵-طارق / ۵ ۶.

۲۷۶-قیامت / ۳۶ ۳۸.

۲۷۷-الکنی والالقاب ، ج ۳، ص ۸۲ ۸۳.

۲۷۸-فوائد الرضویه ، ص ۷۱.

۲۷۹-آشنایی با علوم اسلامی ، ص ۸۰.

۲۸۰-یعنی ((ایـاز)) خطـاب به خویشـتن می گفت : این است لباس و کفش تو، اکنون به این مقام عالی که رسیده ای ، منگر؛ دوران فقر و فلاکتت را فراموش مکن .

۲۸۱-((خمره)): یعنی کوزه جواهرات .

۲۸۲-یعنی انتخاب قفل محکم برای در، نه برای بخل ورزیدن نسبت به سیم و مال و طلا بود، بلکه برای پنهان داشتن آن راز

شگفت انگیز را از عامیان که گروه زیادی در خیالات غوطه ورنـد و قوم دیگر اگر چارق و پوستین را ببینند، سالوس و حیله گرم خواهند نامید.

۲۸۳-یعنی رازهای نهانی جان در نزد مردان باهمّت به پوشیدن نیازمندتر است از لعل و جواهر معدنی در نزد مادّه پرستان . زیرا ابلهان طلا را از

جان بهتر می دانند، ولی انسانهای بزرگ ، طلا را فدای جان می کنند.

۲۸۴-یعنی آن امیران به طمع طلاـ تند و تیز می شتافتند، ولی عقلشان می گفت : ای احمقان ! کمی آهسته تر، آری ، حرص آدمی بیهوده به سوی سرابها می تازد، ولی عقل به او می گوید: درست بنگر، این آب نیست بلکه سراب و آب نماست !

۲۸۵-یعنی آن امیران با حرص و آز و صد گونه هوس درحجره ایاز را باز کردند و در همان حال مانند پشّه و مگس که در دوغ گندیده بیفتند، ازدحام کردند و همچون پشه و مگس که عاشقانه در دوغ گندیده بیفتند و پرهای آنها آلوده شود و نه می توانند بپرند و نه می توانند چیزی بخورند آنان جز چارق و پوستین کهنه چیزی نیافتند.

۲۸۶-همه گفتند: این جا محلی مرموز و مشکوک است و این چارق و پوستین ، روپوش چیزهای پنهانی است .

۲۸۷-((کاریز)): قنات ، مجرای آب زیر زمین .

۲۸۸-((گو)): گودی .

۲۸۹-حفره ها بانگ می زدند: ماگودالهای خالی هستیم ، ای گندیده ها چیزی در ما وجود ندارد.

۲۹۰-((سگالش)): اندیشه بدگمانی ، یعنی از بدگمانی که برده بودند، خجالت می کشیدند و بار دیگر همان گودالها را پر می کردند.

۲۹۱-بالا خره از شدّت نومیدی و ناراحتی دست و لب خود را با دندان می گزیدند و مانند زنان دست بر سر می کوبیدند.

۲۹۲-مثنوی معنوی ، انتشارات کلاله خاور، دفتر پنجم ، ص ۳۱۰ ۳۱۴.

۲۹۳-حجّ / ۷۳.

۲۹۴-((چست)): چابک و چالاک ، محکم ، نه چست ، یعنی سست و غیر چابک .

۲۹۵-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۷۱۹.

۲۹۶-بحار الانوار، ج ۴۷، ص

.۱۶۶

۲۹۷-تفسیر امثال القرآن ، ص ۳۷۵.

۲۹۸-اقتباس از کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۸، ص ۲۱۰.

۲۹۹-کلیّات سعدی ، باب سوّم در فضیلت قناعت ، ص ۱۹۵.

۳۰۰-تفسیر نمونه ، ج ۱۴، ص ۱۷۴ ۱۷۶.

۳۰۱-نور / ۳۵.

۳۰۲-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۷۴۱ ۷۴۲.

۳۰۳-یعنی آن چنان روغنش صاف و خالص است که نزدیک است بدون تماس با آتش و (کبریت) شعله ور شود.

۳۰۴-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۱۴، ص ۴۷۶ ۴۸۰.

۳۰۵-تفسیر نور الثقلین ، ج ۳، ص ۶۰۵.

۳۰۶-همان ، ص ۶۰۴.

۳۰۷-همان ، ص ۶۰۲.

۳۰۸-منهج الصادقین ، ج ۶، ص ۳۱۵.

۳۰۹-تفسیر مجمع البیان ، ج ۷، ص ۱۴۳.

۳۱۰-((سراب)): در اصل به معنای سرچشمه آب می باشد و بعد به معنای آب نما به کار رفته است . حافظ می گوید:

دور است سَرِ آب در این بادیه هشدار تا غول بیابان نفریبد به ((سرابت)).

۳۱۱-((بقیعه)): زمین گسترده بی آب و گیاه ، کویر.

۳۱۲-((ظمآن)): آدم تشنه .

۳۱۳-((لُجّیّ)): دریای عمیق و پهناور.

۳۱۴-((سحاب)): ابر باران زا که غالباً متراکم و تیره و تار است .

۳۱۵-نور / ۳۹ ۴۰.

۳۱۶-((یَمْ)): دریا.

۳۱۷-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۷۴۳.

۳۱۸-بقره / ۱۶۷.

۳۱۹-تفسیر صافی ، ج ۱، ص ۱۵۷.

۳۲۰-بعضی مصراع دوّم را چنین گفته اند: ((بیدارکنش زود، که در خواب نماند)).

۳۲۱-در بعضی از نقلها مصراع دوّم چنین آمده است : ((او خویشتن از کفر و ضلالت برهاند)).

۳۲۲-این مصراع نیز در بعضی نقلها اینگونه ثبت شده : ((تو مرده شمارش ، که کسش زنده نخواند)).

۳۲۳-امثال قرآن ، ص ۲۶۴. تفسیر امثال القرآن ، ص ۴۰۴.

۳۲۴-تفسیر منهج الصادقین ، ج ۶، ص ۳۲۷ (با کمی تصرّف در عبارات).

۳۲۵-روم / ۳۰.

۳۲۶-صحیفه

نور، ج ۱۴، ص ۱۳۴ ۱۳۷.

۳۲۷-همان ، ج ۲۱، ص ۶۸.

۳۲۸-عنکبوت / ۴۱ ۴۳.

۳۲۹-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۸۱۸ ۸۱۹.

۳۳۰-تفسیر منهج الصادقین ، ۷، ص ۱۶۱.

۳۳۱-کلمه بوالعجب را به صورت بلعجب نیز ثبت نموده اند. بعضی می گویند: کلماتی مانند بُلْعَجَبْ و بُلهوس مخفف ابوالعجب و ابوالهوس نیست ، بلکه ((بُل)) پیشوند فارسی و به معنای ((کثرت و فزونی)) است .

۳۳۲-امثال قرآن ، ص ۲۷۵.

۳۳۳-((عندلیب)): بلبل هزار دستان .

۳۳۴-((قوت)): غذا، طعام .

۳۳۵-((حریف)): همکار، هم پیشه .

۳۳۶-امثال قرآن ، ص ۲۷۴.

۳۳۷-بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۷۵.

۳۳۸-تفسیر المیزان ، ج ۱۶، ص ۱۳۲.

۳۳۹-اسراری از زندگی حیوانات ، ص ۱۵۲ ۱۵۸.

۳۴۰-می گویند: هر تار عنکبوت فقط در حدود ۷ میکرون (۷۱۰۰۰ میلی متر) قطر دارد، ((یعنی اگر ۱۵۰ تار عنکبوت را پهلوی هم قرار دهند، یک میلی متر قطر آن خواهد شد و ۴۰۰۰۰ کیلومتر از این تارها که برابر با محیط کره زمین است ، فقط دو کیلو وزن دارد.(اسراری از زندگی حیوانات ، ص ۱۵۴))).

۳۴۱-تفسیر نمونه ، ج ۱۶، ص ۲۷۸ ۲۷۹.

۳۴۲-(... خُلِقَ الاِْنسانُ ضَعِیفاً) (نساء / ۲۸).

۳۴۳-اسراری از زندگی حیوانات ، ص ۱۵۹ ۱۶۰.

۳۴۴-((عَزَّزنا))، از ماده عزّت ، به معنای نیرو و شوکت است .

۳۴۵-((تَطَیّرنا))، از مصدر تطیّر، به معنای شوم دانستن و فال بد زدن است .

۳۴۶-یس / ۱۳ ۱۹.

۳۴۷-((اُشتلم)): داد و فریاد، هیاهو. چنان که نظامی می گوید:

کُردی خرکی به کعبه گم کرد

در کعبه دوید و اشتلم کرد.

۳۴۸-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۸۸۷-۸۸۸.

۳۴۹-همان ، ص ۸۸۹ ۸۹۰.

۳۵۰-نمل / ۴۷.

۳۵۱-اعراف / ۱۳۱.

۳۵۲-نساء / ۷۸.

۳۵۳-کشف الاسرار، امام خمینی رحمه اللّه چاپ انتشارات آزادی ، ص ۹.

۳۵۴-صحیفه

نور، ج ۱۲، ص ۲۳۱.

۳۵۵-تفسیر نمونه ، ج ۶ ، ص ۳۱۷.

۳۵۶-همان ، ص ۳۱۸.

۳۵۷-همان ، ص ۳۱۸ ۳۱۹.

۳۵۸-فروغ ابدیّت ، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳۵۹-پیشوای شهیدان ، ص ۲۶۴.

۳۶۰-نهج البلاغه فیض الاسلام ، نامه ۶۴.

پی نوشتها ۳

۳۶۱-زمر / ۲۹.

۳۶۲-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۹۲۵.

۳۶۳-تفسیر نمونه ، ج ۱۹، ص ۴۴۴.

۳۶۴-تفسیر نمونه ، ج ۱۹، ص ۴۴۵.

۳۶۵-((رُکّع))، رکوع کنند گان ، جمع راکع .

۳۶۶- ((سُجَّد))، سجده کنندگان ، جمع ساجد.

۳۶۷-((شَطْاء))، سبزه ، نورسته نازک ، جوانه ای که ازپایین ساقه گیاه وکنار ریشه ها بیرون می آید.

۳۶۸-((آزر))، از مادّه ((ایزار)) به معنای کمک و معاونت است ، وزیر هم به همین معناست .

۳۶۹-((اِسْتَغْلَظَ))، از ریشه غَلَظَتْ به معنای سفت و محکم شدن است .

۳۷۰-((سوق))، جمع ساق ، به معنای تنه گیاه و بدنه درخت می باشد.

۳۷۱-فتح / ۲۹.

۳۷۲-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۱۳.

۳۷۳-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۱۶ ۱۱۷.

۳۷۴-تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۱۳.

۳۷۵-همان ، (با اندکی تصرّف).

۳۷۶-همان ، ج ۲۲، ص ۱۱۵.

۳۷۷-همان ، ج ۲۲، ص ۱۱۷.

۳۷۸-همان ، ص ۱۱۹.

۳۷۹-صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۷۹ ۱۸۰.

۳۸۰-حجرات / ۱۲.

۳۸۱-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۱۷.

۳۸۲-تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۸۵، (با اندکی تغییر).

۳۸۳-جامع السعادات ، ج ۲، ص ۳۱۴ (چاپ بیروت).

۳۸۴-بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۱۷.

۳۸۵-اصول کافی ، ج ۲، ص ۳۵۷.

۳۸۶-جهاد اکبر، ص ۴۸ ۴۹.

۳۸۷-مستدرک الوسائل ، ج ۲، ص ۱۰۶.

۳۸۸-تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۹۲ ۱۹۳.

۳۸۹-لئالی الاخبار، ص ۵۹۷.

۳۹۰-تفسیر نمونه ، ج ۲۲، ص ۱۸۸ ۱۸۹.

۳۹۱-همان ، ص ۱۸۹.

۳۹۲-تعلیم و تربیت ، ص ۴۱۷ ۴۱۹.

۳۹۳-ظسفینه البحار، ج ۱، مادّه ((شَغَل)).

۳۹۴-تفسیر نمونه ،

ج ۲۲، ص ۱۹۳ ۱۹۴.

۳۹۵–همان ، ص ۱۹۴.

۳۹۶–حدید / ۲۰.

۳۹۷–امیر المؤ منین علیه السّلام را گفتند که صفت دنیا را برای ما تعریف کن ؛ حضرت فرمود: ((الدُّنْیا اوَّلَهُ بُکاءٌ وَاءَوْسَطُهُ عَناءٌ وَ آخِرُهُ فَناءٌ؛ دنیا اوّلش گریه است و وسطش غم و اندوه و آخرش فنا است)). (تفسیر منهج الصادقین ، ج ۹، ص ۱۸۶ ۱۸۷).

۳۹۸–یعنی انسان عارف و خداشناس ، از مشاهده پر کاهی پی به وجود خدا می برد، ولی آدم احمق اگر به زمین و آسمان بنگرد، از زمین جز خاک و از آسمان جز توده ای دود نمی بیند؛ یعنی فقط مادّه و محسوسات را می بیند، و به ماورای آن هرگز نمی اندیشد.

۳۹۹–((لَوْن)): رنگ .

۴۰۰–((مُکَوِّن)): به وجود آورنده .

۴۰۱–((کَوْن)): هستی ، عالم وجود.

۴۰۲–((رَز)): انگور.

۴۰۳–((مَیْ)): شراب انگوری .

۴۰۴–تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۶۱ ۱۰۶۲.

۴۰۵–تفسیر المیزان ، ج ۱۹، ص ۱۶۴.

۴۰۶–تفسیر نمونه ، ج ۲۳، ص ۳۵۲.

۴۰۷–اقتباس از امثال قرآن ، ص ۲۳۵.

۴۰۸–تفسیر نمونه ، ج ۵، ص ۲۰۷.

۴۰۹–اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۵، ص ۲۰۷.

۴۱۰–قصص / ۷۹.

۴۱۱–امثال قرآن ، ص ۳۱۱.

۴۱۲-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۳، ص ۳۵۳.

۴۱۳-حدید / ۲۰.

۴۱۴-صفّ / ۸ ۹.

۴۱۵-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۸۴ ۱۰۸۵.

۴۱۶-برگرفته از تفسیر نمونه ، ج ۷، ص ۳۶۸.

۴۱۷-تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۸۲ ۸۵.

۴۱۸-((اَسْفار)): جمع ((سِفْر)) یعنی کتاب بزرگ . سفر دراصل به معنای پرده برداری است وکتاب را از آن جهت سِفر گویند که مسائل پوشیده به وسیله آن ، کشف می شود وازحقایق پرده برمی دارد.

۴۱۹-جمعه / ۵.

۴۲۰-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۸۷.

۴۲۱-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۴،

ص ۱۱۴.

۴۲۲-تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۱۱۴ ۱۱۵.

۴۲۳-همان ، ص ۱۱۹.

۴۲۴-کلیّات سعدی ، باب هشتم در آدابِ صحبت ، ص ۲۶۸.

۴۲۵-همان ، ص ۲۷۷.

۴۲۶-محجّه البیضاء، ج ۱، ص ۱۲۵.

۴۲۷- نهج البلاغه فیض الاسلام ، حکمت ۳۵۸.

۴۲۸-بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۴۴.

۴۲۹-فاطر / ۲۸.

۴۳۰-تفسیر مجمع البیان ، ج ۸، ص ۴۰۷.

۴۳۱-کلّیات سعدی ، باب هشتم در آداب صحبت ، ص ۲۶۹.

۴۳۲-صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۲۶۶ ۲۶۸.

۴۳۳-بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴۳۴-تفسیر امثال القرآن ، ص ۶۰۰.

۴۳۵-بعضی گفته اند (یُؤْفَکُونَ) مشتقّ از اِفک به معنای دروغ است .

۴۳۶-منافقون / ۴.

۴۳۷-((طلیق)): یعنی خوش بیان .

۴۳۸-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۰۸۹.

۴۳۹-اقتباس از تفسیر منهج الصادقین ، ج ۹، ص ۲۹۴ ۲۹۵.

۴۴۰-تفسیر المیزان ، ج ۱۹، ص ۲۸۷.

۴۴۱-نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه ۱۹۴.

۴۴۲-کلّیات سعدی ، باب سوّم در فضیلت قناعت ، ص ۲۰۹.

۴۴۳-آشنایی با قرآن ، ص ۱۶۶.

۴۴۴-همان ، ص ۱۶۴.

۴۴۵-تحریم / ۱۰.

۴۴۶-((در بعضی از کلمات مفسّران آمده است که اسم همسر حضرت نوح ((والهه)) و اسم همسر حضرت لوط ((والعه)) بوده است و بعضی عکس این را نوشته اند یعنی نام همسر نوح را ((والعه)) و همسر لوط را ((والهه)) یا ((واهله)) گفته اند))، (تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۳۰۱).

۴۴۷-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۱۰۱ ۱۱۰۲.

۴۴۸-الدّر المنثور، ج ۸، ص ۲۲۸.

۴۴۹-اقتباس از تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۳۰۱.

۴۵۰-تفسیر الکشّاف ، ج ۴، ص ۵۷۱.

۴۵۱-در آیه ۳ همین سوره ، به ماجرای افشای اسرار پیامبرصلی اللّه علیه و آله و سلّم و آزار آن حضرت توسّط بعضی از همسرانش اشاره شده است .

۴۵۲-تفسیر نمونه ،

ج ۲۴، ص ۳۰۱.

۴۵۳-اقتباس از همان ، ص ۳۰۲.

۴۵۴- احزاب / ۳۰.

۴۵۵-(اءَحْصَنَتْ فَرْجَهَا)؛ یعنی دامن خود را از آلودگی مصون داشت .

((حصن))، به معنای دژ و قلعه محکم است . به همین جهت مرد متاءهّل را که از زن خود نگه داری می کند ((مُحصِن)) (نگاه دارنده) و زنی که ازدواج کرده و در پناه شوهر نگهداری می شود، ((مُحْصَنه)) (نگاه داشته شده) نامیده می شود.

۴۵۶-تحریم / ۱۱ ۱۲.

۴۵۷-تفسیر صفی ، ج ۲، ص ۱۱۰۲.

۴۵۸-الدُّر المنثور، ج ۸، ص ۲۲۹.

۴۵۹-تفسیر نمونه ، ج ۲۴، ص ۳۰۲ ۳۰۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹